

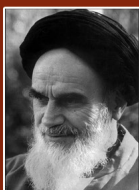
قَالَ عَلِيٌّ (ع):
ثَلَاثٌ حِصَالٌ نَجْتَلِبُ بِهِنَّ الْمَحَبَّةَ: الْإِنْصَافُ فِي الْمَعَاشِرَةِ، وَ الْمُوَاسَاةُ فِي
الْمُدَّةِ وَ الْإِنطَوَاعِ، وَ الرُّجُوعُ عَلَى قَلْبِ سَلِيمٍ.
سه چیز موجب جلب محبت می شود: انصاف در معاشرت، و
همدردی در سختی ها و گرفتاری ها، و بازگشت به قلبی پاک و سالم.
بهارالانوار، ج ۷۵، ص ۸۲ ح ۷۷

دیدگاه



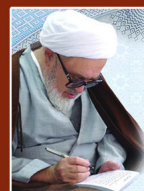
خسوف و ترور یسم

۳



**نقد خسوف در کلام
امام خمینی**

۲۳



**نظام اسلامی
و ترور**

۱۴



دکتر داوود فیر حی در گفتگو با صفیر:

واپس گام‌های بشارت است از

اسلام گرایی و بدوع تفسیرهای تخصصی و

انتیاج از نصی و بدوع تفسیر از صالحان و متخصصان

درگیری با جوان سلفی درگیری با انگستان است،
درگیری با مغز نیست. اگر شما انگستان را قطع کنی
مغز سر جای خودش است؛ یعنی فقه سلفی چنان
توانایی دارد که جوانان را جذب کند.



مقالات



**پژوهشی در حدیث
نفی ترور در اسلام**

۲۷



دین و خسوف

۳۵



یادداشت سردبیر

تنوع اشکال تروریسم

تروریسم و خشونت در مباحث نظری، ابعاد و انواع متنوعی را به خود اختصاص داده است. قبل از هر چیز با توجه به تعاریف نظری از تروریسم می‌توان مؤلفه‌هایی تروریسم را این گونه بر شمرد:

۱- ایجاد خشونت

۲- قابل پیش‌بینی نبودن

۳- قانونی نبودن

۴- دارا بودن اهداف سیاسی، مذهبی، اقتصادی و ...

برای رسیدن به تقسیم بندی متفاوت از گونه‌های تروریسم، مبانی و معیارهای خاص اما متفاوتی مد نظر نظریه پردازان است که به موجب آن ما با سنخ شناسی متفاوت و مختلفی از تروریسم روبرو هستیم و گاه این تعریف‌ها، برخی دیگر را ممکن است هم پوشانی کند. در یک تقسیم بندی کلی می‌توان به تروریسم فردی و سازمانی اشاره کرد:

۱- تروریسم فردی: در این نوع از تروریسم، فرد، بدون استفاده از ارتباط ارگانیک و سازمانی با گروه، تشکل و حتی ملیت خاصی دست به این عمل می‌زند. این گونه اقدام نوعاً توسط افراد فرودست انجام می‌گیرد که می‌توان، ظلم، بی عدالتی و گاه عصیان فردی را از علل و عوامل آن شمرد.

۲- تروریسم سازمانی: در این گونه از تروریسم، یک سازمان اجتماعی، سیاسی، نظامی، دولتی یا غیر دولتی، با انگیزه‌های مختلف در چارچوب اهداف سازمانی به حذف فیزیکی عنصر مخالف خویش می‌پردازد. این نوع از ترور، عمده ترورهای انجام شده در سطح ملی و بین‌المللی را در بر می‌گیرد.

گونه شناسی بر اساس اهداف

۱- تروریسم سوداگران مواد مخدر

قاچاقچیان مواد مخدر به منظور تأثیر گذاری بر سیاست دولت‌ها، قانون‌گریزی به وسیله تهدیدات منظم و در بسیاری موارد، برای حذف رقبای خویش از این بازار پر درآمد، به ترور روی می‌آورند، موارد بسیاری از این نوع تروریسم در آمریکای جنوبی قابل ذکر است.

۲- ملی‌گرایی و ترور

گاه کشوری توسط بیگانگان اشغال می‌شود، گاه حرکت استعماری در کشوری رخ می‌دهد که طی آن افراد مسلح و ستیزه‌جو برای پایان دادن به اشغال یا استعمار و کسب آزادی و استقلال به ترور روی می‌آورند. برخی اعتقاد دارند این نوع تروریسم را باید در قالب حرکت‌های آزادی و رهایی بخش تعریف کرد.

۳- اهداف سیاسی و ترور

گاه نیروهایی که سازکارهای مسالمت آمیز در ایجاد تحولات سیاسی را کارساز ندانند و حاکمیتی تن به اقدامات مصلحانه و صلح‌جویانه ندهند، که در این صورت فعالیت‌های سیاسی وارد فاز خشونت خواهد شد با هدف رفرم یا دفرم سیاسی در غالب نظام‌های استبدادی.

<<< ادامه در صفحه ۲۶

در این شماره می‌خوانید:

۳

* نگاهی به دیدگاه‌های آیت الله العظمی صانعی
پیرامون خشونت و تروریسم

۵

* رادیکالیسم مذهبی، سلفی‌زم، اخوان المسلمین و توسعه مذهبی
در گفتگو با حجت الاسلام دکتر فیرحی

۱۴

* نظام اسلامی و ترور
(آیت الله العظمی منتظری (ره))

۲۳

* اسلام دین خشونت نیست.
نقد خشونت در کلام امام خمینی (س)
(علی بدیعی)

۲۷

* پژوهشی در حدیث نفی ترور در اسلام
(محمد صحتی سردرودی)

۳۵

* دین و خشونت
(سید ابوالفضل موسویان)

۴۶

* خشونت و آزارهای شاهانه!

۵۲

* دستورالعمل‌های اخلاقی - عرفانی از
ملا محسن فیض کاشانی (ره)

۵۴

* شرحی بر دعای مکارم الاخلاق امام سجاد (ع)
(محمد تقی خلجی)

۵۸

* پیام حضرت آیت الله العظمی صانعی
در گرامی داشت نلسون ماندلا



نگاهی به دیدگاه های حضرت آیت الله العظمی صانعی

پیرامون خشونت و تروریسم



نفی خشونت نزد بشریت امروز

- امروزه بشریت بر خلاف گذشته که جنگ و خشونت را، نوعی افتخار می‌دانست؛ موضوع جنگ، خشونت، مردم آزاری و ترور را منفورترین می‌داند.
- امروز بشر به جای خشونت، حرکت خویش را به سمت و سوی منطق، گفتگو، حق و عدالت پیش می‌برد.
- امروز بشریت به جای خشونت، منشور حقوق بشر را تدوین کرده است.
- امروز بشریت علیه جنایتکاران جنگ دادگاه عادلانه تشکیل می‌دهند.

مخالفت اسلام با خشونت و ترور

- اسلام به ما اجازه نمی‌دهد حتی مورچه‌ای را زیر پای خود له کنیم، با این وصف چگونه می‌توان گفت: اسلام طرفدار ترور و تروریسم است؟!
- اسلامی که ما می‌شناسیم منادی صلح، آرامش و نفی خشونت و ظلم است.
- اسلام پیام آور عدالت و حامی علم و منطق است. چنین دینی هیچ ترسی برای دیگران ایجاد نمی‌کند.
- ما همواره نام خدا را، با وصف مهربان و رحیم بر زبان جاری می‌کنیم، بنابراین خشونت‌هایی که به نام خدا انجام می‌شود، خلاف امر و اوصاف الهی است.

نفی تروریسم در مذهب تشیع

- تشیع مذهب، زور و ترور و تازیانه نیست، شیعه می‌گوید ترور حرام است.
- شیعه خود، قربانی ترور است. اولین شهید مکتب ما حضرت علی(ع)، شهید ترور است.
- امام حسین(ع) در مسیر و حرکت خود - گرچه به قیمت شهادت خود و یارانش و اسارت زن و فرزندانش - برای پیروزی بر دشمن به ترور دست نزد و بدین وسیله درس بزرگی به بشریت داد.
- در قضیه انفجارهای ۱۱ سپتامبر آمریکا، حتی یک شیعه دخیل نبود. امروز مذهب شیعه به عنوان مذهب صلح و دوستی و عدالت طلبی در دنیا مطرح است و دنیا حساب شیعیان را از عده‌ای متحجر خون ریز جدا کرده است.

نفی تروریسم برای پیشرفت اسلام

- پیشرفت اسلام در طول تاریخ با منطق و استدلال بوده است. اسلام چیزی کم ندارد که به ترور احتیاج داشته باشد.
- این که گروه‌هایی ترور و خشونت را عامل پیروزی اسلام می‌دانند کاملاً نادرست است. قرآن خطاب به پیامبر(ص) می‌فرماید: «أدع إلى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة». مردم را با حکمت و موعظه حسنه به راه خدا دعوت کن!

عوامل و رشد تروریسم

- اگر بخواهیم به ریشه‌های ترور بپردازیم از میان این ریشه‌ها عواملی شاخص‌تر می‌باشند مانند: فقر ملت‌ها، استبداد حاکم در کشورها.
- یکی از ریشه‌های منجر به حرکت‌های تروریستی و عملیات انتحاری، تحقیر مسلمانان است.
- برخی به بهانه آزادی بیان موجب اهانت به مقدمات مسلمانان شده اند چنانچه با کاریکاتور، ارزش‌های آنان را مسخره می‌کنند که خود موجب پراکندن بذر خشونت می‌شود.
- متأسفانه این روزها دنیای اسلام گرفتار یک مشمت متحجر خوارچ نهروانی شده است که به نام اسلام ترور می‌کنند.



حمایت از تروریسم

- امروز خدای ناخواسته اگر کسی کوچک‌ترین کمکی به تروریست‌ها بنماید، در واقع به دین و انسانیت خیانت کرده است، چرا که تروریست‌های نه دین می‌شناسند، نه مرز و نه انسانیت!
- همه کسانی که خشونت را به نحوی ترویج کرده و می‌کنند، چه با زبان چه با امکانات مالی، مسؤل هستند و باید پاسخ‌گوی حملاتی باشند که بر اثر دیدگاه متحجرانه و خوارج گونه آنان متوجه اسلام می‌شود.

مبارزه با تروریسم

- مبارزه با تروریسم نیاز به خط مشی کلی دارد، همه عقلای عالم باید با هم بنشینند و درباره ریشه کردن آن تصمیم بگیرند.
- راه حل مبارزه با تروریسم، جنگ و خشونت تنها نیست. تمام دولت‌ها در سازمان ملل بایستی برای مقابله با تروریسم یک سیاست واحد اتخاذ کنند.
- چون اکثر کشورها از عملکرد تروریست‌ها آسیب دیده‌اند، به این دلیل این جرم جنبه جهانی دارد و مجازات آن هم باید جنبه جهانی داشته باشد.
- بر رهبران مذهبی و سیاست مداران آزاداندیش لازم است با آگاهی بخشی ملت‌ها با افراط‌گری و خشونت طلبی به مبارزه برخیزند.
- رشد اندیشه طالبانی و ایجاد تشکیلاتی مانند القاعده، در درجه اول به تعلیمات متفکرین آنها بر می‌گردد، یعنی آنها هستند که ترور و جنایت را جایز یا واجب می‌شمارند. باید به آنها فهماند که چنین تفکری از اسلام سرچشمه نمی‌گیرد.

عملیات انتحاری

- میان عملیات شهادت طلبانه و خودکشی - انتحار - تفاوت وجود دارد. شهادت و شهادت طلبی به پاس اهداف و آرمان‌های بلندی همچون دفاع از انسان‌ها و انسانیت، دفاع از آرمان‌های بشریت، پایمردی در راه حفظ عزت، شرف و احیای آزادی و عدالت و برابری و حقوق بشر، با اختیار و از سر آگاهی کامل رخ می‌دهد. اما خودکشی در پس اهداف غلط یا بی هدف است و از سر ناتوانی، ضعف و پوچی است!
- آنانی که با حرکات انتحاری عده‌ای از انسان‌های را می‌کشند در قعر جهنم هستند در این شکی نیست.
- حرکات انتحاری، حرکاتی بی ثمر است که در هیچ جامعه‌ای به ثمر نمی‌رسد. چرا که عاملان و آمران آن در جوامع انسان‌های منفوری هستند و حرکات تروریستی و انتحاری هیچ تناسبی با فعالیت‌های آزادی بخش ملل ندارد.

نفی ترور در سیره امام خمینی(س)

- امام در طول مبارزات خویش حتی یک جا متوسل به ترور نشد. در طول انقلاب و نهضت هیچ گاه اجازه مبارزه مسلحانه نداد و آن را تأیید نکرد حتی اجازه ترور حسنعلی منصور نخست وزیر وقت را نداد.



بسیار فراگیر شده است و به شدت جامعه اسلامی را آزار می‌دهد. در ابتدا برای اینکه موضوع بحث ما مشخص شود و با دید بازتری وارد بحث شویم می‌خواستیم مفاهیمی مانند ترور، خشونت، تکفیری‌ها، اِرهاب و افراط و ریشه این واژه‌ها را توضیح بفرمایید تا وارد بحث بشویم؟

■ من هم خوشحالم این بحث مورد توجه قرار گرفته است در ابتدا شاید بهتر باشد در مورد چندتا واژه با هم صحبت کنیم. فرهنگ ما در معرض تلاقی سه زبان یا سه گفتار قرار دارد: یکی ادبیات فارسی است، یکی مفاهیم عربی است و دیگری مفاهیمی است که از دنیای انگلیسی زبان وارد جامعه ما شده است. در مرحله بعد این واژگان در هر موضوعی تداخل می‌کنند که بعضی مواقع ممکن است این تداخل مفید باشد ولی اکثر مواقع باعث انحنای در فهم شده است. این یک قاعده است به عنوان مثال (که خارج از بحث است) ما چیزی داریم به عنوان تفکیک دین از سیاست، در ادبیات انگلیسی واژه‌ای داریم به نام سکولاریزه و در ادبیات فرانسه واژه ای داریم به نام لائیسیتیه، وقتی این دو واژه وارد فرهنگ ایران می‌شود بسیاری تصور کردند که سکولاریزم غیر از لائیسیتیزم هست بنابراین سعی کردند که سکولاریزم را ترجمه کنند به جدایی دین از دولت و لائیسیتیزم را به ستیز با دین ترجمه کنند. خوب این درست نیست اصلا ستیز با دین در ادبیات غربی وجود ندارد، در واقع لائیسیتیزم همان ترجمه فرانسوی واژه سکولاریزم است. در خصوص رادیکالیزم، تروریسم، خشونت یا افراطی‌گری و اِرهابیت یا تکفیر، اینجا هم این اتفاق افتاد. به عنوان مثال یکی دو تا واژه را از ادبیات انگلیسی خدمت شما عرض کنم ما یک واژه‌ای داریم به نام **violence** یعنی خشونت، یک واژه‌ای داریم به نام تروریسم، یک واژه‌ای داریم به نام رادیکالیزم و یک واژه‌ای داریم به نام **fundamentalism** یعنی بنیادگرایی، بعضی از این واژه‌ها ریشه در تجربه انگلیسی - مسیحی دارند و به تحولات داخل دنیای مسیحیت بر می‌گردد. متفکران مسیحی آن واژه‌های تولید شده در مسیحیت را بعضی مواقع در جهان اسلام هم بکار بردند. به عنوان مثال در ادبیات مسیحی یک تحولی را می‌بینیم، واژه‌ای در داخل مسیحیت به نام **fundamentalism** یا بنیادگرایی پیدا شد. بنیادگرایی نوعی از اندیشه است که کوشش می‌کند از پاپ‌گرایی و فرقه‌های متفاوت مذهبی مانند بحث‌های ارتدوکسی و بحث‌های پروتستانیستی فرار کند و به نصّ انجیل برگردند ولی بازگشت به نص هم خودش معضلی دارد چون خود انجیل اولیه خیلی احکام نداشت بنابراین راهی پیدا کردند که تورات را هم به انجیل ملحق کنند و اسمش را کتاب مقدس گذاشتند. در این مجموعه یک انسان مسیحی دیگر به مراجع بیرون از نصّ مراجعه نمی‌کرد که به این می‌گفتند **fundamentalism** یا بنیادگرایی یعنی تفکراتی که مذاهب متفاوت مسیحی را کنار می‌زد و به داخل نص مراجعه می‌کرد بعد در داخل نص گزاره‌های رادیکال وجود دارد مانند بحث‌های مربوط به هم جنس‌بازان که به شدت مخالفت می‌کنند و بحث‌های اخلاقی نمود بیشتری دارد. وقتی این نوع نگاه رواج پیدا کند جنبشی ایجاد می‌شود که دنبال پیاده کردن اراده کتاب مقدس است و در این پیاده کردن، دیگر، زمان و مکان و خیلی چیزها را لحاظ نمی‌کنند بلکه یک نوع افراطی‌گرایی به خرج می‌دهند. بعد خیلی‌ها معتقد بودند که از این نوع بنیادگرایی مسیحی یا بنیادگرایی یهودی یک نوع خشونت پیدا می‌شود. پیوند بنیادگرایی با افراطی‌گری جریانی به نام خشونت ایجاد می‌کند و این خشونت، به عمل رادیکال در بیرون بر می‌گردد، یعنی به



رادیکالیزم مذهبی، سلفی‌زم، اخوان المسلمین و توسعه مذهبی

در گفتگوی صفیر با:

حجت‌الاسلام دکتر فیرحی

(استاد دانشگاه تهران)

- واژگان ترور، خشونت، اِرهاب و افراط در جامعه اسلامی
- ضرورت شناخت سلفی‌زم
- دوره شناسی جریان سلفی
- ویژگی‌های مثبت و منفی سلفی‌زم
- رادیکالیزم مذهبی و کنترل آن توسط مراجع و مفتیان
- رابطه اخوان با سلفی‌ها
- شبکه گسترده اخوان المسلمین مصر
- ضرورت توسعه مذهبی در فرایند وحدت

صفیر: از آقای دکتر فیرحی که وقت شریف‌شان را در اختیار نشریه صفیر قرار دادند تشکر می‌کنیم. بحثی که در خدمت شما مطرح خواهیم کرد در مورد افراطی‌گری و خشونت‌هایی است که امروزه در جهان اسلام

جای این که در بیرون با گفتگو پیش بروند به افراط در عمل بر می گردند. به این ترتیب یکی از ویژگی های این جنبش ها عدم آشتی با شرایط زمان است.

قرینه این بحث در ادبیات اسلامی هم رخ داده است. در ادبیات اسلامی ما شاهد یک جریانیهستیم به نام جریان بزرگ سلفی که بسیار کلیدی هست و سه دوره بزرگ رشد داشته است و اخیراً بعضی ها دوره چهارمی هم برای آن تصور می کنند. دوران اول؛ سلفیزم در مقابله با هجوم مغول ها مطرح می شود و با بنیان گزار سلفیزم به نام ابن تیمیه گره خورده است. جریان دوم؛ به دوران فروپاشی تدریجی عثمانی که با حضور غرب در خاورمیانه همزمان است بر می گردد و معروف به دوران وهابیت است. موج سوم؛ به فروپاشی بعد از جنگ جهانی دوم و شکل گیری جنگ سرد بر می گردد. در این دوران ما شاهد هستیم کشورهای غربی کوشش می کنند این سلفیزم را به مواجهه با رشد اتحاد شوروی در افغانستان، چین، بوسنی و هرزگوین و جاهای دیگر بفرستند و حرکت قوی هم داشت. آخر این دوره؛ فروپاشی جنگ سرد است که همزمان با شکل گیری هژمونی آمریکا بود. در واقع در خیلی از این جریان ها آدم احساس می کند که جریان سلفی در حال حاضر، غرب را بیشتر دشمن خود می داند نه کمونیسم را. اخیراً یک مسأله خیلی مهمی وجود دارد و می شود گفت دوران دیگری پیدا شده و آن سرریز شدن جنبش سلفی به خاورمیانه است. یعنی در واقع مثل فواره ای است که بالا رفته و بر سر خود مسلمان ها ریخته است. این دوره خطرناکترین دوره ای است که تا الان به وجود آمده است. بعضی ها احساس می کنند این حملات تروریستی که الان در جنوب روسیه اتفاق افتاده به این دلیل است که دوباره بحران را به شرق مثلاً روسیه یا چین بکشاند. بنابراین می توانیم بگوییم با توجه به این رویدادها می توان جریان

سلفی گری را به چهار دوره تقسیم کرد: ۱. سلفی گری اولیه، ۲. وهابی ۳. و دوره مدرن - که بین جنگ جهانی دوم و فروپاشی جنگ سرد قرار می گیرد- در مواقعی این جریان تمایل به شوروی پیدا می کند و زمانی هم مایل به آمریکایی ها می شود و ۴. موج چهارم هم که این جریان به داخل جهان اسلام سرریز می شود.

ما وقتی که ادبیات اینها را بررسی می کنیم با واژگانی مواجه می شویم مانند اِرهاب؛ اِرهاب را می توانیم امروزه به ترور ترجمه کنیم. در بحثهایشان در واقع اِرهاب واژه ای است که اصطلاح بسیار معروفی است به معنای ترس انداختن در دل دشمن؛ ولی عملاً این اِرهاب خودش را با ترور مترادف کرده و به یک واژه اجتماعی تبدیل شده است. واژگان اجتماعی واژگان دقیقی نیستند هر کسی از آن تعبیر متفاوتی دارد، به عنوان مثال مسلمان ها عملیات انتحاری را تحت عنوان عملیات استشهادی انجام می دهند که بار مثبتی دارد، همانند واژه اِرهاب. ولی وقتی که از طرف غیر مسلمانان به قضیه نگاه کنید کاملاً بار منفی دارد، بنابراین ما در توضیح واژگان نمی توانیم به اجماع دست یابیم. امروزه دیگر واژه اغتیال و فتک را به دلیل بار منفی آن به کار نمی برند بلکه واژه هایی مثل اِرهاب را استفاده می کنند که بار مثبتی دارد یعنی از چشم انداز داخل به بیرون نگاه می کنند. این امر باعث شده که ما واژه هایی مثل اِرهاب را به رادیکالیزم یا تروریزم تعبیر کنیم. تا اینجا می توانیم بگوییم که ادبیات عربی کمی ادبیات غربی را پوشش داده است اما مسأله فقط این نیست بلکه مسأله این است که سلفی ها - شبیه بنیادگرایان مسیحی - برای واژگان عملیاتی خودشان توجیه دینی درست می کنند. مثلاً وقتی واژه تکفیر را به کار می برند یک پیچیدگی در آن پیش می آید که انسان های معمولی نمی توانند آن را خوب درک کنند. برای توجیه بعضی از احکام

اسلامی که خشونت در ذات آن است مانند قصاص و جهاد می گویند چون خشونت ها ملازم با حکم است اینها خشونت حساب نمی شوند مثل زحمتی که مندرج در روزه است این را ضرر و رنج حساب نمی کنند. بنابراین آنچه برای ادبیات اِرهابی مهم است این است که کوشش می کند بگوید ما فقط احکام اسلام را اجرا می کنیم بنابراین اگر خشونت وجود دارد ربطی به کارهای ما ندارد بلکه در ذات جهاد است. بنابراین دو هدف را دنبال می کند یک این که می گویند: خشونت از طرف من نیست بلکه از طرف اسلام است، دیگر این که کسی که خشونت را نفی می کند اسلام را نفی کرده است بنابراین در ادامه مفهوم تکفیر شکل می گیرد. به این ترتیب یکی از پیچیدگی هایی که در ادبیات خاورمیانه ای پیدا شده است نسبت این واژگان با نص و شرایط اجتماعی امروز جامعه اسلامی است. بعد از این، انسان مسلمان در دوراهی قرار می گیرد، انسانی که توان تحلیل هم ندارد، به او می گویند: شما چرا روزه می گیرید مگر رنج و زحمت ندارد، جهاد هم رنج دارد و خشونت در ذات جهاد نهفته است. به این ترتیب اسلام گرایان رادیکال در دو حوزه مبارزه می کنند: یکی با غرب، و دیگری با کسانی که خشونت را نفی می کنند. و نکته دیگر این که آنها خودشان را معیار اسلام ناب می دانند. این پیچ در واقع یکی از مهمترین پیچ های تاریخ معاصر ما است که سلفیان قدیم آن را نداشتند حتی وهابی ها چنین وضعیتی نداشتند، این پیچ از جنگ جهانی دوم به بعد شروع می شود و به مرور دارد خودش را شکل می دهد هر روز هم قفلش محکم تر می شود و احتیاج به یک تحلیل دقیق دارد که چرا چنین اتفاقی رخ داده است.

صفر: عوامل اصلی اولیه که باعث رشد و شکل گیری این جریانات شده چه چیزهایی است و چطور شد که این جریانات به فکر افتادند وارد فاز جهاد شوند؟



می توانیم بگوییم با توجه به این رویدادها می توان جریان سلفی گری را به چهار دوره تقسیم کرد:

۱. سلفی گری اولیه،
۲. وهابی
۳. و دوره مدرن - که بین جنگ جهانی دوم و فروپاشی جنگ سرد قرار می گیرد -؛ در مواقعی این جریان تمایل به شوروی پیدا می کند و زمانی هم مایل به آمریکایی ها می شود
۴. موج چهارم هم که این جریان به داخل جهان اسلام سرریز می شود.





و تقارن آن با دوره شکل‌گیری اندیشه‌های این‌تیمیه در قرن هشتم، رابطه‌ای وجود دارد؟

■ من رابطه‌ای بین رشد بنیادگرایی در اروپا و سلفیزم در خاور میانه در قرن هفت-هشت نمی‌بینم اما در غرب اتفاقات خیلی مهمی رخ داده است، فروپاشی اندلس و جنگ‌های صلیبی غرب را به سمت یک رادیکالیزم کشاند اما رابطه خیلی دقیقی نمی‌بینیم تا حالا هم مطالعه خیلی روشنی نداشتیم که بگوییم قرن هفتم هشتم هجری چه ویژگی‌هایی در آن هست که رادیکالیزم رشد می‌کند اما می‌توانیم بگوییم رادیکالیزم و سلفی‌گری یک عکس‌العمل درون تمدنی به فروپاشی تمدن اسلامی و حضور مغولها است این را مطالعات ما تا حالا می‌تواند جواب دهد ولی اینکه نسبتی با آن طرف دارد نه.

سلفیزم عکس‌العملی به سرخوردگی جهان اسلام ناشی از حمله مغول است. ببینید! با اینکه خلیفه عباسی سال‌ها قبل از اعتبار ساقط شده بود ولی شکست دادن خلیفه عباسی و نمدمال کردن او به عنوان نماد جهان اسلام این چیز کمی نبود، همه جهان اسلام احساس تحقیر کرد. بعد جالب این است که بخش بزرگی از تفصیرات را به گردن فرقه‌گرایی انداخت. راه حل احمد بن تیمیه راه حلی صرفاً ناظر به نقد تشیع نیست بلکه خود فرقه‌گرایی داخل اهل تسنن را دارد نقد می‌کند. بنابراین به نظر می‌آید که این تیمیه مشکل را درک کرده است، مشکل عبارت است از یک نوع فرقه‌گرایی و عبور از آموزه‌های نص که در واقع شما ساختار نص و شریعت را می‌شکنید بعد یک قسمتی را به اعتبار جریان فرقه‌ای خودتان بازسازی می‌کنید بنابراین شما با اسلام مثله شده مواجه هستید. خوب این تشخیص درست است اما راه حلی که

حرف بدی نمی‌زنند. اما سلفیزم ویژگی‌های منفی هم دارد مثلاً یکی از ویژگی‌های منفی آن این است که سلفیزم هر نوع تخصص را از دین‌شناسی می‌گیرد؛ می‌گوید شما احتیاج به تبعیت از متخصص ندارید و مفتی‌ها را خراب می‌کنند، معتقد است هر کسی که ادبیات عرب را بداند می‌تواند به نص مراجعه کند و اصطلاحاً اسمش را «اتباع» می‌گذارند. در بحثهایشان این اتباع یک پاشنه آشیل است از یک طرف یک نوع قرآن‌گرایی و بازگشت به صدر اسلام در آن هست، خوب این بد نیست اما از طرف دیگر این ادعا را مطرح می‌کند که هر جوان دانش‌آموخته‌ای که زبان عربی می‌داند خودش مستقیماً به نص عمل می‌کند. به این ترتیب به آیات نگاه می‌کنند خوب در آیات قرآنی اخلاق است، جهاد هم هست طبق تئوری‌های اسلام شناسی این جهاد یک منطقی دارد و در نسبت با بقیه مفاهیم سنجیده می‌شود. درست است که آیات جهادی بخش کوچکی از احکام است اما احکامی که در آنها خشونت است زود برجسته می‌شود؛ به این ترتیب جنبش‌های سلفی از یک روشن‌فکری وحدت‌طلبانه به یک نوع عمل‌گرایی افراطی که حتی بقیه مسلمانها را هم تکفیر می‌کنند می‌غلطند؛ آن موقع هر جوان سلفی تبدیل به جمرات الأرض یعنی آتش‌پاره‌های زمین می‌شود. این یعنی در داخل گفتمان سلفی یک چنین پتانسیلی وجود دارد و این پتانسیل وقتی با تحولات بیرونی گره می‌خورد، تحولاتی مانند انحطاط جهان اسلام به اضافه حضور غیر مسلمانان در منطقه که اسلام هم آن را نمی‌کند این‌ها باعث شعله‌ور شدن این پتانسیل می‌شود.

صنمیر: آیا بین بنیادگرایی قرن دوازدهم و سیزدهم در غرب

■ ببینید! تفکر سلفی، تفکر بالذات خشونت‌گرایی نیست. تفکر سلفی اتفاقاً تفکری بود که فلسفه ظهورش انتقاد از فرقه‌گرایی‌های داخلی و توجیهاات بی‌مورد از نص بود. شما نگاه کنید فرق زیادی پیدا شده بودند هر کدام از این فرق می‌گفتند نص، ظاهری دارد و باطنی. و نه تنها نص‌های نوع دوم و نوع سوم بلکه به طور کلی نص کنار گذاشته شده بود و با تفاسیر سر و کار داشتند. در مقابل، سلفیزم ادعایی دارد که ذاتاً خوب است و آن ادعا این است که اگر می‌بینید جهان اسلام عقب افتاده دلیلش فشارهای خارجی نیست چون منطقی فشارهای خارجی باید وجود داشته باشد، آنچه که مشکل جهان اسلام است ضعف داخلی است و فشارهای بیرونی با استفاده از این ضعف اثرگذاری دارد. مثل جایی که موزاییک‌ها به همدیگر فشار می‌آورند خوب آنی که ضعیف است متلاشی می‌شود. به این ترتیب ادعای اولیه سلفی‌ها این بود که باید دوباره به استحکام داخلی برگشت و این استحکام داخلی را هم در دو چیز جست و جو می‌کردند: یکی حذف فرقه‌گرایی و بازگشت به نص، و دوم ساده‌سازی اسلام چون که معتقد بود تفسیرها خیلی گره خورده است. بنابراین سلفیزم ادعاهای اخلاقی هم داشت و اتفاقاً سلفیزم می‌تواند برای وحدت مفید باشد. سلفیزم پتانسیل همه اینها را دارد اخلاق‌گرا است ساده زیست است، فرقه‌گرایی‌ها را نادیده می‌گیرد و متن را ساده می‌کند، اینها ویژگی‌های مثبت سلفیزم است حتی بعضی از جریان‌های سلفی امروزه دیگر خودشان را به عنوان سلفی هم یاد نمی‌کنند مثل سلمان العوده و اسمشان را می‌گذارند مشایخ الصحوه یعنی رهبران بیداری؛ آنها معتقدند جهان اسلام خواب است، از این جهت



ما همیشه توسعه را در همه حوزه‌ها به‌کار می‌بریم اما وقتی می‌رسیم به مذهب، می‌گوییم مذهب توسعه بردار نیست! چرا نیست؟! البته راه طولانی است و باید به مرور و صبر و حوصله باید طی گردد. یعنی شما یک مقداری فقط امسال، یک مقدار فرقه‌سنجی‌ها را کمتر کنید. دولت عربستان و ایران یک مقدار فتیله فرقه‌گرایی را پایین بکشند، بعد هم یک مقدار سال بعد، لازم نیست که همه اش یکجا حذف بشود؛ چون انسان‌ها در این فرایند بایستی به مرور تربیت بشوند و برخی از چیزها را از شوون دینی ندانند.





در واقع ما در جهان سنی، دو جنبش بزرگ داریم؛ یکی سلفی و دیگری اخوانی است. در این میان، تشکیلات اخوانی فکرش روشنتر است ولی جنبش سلفی ساده‌تر، عمل‌گرا تر و دارای طرفداران بیشتری است. اما در جهان تشیع، اگر مدل ناقص‌تر برای اخوان، حزب‌الدعوه بود و در ایران شکل ناقصش نهضت آزادی ایران بود. البته گروه فدائیان اسلام هم می‌تواند به عنوان یک مدل رادیکال دیگری مطرح باشد یا مانند گروه مقتدا صدر در عراق.

بعد وقتی که این را دنبال می‌کنید آن موقع شاهد هستیم پدیده سلفیزم با رشد دانشگاه ارتباط دارد همچنان که پدیده افراط‌گرایی در ایران با رشد دانشگاه گره خورده است مثل سازمان مجاهدین خلق و فدائیان. می‌خواهم این را عرض کنم، در واقع سلفیزم در دوره قدیم بزرگترین مشکلش این بود که برای احیاء وحدت به صدر اسلام بر می‌گشت و حدیثی می‌شد و خطر زیادی درست نمی‌کرد اما با ظهور فارغ التحصیلان جدید، جوانان مسلمان نه حاکم جدید دارند که مشروعیت او را بپذیرند و نه مفتی را قبول دارند، چون اینها معتقد هستند باید به مفتیان، اسلام را یاد داد و این چیزی است که مثلاً شما از ادبیات سید قطب استفاده می‌کنید. می‌دانید سید قطب طلبه نبود بلکه مطالعاتی انجام داده بود. من یادم هست آقای محمد حنیف نژاد از بنیانگذاران سازمان مجاهدین خلق با تعدادی آمده بودند قم که با روحانیون گفتگو کنند، در راه بازگشت گفته بودند که ما باید شاخه‌ای از روحانیت درست کنیم که روحانیت را توجیه کند؛ در ادبیات سلفی هم الان این وجود دارد یعنی جنبش‌های سلفی شاخه‌ای از روحانیت درست می‌کنند که از فلان مفتی فتوا بگیرند مانند فتاوی‌ای جهاد نکاح و چیزهای دیگر. اینها اصلاً مقلد مفتی نیستند یعنی فتوا دیگر نقش راهنما ندارد بلکه شبیه تفنگ است یک ابزار است اصطلاحاً می‌گویند

می‌دهد سرکه انگبین است که صفرا درست می‌کند چون این راه حل حذف فرقه‌گرایی و حذف کل تفسیر، آن موقع خیلی مشکل نداشت و در نهایت اهل سنت را به حدیث‌گرایی شبیه اخباری‌گرایی شیعه بر می‌گرداند اما سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم ما با پدیده جدید دانش‌آموختگان دانشگاه مواجه هستیم، این‌ها بدون اینکه ساختار تعالیم اسلامی را بخوانند ارتباط مستقیم با نص ایجاد می‌کنند مثلاً فرض کنید در ادبیات اهل سنت، امر به معروف و وجود داشت اما امر به معروف وقتی به مرحله عمل می‌رسید اذن حاکم یا مفتی را می‌خواست همچنین در بحث جهاد - بر اساس سنت اهل سنت - اگر چه هر مسلمانی وظیفه داشت سالی حداقل یک بار جهاد کند اما مدیریت جهاد، صلح، هدنه، قرارداد و ... دست حاکم بود. حاکم ممکن بود آدم بی‌سوادی باشد اما حاکم همیشه از دو طریق کنترل می‌شد یکی خرد غریزی خودش بود که این منصب و این دولت را به خطر نیندازد و دوم اینکه با مجتهدین اهل سنت ارتباط داشت و به این ترتیب آیات جهاد تولید خشونت نمی‌کردند. اما وقتی که شما تقلید را می‌شکنی آیات جهاد سر جای خودش هست اما نه حاکم سنی و نه عالم سنی می‌تواند کنترل کند آن موقع این که هر مسلمانی وظیفه‌اش یک‌سال جهاد است به عهده خودش گذاشته می‌شود.



جهان اسلام این فقه را فهمد و موشکافی نکند نمی‌تواند ارباب را خنثی کند. درگیری با جوان سلفی درگیری با انگلستان است درگیری با مغز نیست اگر شما انگلستان را قطع کنی مغز سر جای خودش است یعنی فقه سلفی چنان توانایی دارد که جوانان را جذب کند. جوانانی هم که می‌آیند فقیر نیستند اکثراً طبقه متوسط با حداقل مدرک لیسانس‌اند یعنی کسانی هستند که می‌توانند جابجا به تناسب آیات را استفاده کنند. آنها از کشورهای مختلف آمده ذهن‌ها را تحت تاثیر قرار می‌دهند. تا دانشی که ارباب تولید می‌کند - فقه سلفی رادیکال - برای شیعه در قم شناسایی نشود وزارت خارجه کاری نمی‌تواند بکند.

صفر: آیا سلفی‌گری در اندیشه‌های شیعه قابل نضج و رشد هست؟

■ علاوه بر قابلیت نضج و رشد، سابقه هم دارد. یک قاعده‌ای را ما باید بپذیریم اینکه رادیکالیسم عبارت است: از اسلام‌گرایی بدون تفسیرهای تخصصی و اتباع از نص بدون تقلید از عالمان و متخصصان. به این ترتیب مفهوم مرجعیت، کنترل کننده رادیکالیسم است؛ حتی رادیکال‌ترین مرجع به اندازه یک جوان رادیکال، تندرو نیست. به همین دلیل هر کجا می‌بینیم مرجعیت بی‌اعتبار شده آن موقع رادیکالیسم شکل گرفته است. من احساسم این است که هر موقع چنین اتفاقی رخ داده ترور در حال شکل‌گیری است و دنبال مجوز است بنابراین تروریسم مقلد آن مرجع نیست بلکه دنبال کسی است که چنین فتوایی از آن بگیرد. ما نمونه‌های آن را در سازمان مجاهدین خلق و ترورهای فدائیان اسلام و درگیری‌های بسیار جدی آنان با

مرجعیت شاهدیم. قضیه مقتدا صدر در عراق هم از این باب است البته حزب الدعوة در عراق توانست در مقابل مقتداگرایی یا جریان صدری، مرجعیت آقای سیستانی را برجسته کند. می‌خواهم بگویم که فرقی بین شیعه و سنی نیست فقط در تشیع رادیکالیسم کمتر بروز و ظهور داشته است به دلیل اینکه در انقلاب اسلامی مرجعیت در افکار عمومی رشد کرد و چنین انقلابی را سنی‌ها نداشتند. اگر این مسائل کمی در مصر کنترل شد به این دلیل است که انقلاب عربی مصری از افرادی مثل قرضاوی استفاده کرد و قضایا را کنترل استفاده نشود به نظر می‌آید مصر آماده رادیکالیسم است. می‌خواهم بگویم اتفاق بسیار مهم این است که در اسلام‌گرایی روشنفکری، پتانسیل رادیکالیسم وجود دارد. یکی از رهبران نهضت آزادی بیان می‌داشت: وقتی سازمان مجاهدین خلق در سال ۱۳۵۴ دچار بحران ایدئولوژیک شد یکی از این زندانیان صاحب نام گفته بود جنبشی که رهبرش کلاهی باشد نتیجه‌ای غیر از این ندارد. این مسأله به دلیل این نیست که از روحانیت دفاع کنم، مسأله روحانیت نیست، بلکه نکته مهم این است که اسلام چون متن است احتیاج به توضیح دهنده دارد هرگاه اعتبار این توضیح دهنده به دلایل بیرونی یا بخاطر نتایج غلط مفسرین، از اعتبار بیفتند مردم بدون دین نمی‌مانند و به نص بر می‌گردند وقتی هم به نص برگشتند خشونت از آن در می‌آید.

صفر: در یکی از این مصاحبه‌های خود گفته بودید که جنبش سلفی به‌خاطر عقب ماندگی جهان اسلام و فشارهایی که از بیرون به جهان

اسلام وارد شد شکل گرفت هدفشان هم این بود که به آن اعتبار و حیثیت و شکوه اسلام برگردند و به عبارتی، خلافت را بازسازی کنند و لیکن می‌دانیم که امروزه این کار امکان پذیر نیست. سوال من این است که با چه انگیزه‌ای به اقدامات خود ادامه می‌دهند و چه توجیهی پشت این اعمالشان وجود دارد؟

■ این را می‌شود خوب فهمید. ببینید! اینکه می‌گویید آنها می‌دانند آن خلافت و شوکت قابل برگشت نیست این گزاره خیلی درستی در اندیشه یک سلفی نیست. یک سلفی از دو زاویه دارد به قضیه نگاه می‌کند یکی عبارت است از این که ما می‌توانیم به شکوه گذشته برگردیم و دیگر این که می‌گوید آنچه انجام می‌دهم تکلیف ماست و وادی تکلیف کاری با نتیجه ندارد یعنی در شرایط فعلی سلفیسم یک نوع «الهیات مرگ» تولید می‌کند. یعنی در این شرایط وظیفه من مرگ است، انتحار است! شما از سلفیسم انتظار خردگرایی بیرونی نباید داشته باشید که بخواید با محاسبات خود آنها را تحلیل کنید بلکه بایستی از خردگرایی درون سلفیسم وارد شوید یعنی شما باید ببینید که یک سلفی در درون خود با چه محاسباتی به چنین نتیجه‌ای - الهیات مرگ - رسیده است. بنابراین، یک سلفی را باید فهم کرد نه این که یک سلفی را با یک خردمندی جامعه شناختی بیرونی که شدنی نیست نظاره کرد.



یک سلفی از دو زاویه دارد به قضیه نگاه می‌کند یکی عبارت است از این که ما می‌توانیم به شکوه گذشته برگردیم و دیگر این که می‌گوید آنچه انجام می‌دهم تکلیف ماست و وادی تکلیف کاری با نتیجه ندارد یعنی در شرایط فعلی سلفیسم یک نوع «الهیات مرگ» تولید می‌کند. یعنی در این شرایط وظیفه من مرگ است، انتحار است! شما از سلفیسم انتظار خردگرایی بیرونی نباید داشته باشید که بخواید با محاسبات خود آنها را تحلیل کنید بلکه بایستی از خردگرایی درون سلفیسم وارد شوید یعنی شما باید ببینید که یک سلفی در درون خود با چه محاسباتی به چنین نتیجه‌ای - الهیات مرگ - رسیده است. بنابراین، یک سلفی را باید فهم کرد نه این که یک سلفی را با یک خردمندی جامعه شناختی بیرونی که شدنی نیست نظاره کرد.





که کسی پشت سرش قرار نگیرد، اما بحث این است که چه اتفاقی رخ می‌دهد و ما چکار در باره این‌ها می‌توانیم انجام دهیم؟ در کشور ما - من چندین بار در صحبت‌هایم گفته‌ام - ضروری‌تر از نان شب، این است که ما مراکز تحقیقی در باب سلفی‌شناسی داشته باشیم؛ یا بحث‌هایی را پیش ببریم تحت عنوان «ضرورت توسعه مذهبی». این مطلب را ما دیده‌ایم که برخی کشورها و نهادهای بین‌المللی به دنبالش هستند. به عنوان نمونه، من یادم هست زمان آقای خاتمی‌ما مسافرت که می‌رفتیم به بیرون از کشور، سازمان ملل توجه پیدا کرده بود به اهمیت مذهب در توسعه یا عدم آن. به این ترتیب ما نباید با سلفیزم سیاسی برخورد کنیم.

صمیمی: یک همایشی در قم برگزار شده بود که در آن ابن تیمیه و امثال او را به اصطلاح هو می‌کردند؛ این‌ها مشکلی از ما حل نمی‌کند.

■ با این برخوردها هیچ چیزی حل نمی‌شود. در واقع ما هنوز که هنوز است سلفی را درست نفهمیده‌ایم! اصلا این سلفی امروزی، دیگر ابن تیمیه نیست و دگردیسی‌هایی در این سلفی جدید رخ داده است. سلفیزم را که امروزه تبدیل شده به باور اهل سنت، با حمله به ابن تیمیه، در واقع شما غیر رادیکال‌های اهل سنت را دارید تحریک می‌کنید. اصلا همه سلفی‌ها که اِرهایی نیستند و ابن جنبش جدیدی است که پیدا شده است. ابن تیمیه فوق فوئش شده مثل فوئش‌المدنیه استرآبادی؛ یا فوق فوئش شده مثل حدائق الناصرة یوسف بحرانی؛ فوق فوئش این طوری هستند فوق فوئش مانند میرزای نوری هست. شما با این برخوردها و برای راه حل قضیه می‌آئید دشمن خودتان را زیاد می‌کنید. فرض کنید در سوریه، فوقش صد هزار سلفی اِرهایی وجود دارد اما شما می‌آئید یک میلیارد دیگر را علیه خودتان دشمن می‌کنید، اصلا این خطاست. به همین دلیل ما احتیاج داریم به سلفی‌شناسی و تاریخ‌شناسی داده است که کشورهایی که در این زمینه فعال شدند موفق بودند مثل مالزی مثل اندونزی که تجاربتش هم هست. مثلا ما خیلی راحت فکر می‌کنیم که ما با فشار سیاسی به عربستان می‌توانیم جلوی سلفیزم را بگیریم نه! اصلا عربستان مجبور است برای این‌که این غده را از درون کشورش به بیرون پرت کند، پول هنگفتی خرج می‌کند، تا آن‌ها را در جای دیگر مشغول کند و اقدامات خشونت بار جای دیگری صورت پذیرد. این قاعده کار از دیدگاه آنان است. خود عربستان خیلی بیشتر از ما درگیر این گروه‌ها و تفکرات آنان است به همین دلیل پیش‌بینی‌ها این بود که اگر سوریه بحرانش تمام بشود دو کشور دیگر مورد هدف هستند یعنی: اردن و عربستان. در حقیقت درگیری عربستان با آن‌ها خیلی کمتر از ما نیست و عربستان با تجهیز آنان در سوریه به

من با همان شجاعتی که باید نفس خودم را بشکنم و اخلاقی باشم؛ به همان اندازه هم باید شجاعت جنگیدن با دیگران را هم داشته باشم. برای یک سلفی «هنر مردن» یک الهیاتی است که نمی‌شود با چیز دیگری آن را عوض کرد، بر خلاف فقهای دیگر که «هنر زیستن» در میان آنها مهم بود.

صمیمی: آیا بعد از جنگ جهانی دوم این سلفی‌گری از بیرون پمپاژ می‌شود و هدایت می‌شود؟ مثلا در افغانستان - چون من خودم افغانستان بودم - بعد می‌دانیم که آن‌ها با طراحی بیرونی آمریکا این توپ را به زمین روسیه انداختند. آیا امروز سلفی‌گری یا بنیادگرایی، توسط قدرت‌های بیرونی هدایت می‌شود یا پتانسیل درونی آن‌ها را هدایت می‌کند؟

■ درست است که هدایت بیرونی هم هست ولی هنگامی یک جریان اجتماعی شکل گرفت که پتانسیل قوی هم داشت، هر کسی هنرمندتر است بیشتر می‌تواند از آن بهره ببرد. ببینید شما غرب را ساده نگیرید ما باید غرب را بشناسیم این شیفتگی نیست؛ غرب سرزمینی است، یک: با تکنولوژی، دوم: نظام اطلاعاتی پیچیده دارد که می‌داند که از کجاها دارد این موج شکل می‌گیرد. من یادم هست حداقل ده سال قبل در ایالات متحده آمریکا شروع شده است کار کردن روی جریان‌ها و نیروهای متوسط تأثیر گذار در ایران. یعنی کسانی که دیگر تابلو نیستند، شاخ هم نیستند. اینها نسل اولی هستند که متوسط سن آنها از سی و پنج سال تا چهل و پنج سال. این‌ها کسانی هستند که چون شهرت ندارند، صاحب نظر هم نیستند اما خیلی در سیستم هم مطرود هم نیستند. الان غربی‌ها برای این‌ها دارند فیلم می‌سازند، روی این‌ها کار می‌کنند. در واقع می‌شود گفت طبقه متوسطی است که در ایران در حال ظهور است و آینده ایران هم روی دوش آنها است. عرض کردم این تحقیقات از ده - دوازده سال قبل که حداقل ما می‌دانیم که دارد رخ می‌دهد. این سیستم‌های دانشی و اطلاعاتی در مورد سلفی‌ها قوی تر است قطعا یعنی از چهل - پنجاه سال قبل شروع شده است. بنابراین غربی‌ها تکنولوژی دارند، دانش اجتماعی و نظام اطلاعاتی قوی دارند. علاوه بر این دو، یک دیپلماسی پخته و بسیار قوی و صبورانه دارند، یعنی می‌دانند که چقدر این ارتباطات را پیش ببرند که یک جنبشی به جای این‌که اسپانیا و آمریکا را بترکاند، آن طرف را چکار کند، به جای این‌که در غرب باشد، توپ جنگ را در داخل سوریه بیندازد و این کار را می‌تواند با ظرافت انجام دهد. ببینید! این خیانت غرب نیست، این غریزه غرب است یعنی برای حفظ خودش دارد چنین کاری را انجام می‌دهد و غیر از این هم نباید انتظار داشت، کار رقیب همین است؛ مگر غیر از این است؟! به این ترتیب هیچ جنبش اجتماعی نیست



برای توسعه مذهبی سه رکن لازم است: یک: تلاش بکنیم که در درون یک جریان مذهبی تحمل برود، ما الان داخل شیعه با هم دعوا داریم. دوم: بین مذاهب اسلامی تحمل بالا برود. و سوم این‌که بین اسلام و دیگر مذاهب یا ادیان تحمل بالا برود. یعنی یک نوع همگرایی داخل مذهب، و همچنین همگرایی بین مذاهب و ادیان ایجاد گردد و این مهم جز با تحمل بالا امکان پذیر نیست. این چیزی است که در راه رسیدن به وحدت به درد ما می‌خورد.





طور غریزی دارد از خودش دفاع می‌کند. به این ترتیب باید منطقه را فهمید. من یک سفری به ترکیه داشتم و در سمیناری در شهری نزدیک استانبول شرکت کردم، دیدم که قبل از این به هم ریختن سوریه خیلی به ایران دارند حمله می‌کنند. بعد من آنجا یک داستانی را گفتم... من گفتم ایرانی‌ها به خود حق می‌دهند به واسطه سیاست‌شان از سوریه دفاع کنند، ترکیه‌ای‌ها هم نقد می‌کنند ایران را و آن‌ها هم حق دارند. بنابراین مسأله اینجا فهمیدن این حرف‌ها و نظرهاست. یعنی ما نمی‌توانیم با عربستان بجنگیم و نباید هم بجنگیم. این بحث‌ها را هم دولت به تنهایی نمی‌تواند انجام بدهد یعنی دولت، تکنولوژی، یعنی دانش‌شناسایی فقه سلفی را ندارد حتی تخصصی در موضوع شناسی هم اصلاً ندارد و علم آن را نمی‌داند. بنابراین، این مباحث را مراکز علمی باید ساپورت کنند مخصوصاً کسانی که با اصطلاحات مذهبی آشنا هستند و این‌ها راحت می‌توانند این بحث‌ها را دنبال کنند.

صنّیفر: شما در یکی از مصاحبه‌هایتان گفته بودید که جنبش‌های سلفی به چند دسته تقسیم می‌شوند یکی از آنها اخوانی‌ها هستند که در مصرند. سیاست اخوانی‌ها را گفته بودید سیاست صبر و تدریج است که به هر حال چندین سال است که صبر کردند و به تدریج هم پیش می‌روند و به اهدافشان هم به می‌رسند. ولی الان با اتفاقاتی که در مصر افتاده جنبش اخوان یک جنبش ممنوع‌الفعالیت اعلام شده است و بعضاً خشونت‌هایی در مصر رخ می‌دهد که نسبت داده می‌شود به جنبش اخوانی. با توجه به این اوضاع و احوالی که در مصر رخ داده است شما آینده را چگونه پیش‌بینی می‌کنید آیا هنوز اخوانی‌ها همان سیاست صبر و تدریج را ادامه می‌دهند یا مسیرشان را عوض می‌کنند. مانند گروه‌های افراطی عمل خواهند کرد؟

■ بگذارید برداشت شما را تصحیح کنم؛ ببینید! اخوانی‌ها الان سلفی نیستند. آنجا هم اشاره کردم، بنیاد اخوانی‌ها یک قبل نسبتی با سلفی‌زم داشت یعنی وقتی که الان شما نگاه می‌کنید به جامعه مصر، اخوانی با سلفی قابل تمایز است و حزبشان هم جدا است، مثلاً حزب نور یا حزب آزادی و الحریة و العدالة، جداست. اخوانی‌ها به شدت تغییر پیدا کردند یعنی اخوانی‌ها دیگر اخوان سید قطب نیستند. اصلاً خیلی وقت است که اخوانی از سلفی‌زم جدا شده است. اما بالاخره باید قضیه را یک طوری توضیح داد و آن این

هست که جنبش اخوانی وقتی درگیر می‌شود با جامعه سکولار، نزدیک‌ترین نیروهایشان سلفی‌اند یعنی چاره‌ای هم جز این ندارند ولی بعید است که اخوانی‌ها برگردند به سلفیه. این که دولت مصر اخوانی‌ها را تکفیری و تروریستی اعلام کرد، دلیل دارد، دلیلش این است که به انتخابات ۲۵ بهمن دارند نزدیک می‌شوند و آمارها نشان می‌دهد که با وجود درگیرهایی که دولت با اخوانی‌ها داشته‌اند، اخوانی‌ها بالای ۶۸ درصد رأی دارند. تکفیری یا تروریستی اعلام کردن در واقع بخاطر این است که هر کجا احساس کنند که کسانی درمطالاً تأثیر گذاری هستند با انگ زدن از انتخابات حذف کنند و با تهدیدهایی که هست امید دارند سه گروه دیگری که در عرصه هستند به قانون اساسی جدید رأی بدهند؛ جبهه ملی که دبیر آن البرادعی است؛ و دیگری بازماندگان مبارک که الان دولت دست را در دست گرفته‌اند و گروه دیگر، نظامی‌ها؛ که سی سال سر کار بوده‌اند. حتی بخش بزرگی از سلفی‌ها احتمال دارد تحت تأثیر آن چیزها به قانون اساسی رأی بدهند. شرطش چیست؟ شرطش این است که دولت بتواند مجاری نفوذ اخوانی‌ها را مسدود کند. پس این اعلام تروریستی بودن اخوانی‌ها بخاطر این است که اینها را جمع کنند که نتوانند اثر گذار باشند. البته اخوانی‌ها به نظر می‌آید که استراتژی بسیار



اخوانی‌ها به شدت تغییر پیدا

کردند یعنی اخوانی‌ها دیگر اخوان سید قطب نیستند. اصلاً خیلی وقت است که اخوانی از سلفی‌زم جدا شده است. اما بالاخره باید قضیه را یک طوری توضیح داد و آن این هست که جنبش اخوانی وقتی درگیر می‌شود با جامعه سکولار، نزدیک‌ترین نیروهایشان سلفی‌اند یعنی چاره‌ای هم جز این ندارند.





جالبی را پیش گرفتند. این جریان در ایران شناخته شده نیست اما کسی که مطالعه می‌کند می‌فهمد اخوان برگشته آمده به کنترل مساجد و شبکه‌های اجتماعی را دارد پیش می‌برد. اخوان را نباید ساده گرفت اخوان نیرویی است که در زمان ناصر بود، دهه هشتاد، وقتی آتش سوزی و زلزله‌ای در مصر شد، این‌ها جلوتر از ارتش توانستند اوضاع را کنترل کنند. بنابراین اخوان شبکه جهانی است اخوان بخاطر این که در مصر تحت فشار است از ایده خودش دست برنمی‌دارد اخوان حداقل در ۲۲ کشور شعبه رسمی دارد در ایران هم تحت عنوان الدعوه و الاصلاح شعبه دارند، من تعدادی از نیروهایشان را می‌شناسم. در ایران زمان قبل یکی از امیرانشان را اعدام کردند نامش ناصر ی یا ناصر سبحانی بود ولی الان با اخوانی‌ها کنار می‌آیند. در هر صورت شبکه اخوانی این مسیر را ننگه می‌دارد. شبکه اخوانی می‌داند که بالاخره این دولت را احاطه خواهد کرد. چرا، چون دولت دو راه بیشتر ندارد یا فضا را باز کند همین که فضا را باز کند که این نیروها بالا خواهند آمد؛ یا فضا را ببندد؛ که باز هم موفق نمی‌شود چرا که دنیا دیگر، دنیای بسته نیست. به این ترتیب هست که اخوان بعید است به سمت رادیکالیسم برود. اما بخش‌هایی از شبکه‌های حاشیه‌ای اخوان این احتمال را خواهند داشت و می‌دانند در انفجارهایی که اخیراً انجام شد، اخوان‌المسلمین اولین عکس‌العمل خودش را نشان داد در واقع این مجموعه‌ای که از این گروه زندان کردند، قابل نگهداری در زندان نیستند چون که نگهداری تعداد زیاد آن هم افراد عقیدتی سخت مشکل ساز است. تنها کاری که می‌تواند با زندان کردن آن‌ها انجام دهند این است که نیروهای

تأثیر گذار در فرایند رأی به قانون اساسی را حذف کنند اما وقتی قانون اساسی جدید به میدان آمد، مجبورند آنان را آزاد کنند و راه دیگری ندارند. در حقیقت زندان کردن افرادی با گرایش‌های عقیدتی و سیاسی، کار را برای زندان‌کنندگان مشکل‌تر می‌کند. می‌دانید چرا؟ به این دلیل که در دنیایی که دموکراسی در آن شکل می‌گیرد، در همه جای دنیا زندان پتانسیل و افزوده اخلاقی تولید کرده است، همه جا این طوری است. چرا نلسون ماندلا رشد کرد؟ اخوان المسلمین از این افزوده اخلاقی به شدت بهره می‌برد و اخوان هم می‌فهمد چگونه از این فرایند بهره‌گیری کند. چون که اخوان شبکه‌های سنگین اجتماعی دارد، تشکیلات جهانی دارد. همین خبرگزاری الجزیره از آن اخوانی‌هاست، اصلاً امیر قطر اخوانی است. می‌دانید که قرضای قطر زندگی می‌کند و امثال او، مهاجران سرکوب‌های سوریه هستند؛ سرکوب‌هایی در سال ۱۹۸۲ که در حما و حمص توسط حافظ اسد واقع شد موجب آن شد که بخش بزرگی از رهبران اخوان به قطر کوچ کنند. مدتی قبل وزیر خارجه مصر به قطر و ترکیه گفت: در مسائل امنیتی ما دخالت نکنید. در واقع درست است که بعد از کودتای اخیر در مصر قطر کمکی به حکومت نظامیان کرد، اما این در واقع برای پوشاندن حمایت‌های قبلی است. به این ترتیب، شبکه‌های اخوانی کاملاً به همدیگر متصل هستند بنابراین اخوان جنبشی غیر قابل حذف است. در واقع ما در جهان سنی، دو جنبش بزرگ داریم؛ یکی سلفی و دیگری اخوانی است. در این میان، تشکیلات اخوانی فکرش روشنگرتر است ولی جنبش سلفی ساده‌تر، عمل‌گرا تر و دارای طرفداران بیشتری است. اما در جهان تشیع، اگر

مدل ناقص‌تر برای اخوان، حزب‌الدعوه بود و در ایران شکل ناقصش نهضت آزادی ایران بود. البته گروه فدائیان اسلام هم می‌تواند به عنوان یک مدل رادیکال دیگری مطرح باشد یا مانند گروه مقتدا صدر در عراق.

صنایع: با توجه به وضعیت فعلی جهان اسلام و رشد برخی اختلافات مذهبی میان دو مذهب عمده شیعه و سنی، برای ایجاد وحدت چه باید کرد؟

■ یک بحث خیلی مهم ضرورت تفکیک سلفی‌گری اِرهابی - در هر دو سوی مذهب - از دین است؛ در واقع سلفی پتانسیلی از رادیکالیسم دارد. مسأله اصلی الان برای ما چند چیز مهم است؛ یکی شناخت پدیده افراط‌گرایی مذهبی و تفکیک این افراط‌گرایی مذهبی از منافع ملی کشورهاست مثل عربستان. در مورد تعامل با عربستان باید گفت اصلاً ما نمی‌توانیم در منطقه زندگی کنیم بدون این که با عربستان ارتباط فعال نداشته باشیم البته نه این که منفعل باشیم بلکه ارتباطی نقادانه داشته باشیم. نکته بعدی، تفکیک افراط‌گرایی مذهبی از سلفی‌گرایی است. این مبحث خیلی خیلی جدی است و به یک نوع بازاندیشی در مورد این که چه اتفاقاتی رخ می‌دهد که منجر به رادیکالیسم می‌شود نیاز دارد. در این راستا باید بحث شود که از درون فقه ما یعنی فقه اسلامی یک چنین رادیکالیسمی چگونه شکل می‌گیرد؟ پیشنهاد تفکیک میان اِرهابی‌ها از سلفی‌ها و حتی تفکیک اِرهابی‌ها از وهابی‌هاست؛ یعنی همه وهابی‌ها اِرهابی نیستند و تفکیک کردن جریان‌های اِرهابی از مصالح ملی کشورها لازم است. ما





باید به هر کشوری حق بدهیم که مصالح ملی اش دنبال کند؛ بعد تقویت آن بخش‌های مثبت سلفی است مثل تکیه بر اخلاق و تکیه به کم رنگ کردن دعوای و اختلافات و مهم تر از آن تکیه بر وحدت مشترکات سلفیه و شیعه است. اصلا ما باید با سلفیه باشیم اصلا ما چاره ای نداریم! ولی اخوانی‌ها در مجموع جریان‌هایی هستند که در کل به ما نزدیک‌تر هستند. یکی از اتهامات اخوانی‌ها متشیع و شیعه گرایی بودنشان بود که در پی آن بحث تقیه توسط آنان پیش آمد. مهم برای ما این است که از درون اخوان، رادیکالیسم در نمی‌آید. من می‌خواهم بگویم برای تقریب و وحدت، ما احتیاج به یک توسعه مذهبی داریم. ببینید ما الان در جامعه راجع به بخش سلامت از توسعه سخن می‌گوییم و احتیاج به مطالعات توسعه در این بخش داریم؛ راجع به بخش بیکاری می‌گوییم احتیاج به مطالعات توسعه داریم؛ راجع به بخش سیاست مطالعات توسعه نیاز داریم راجع به همه قسمتها ی دیگر مانند فرهنگ، آموزش و پرورش، اقتصاد و... مطالعه توسعه ای احتیاج داریم؛ ولی هنوز راجع به توسعه در حوزه مذهب و توسعه مذهبی سخنی به میان نمی‌آوریم. بگذارید ساده تر بگویم: باید کمک بکنیم که آگاهی‌های مذهبی به نفع فرقه گرایی حرکت نکند، تحمل گرایش‌های متفاوت بپذیریم همان‌گونه که همزمان پذیرا هستیم هر چند صد هزار نفر مقلد یک مجتهد باشیم، باید بپذیریم که تکثر و گرایش‌های مذهبی هم می‌تواند وجود داشته و رسمیت داشته باشد. اما باید توجه داشت که فرقه گرایی غیر از تکثر مذهبی است؛ در فرقه گرایی هر کسی فرقه خودش را بت می‌داند و این باعث می‌شود دریافت دیدگاه‌های دیگر تحمل نشود. برای توسعه مذهبی سه رکن لازم است: یک؛ تلاش بکنیم که در درون یک جریان مذهبی تحمل برود، ما الان داخل شیعه با هم دعوا داریم. دوم؛ بین مذاهب اسلامی تحمل بالا برود. و سوم این‌که بین اسلام و دیگر مذاهب یا ادیان تحمل بالا برود. یعنی یک نوع همگرایی داخل مذهب، و همچنین همگرایی بین مذاهب و ادیان ایجاد گردد و این مهم جز با تحمل بالا امکان پذیر نیست. این چیزی است که در راه رسیدن به وحدت به درد ما می‌خورد.

صنوبر: فکر نمی‌کنید ایجاد خشونت، ناشی از متون و نص‌های ادیان و مذاهب است؟

■ مشکل در متون نیست! چون در ذات آدم‌ها همین حالا که نگاه کنی هم غیرت است هم خشونت است هم محبت است هم بخشش است مسأله اصلی تعادل بین قوای نفس است.

شما همان‌گونه که نمی‌توانید قوه غضبیه را از سرشت انسان حذف کنید، از نص هم نمی‌توانید مفهوم جهاد را حذف کنید. ولی بحث این است که این را شما در کجا سازماندهی کنید. دقیقا می‌خواهم بگویم شبیه آن ویژگی‌هایی است که در یک انسان وجود دارد چطور می‌شود یک انسان بمبی از خشونت می‌شود، نص هم یک روز بمبی از خشونت می‌شود اگر تعادلی در آن نباشد. مهم این است که چگونه این تعادل شکل بگیرد. خوب می‌دانید مفاهیم جهاد اگر کنترل بشود یک بازدارندگی بسیار قوی دارد بسیار قوی! و این بد نیست این یک غیرت کنترل شده‌ای را در جامعه تئوریزه می‌کند تا کسی نتواند به جامعه چپ نگاه کند. جهاد در عین این‌که یک نوع دفاع است، تهدید هم هست که کنترلش در دست امام معصوم (ع) است؛ یا در ادبیات اسلامی به دست حاکم یا مفتی است. مسأله این است که مواظب استفاده درست از آن باشیم. ما این انرژی متراکم بمب گونه را داریم اما این لزوماً به معنای خشونت نیست. مگر الان کسانی که بمب اتم دارند حتماً به کار می‌برند؟ مفهوم جهاد، مفهومی بسیار قشنگ است اگر این قدرت بازدارندگی اش را تقویت شود کارکردش خیلی هم بالا است مثل پول است که شما خیلی راحت می‌توانید در خیلی جاها مثبت مصرف کنید. من احساس می‌کنم مشکل در نص نیست همچنانکه مشکل در قوه غضبیه در آدم نیست مشکل در عدم کنترل و عدم اعتدال است که همین قوه خدادادی غضبیه باعث می‌شود انسانی جگر انسانی دیگر را در می‌آورد و به نیش می‌کشد و می‌خورد.

در پایان مجدداً بر مسأله «توسعه مذهبی» تأکید دارم. ما همیشه توسعه را در همه حوزه‌ها به‌کار می‌بریم اما وقتی می‌رسیم به مذهب، می‌گوییم مذهب توسعه بردار نیست! چرا نیست؟! البته راه طولانی است و باید به مرور و صبر و حوصله باید طی گردد. یعنی شما یک مقداری فقط امسال، یک مقدار فرقه ستیزی‌ها را کمتر کنید. دولت عربستان و ایران یک مقدار فتیله فرقه گرایی را پایین بکشند، بعد هم یک مقدار سال بعد، لازم نیست که همه‌اش یک‌جا حذف بشود؛ چون انسان‌ها در این فرایند بایستی به مرور تربیت بشوند و برخی از چیزها را از شئون دینی ندانند. همان‌گونه برخی فکر می‌کنند قمه زدن از شئون عزاداری است و برای آن‌ها جا افتاده است به یک باره نمی‌توانند آن را ترک کنند بلکه یواش یواش شما قمه زنی را کم کنید، آن موقع بچه ما که بزرگ بشود دیگر قمه زنی را نمی‌بیند و از شئون عزاداری هم نمی‌داند.



رادیکالیسم عبارت است: از

اسلام‌گرایی بدون تفسیرهای

تخصصی و اتباع از نص بدون

تقلید از عالمان و متخصصان.

به این ترتیب مفهوم مرجعیت،

کنترل کننده رادیکالیسم است؛

حتی رادیکال‌ترین مرجع به اندازه

یک جوان رادیکال، تندرو نیست.

به همین دلیل هر کجا می‌بینیم

مرجعیت بی‌اعتبار شده آن موقع

رادیکالیسم شکل گرفته است. من

احساسم این است که هر موقع

چنین اتفاقی رخ داده ترور در حال

شکل‌گیری است و دنبال مجوز است

بنابراین تروریسم مقلد آن مرجع

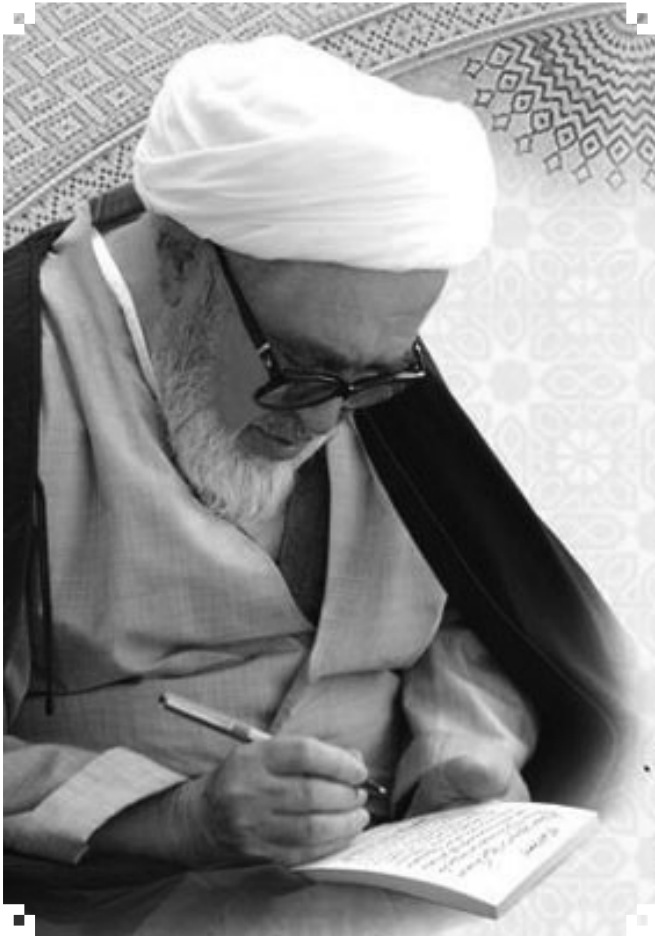
نیست بلکه دنبال کسی است که

چنین فتوایی از آن بگیرد.



نظام اسلامی و ترور

آیت الله العظمی منتظری (ره)



- مشروعیت یا عدم مشروعیت ترور در مرزهای اسلامی و خارج از آن.
- لزوم رعایت شرایط شرعی، ثبوت در دادگاه صالح و اجتناب از اقدامات خود سرانه و تروریستی حتی درباره مهدورالدم.
- بررسی ترورهای نسبت داده شده به صدر اسلام و نسبت آن با روایات نهی ترور.

پرسش: بنابر آنچه در برخی از کتب تاریخی آمده است، پیامبر اکرم (ص) در چند مورد دستور به ترور داده اند. بر این اساس به نظر حضرت تعالی مشروعیت ترور (فتک) در نظام حکومت دینی چگونه است؟ و چه تفاوتی میان «فتک» و «اغتيال» وجود دارد؟ و با توجه به روایتی که در آن تفاوت میان این دو را در شناسایی قاتل در فتک، و عدم شناسایی او در اغتيال دانسته است، آیا می توان ملتزم شد که از نظر اسلام اغتيال - که آن نیز ماهیتاً ترور شمرده می شود - مجاز شمرده شده است؟ در این ارتباط مواردی همچون سب النبی (ص) که عموم فقها قتل سب را بدون محاکمه جایز دانسته اند، و نیز ارتداد چنانچه در دادگاه اسلامی بدون حضور متهم ثابت و حکم غیابی صادر شود، چگونه توجیه می گردد؟

تفاوت بین فتک و اغتيال

جواب: در این رابطه چند نکته باید بررسی شود: نکته اول: «فتک» و «اغتيال». و در این رابطه به چند امر اشاره می شود:

۱- معنای لغوی فتک و اغتيال و تفاوت آنها؛ فتک و اغتيال هر دو به معنای حمله ناگهانی و غافل گیرانه به شخص است، منتها در فتک نوعی تأمین به فرد مورد فتک وجود دارد ولی اغتيال از این نظر اعم است؛ و در اغتيال بردن فرد مورد اغتيال به محلی مخفی ملاحظه شده است ولی فتک از این نظر اعم است. در نهایت ابن اثیر ماده غیل آمده: «الغيلة أن یخدعه ثم یقتله فی موضع خفی...». در لسان العرب از ابوالعباس نقل شده است که اغتيال در جایی است که مقتول قاتل را نمی شناسد، ولی فتک در جایی است که مقتول قاتل را مشاهده می کند و می بیند. در المنجد می خوانیم: «غال یغول غولاه: اهلکه و أخذه من حیث لایدري... اغتال اغتالاه: اهلکه و أخذه

من حیث لایدري. قتله علی غرة او من خفیه...». و در مجمع البحرین آمده است: «فتک: انتهر منه فرصة فقتله او جرحه بجاهرة او اعم». و در ماده غیل آمده: «اغتيال هو من الاغتيال و هو ان یخدعه فیذهب به الی موضع فاذا صار الیه قتله... یقال فلان قتل غيلة ای خفیه». پس در اغتيال بردن مقتول یا مجروح در محلی مخفی و ندیدن قاتل و جارح ملاحظه شده است؛ اما در فتک دو قید مذکور ملاحظه نشده است، بلکه چه بسا مشاهده قاتل و جارح قید شده است. بنابراین هر کدام از فتک و اغتيال از جهتی اعم و از جهتی اخص می باشد. اما در اصطلاح و محاورات معمولاً دو کلمه مذکور مترادف می باشند؛ مثلاً در بحارالانوار از کتاب مجالس مفید و غیره نقل شده است که: «ابن ملجم لعنه الله قتل علیاً (ع) غيلة و فتکا».

۲ - می توان گفت: فتک بیشتر در مواردی استعمال شده که تأمین در کار بوده است؛ مثلاً در ملاقاتی که معاویه با عایشه داشت و با او مشاجره می کرد، عایشه به او گفت: آیا نمی ترسی که من کسی را سر راه تو برای کشتن بنشانم؟ و معاویه در جواب گفت: تو در حالی که من در خانه تو و در امان تو هستم چنین کاری نمی کنی؛ زیرا از پیامبر شنیدم که فرمود: «الایمان قید الفتک». همچنین جناب مسلم بن عقیل رضوان الله علیه در جریان قرار کشتن ابن زیاد توسط او در منزل جناب هانی رضوان الله علیه روایت: «الایمان قید الفتک» را که از پیامبر اکرم (ص) نقل شده بود، مستند ترک قتل قرار داد. مطابق نقل های تاریخی ابن زیاد برای عیادت از هانی به منزل او آمده و در امان او بود. در مکاتیب الرسول نیز آمده است: در کتاب عون المعبود آمده: «الفتک هو القتل بعد الامان غدرا». و در حاشیه بحار آمده

است: معنای حدیث: «الایمان قیدالفتک» این است: «الایمان يمنع من الفتک الذی هو القتل بعدالامان غدرا». و نیز در بحار در ذکر حوادث جنگ جمل آمده: حضرت امیر(ع) فرمود: «بشر قاتل ابن صفیه بالنار» و در حاشیه آن آمده است: «علت بشارت قاتل ابن صفیه(زبیر) یعنی عمرو بن جرموز به آتش، این است که زبیر در حالی کشته شد که جنگ را رها کرده بود؛ و پیامبراکرم(ص) فرمود: الایمان قید الفتک». بنابراین در مواردی که فضای جنگی اعم از منظم یا غیر منظم وجود داشته باشد و تأمین در بین نباشد فتک صادق نیست، در این گونه موارد معمولاً تعبیر «خدعه» یا «غدر» به کار می‌رود.

۳- می‌توان گفت: در جایی که فتک و اغتیال با هم به کار برده شده است، مقصود از «فتک» کشتن علنی و چهارا، و مراد از «اغتیال» کشتن به شکل مخفیانه و غیرعلنی است به نحوی که قاتل شناخته نشود. نظیر روایتی که کشتی توسط اسحاق انباری از امام جواد(ع) نقل کرده است که آن حضرت به او فرمودند: «ابوالسمه‌ری چه می‌کند؟ خداوند او را از رحمت خویش دور کند، او به ما دروغ نسبت می‌دهد؛ و او و ابن ابی الزرقاء خیال می‌کنند به نفع ما دعوت می‌کنند. خدا را شاهد می‌گیرم که من از آنان بیزارم. اینان فتنه گر و دور افتاده از رحمت خدا هستند. ای اسحاق مرا از آنان راحت کن، خداوند تو را با زندگی در بهشت راحت کند.» اسحاق از امام(ع) پرسید فدایت شوم آیا کشتن آنان بر من جایز است؟ حضرت فرمود: «اینان فتنه گرانی هستند که با

مردم فتنه می‌کنند... پس خون آنان برای مسلمانان هدر است.» امام(ع) در ادامه فرمود: «ایاک و الفتک فان الاسلام قید الفتک...» در این روایت برای قتل علنی کلمه «فتک» و برای قتل مخفیانه کلمه «اغتیال» به کار برده شده است. سند این روایت، اگر صحیح هم نباشد اما برای این که فتک و اغتیال در چه موردی استعمال می‌شوند قابل تمسک است.

محل بحث در جواز یا حرمت فتک و اغتیال

نکته دوم: محل بحث در جواز یا عدم جواز فتک و اغتیال مواردی است که شخص به یکی از اسباب شرعی ذیل مهدورالدم باشد، وگرنه اگر مهدورالدم نباشد حرمت کشتن او - چه به شکل فتک و اغتیال باشد یا به شکل دیگری - از ضروریات دین است؛ هر چند به نحو فتک و اغتیال، حرمت و قیح آن اشد و اعظم خواهد بود. اسباب مهدورالدم بودن عبارتند از:

۱- سب پیامبراکرم(ص) و حضرت فاطمه(س) و ائمه معصومین(ع)، بلکه سب انبیای الهی(ع)، البته اجرای حکم سب با رعایت شرایط شرعی پس از ثبوت سب در دادگاه صالح است به چند دلیل:

دلیل اول: مرفوعه علی بن ابراهیم از بعضی اصحاب امام صادق(ع) است که بنابر گمان راوی، او اباعاصم سجستانی است؛ راوی می‌گوید: من با عبدالله بن نجاشی که متمایل به زیدیه بود به مدینه رفتم و او به خانه عبدالله بن حسن(که رئیس سادات حسنی بوده است) و من به خانه امام صادق(ع) رفتم. او پس از بازگشت از خانه عبدالله بن حسن بسیار ناراحت بود و

تقاضای ملاقات با امام(ع) را کرد و امام(ع) برای او وقتی تعیین فرمودند و با هم خدمت ایشان رفتم و اظهار داشت: یا بن رسول الله! من از دوستان شما هستم و می‌دانم حق با شماست و هفت نفر از کسانی را که به حضرت امیر(ع) دشنام می‌دادند، کشته ام؛ و مسأله را از عبدالله بن حسن پرسیدم، او گفته است: در دنیا و آخرت گرفتار خون آنان می‌باشی. سپس حضرت از کیفیت قتل آنان پرسید و آنگاه فرمود: برای هر کدام از اینان که کشته ای باید یک قوچ در منی ذبح کنی، زیرا بدون اجازه امام چنین کاری کرده ای؛ و اگر با اذن امام بود چیزی بر عهده تو در دنیا و آخرت نبود.

ظاهراً مقصود از اذن امام، اذن حاکمیت عدل و حق می‌باشد که طبعاً تبلور آن در عصر غیبت در حاکم شرع جامع شرایط و دادگاه صالح شرعی است. مرحوم مجلسی در مرآة العقول گفته است: کسی از اصحاب را ندیدم که در این مسأله فتوا به وجوب اذن امام و قربانی در منی داده باشد؛ پس شاید این دو کار مستحب باشد. اما شیخ مفید می‌گوید: در مورد سب پیامبر(ص) و اهل بیت(ع) این کار را امام مسلمین به عهده می‌گیرد و باید به اذن او باشد.

معنای این سخن و سخن سایر فقها که از لزوم طرح موضوع نزد والی سخن گفته اند این است که افراد نباید خودسرانه اقدام به اجرای حد کنند. روایت دال بر این که حدود باید توسط «من له الحکم» اجرا شود نیز مؤید این مطلب است که در دلیل دوم ذکر می‌شود. البته روایت فوق علاوه بر مرفوعه بودنش مورد اعراض اصحاب نیز قرار گرفته است؛



در مورد نقل‌های تاریخی که از پیامبر اکرم(ص) آمده است، تذکر این نکته ضروری است که اعتبار نقل‌های تاریخی برای صدور فتوا، چندان نیست که به تنهایی اطمینان آور باشند. عمده تاریخ نگاران از ثبت انگیزه‌هایی که منجر به برخی احکام یا حوادث تاریخی شده اند، بازمانده اند؛ چرا که پی بردن به تمام زوایا و نقاط تاریک حوادث گوناگون، در زمان ما - که رشد علم و تکنولوژی، رسانه‌های مختلف و حساسیت‌های مفسران و تحلیل گران آنها را شاهد هستیم - امری بعید و شاید ناممکن است، تا چه رسد به امکانات و حساسیت‌های اندک معاصران پیامبراکرم(ص) و یا تاریخ نگارانی که پس از یک یا دو قرن از وقوع حوادث، دست به قلم برده و تاریخی بسیار مختصر از زندگانی رسول اکرم(ص) را نگاشته اند و بسا برخی منابع آنها اسرائیلیات یا جعلیات بنی امیه و دیگران بوده است.



در سیره‌های ابن هشام و ابن کثیر آمده است: پیامبر اکرم(ص) هنگامی که وارد مکه شدند و آن را فتح کردند به فرماندهان نظامی دستور دادند جز با مقاتلین و جنگجویان قتال و جنگ نکنند و کسی را نکشند جز چند نفر را که با اسم مشخص کرده و فرمودند: «اینان حتی اگر زیر پرده‌های کعبه پیدا شدند کشته شوند». افراد فوق که دستور قتل آنها در برخی از تواریخ ذکر شده، حتی اگر صحت این نقل‌ها را بپذیریم، اولاً: همگی در مبارزه با پیامبر و ایجاد آتش جنگ علیه مسلمانان دخالت داشته، بلکه

جزو مهره‌های اساسی بوده‌اند. و ثانیاً: دستور کشتن آنها به خاطر ارتداد نبوده است؛ زیرا بعضی از اینان به کفر خود باقی بودند، مانند حویرث بن نقیذ که در مکه پیامبر را بسیار اذیت می‌کرد و با کلمات زشت و وقیح به آن حضرت توهین می‌کرد؛ و بعضاً که مسلمان و سپس مرتد شده بودند در ایذاء پیامبر و مسلمانان و یا تحریف نوشتن قرآن - مانند عبدالله بن سعد - دست داشتند که ذکر خواهد شد. و بعضی مانند عبدالله بن خطل کسی را به قتل رسانده بود، چنان که ذکر شد. و ثالثاً: دستور قتل، محرمانه و به شکل فتک و اغتیال نبوده است؛ بلکه یک دستور رسمی و علنی و نظامی به فرماندهان لشکر اسلام بوده است، و هنوز آتش جنگ فروکش نکرده بود؛ و این گونه دستورها مربوط به کسانی است که به شکلی در جنگ و مبارزه علیه اسلام و پیامبر شرکت داشته‌اند. با این حال بسیاری از اینان کشته نشدند.



قتل او اقدام کند.
۲- مرتد فطری مرد با شرایطی که در رساله توضیح المسائل گفته شده است. (شایسته است در زمینه حکم ساب و مرتد به توضیحاتی که در کتاب «اسلام دین فطرت»، صفحات ۶۹۷-۶۹۲ بیان شده است، مراجعه شود).
۳- محارب با تعریف و شرایطی که در جای خود ذکر شده است. ۴- باغی با شرایط مقرر. (همچنین در مورد محارب و باغی به جلد دوم «استفتائات»، صفحات ۵۲۴-۵۱۹، و نیز کتاب «دیدگاهها»، ج ۱، ص ۴۷۳-۴۵۳ مراجعه شود). ۵- جاسوس.
۶- ناصبی. ۷- کافر حربی یا کافر ذمی یا مستأمن یا معاهد که نقض ذمه و عهد و شرایط امان کرده باشد. ۸- قاتلی که قتل او در دادگاه صالح ثابت شده و از دست حاکم یا اولیای دم فرار کرده باشد.
در تمام این موارد نیز، مانند مورد سب، باید جرم موجب حد، شرعاً در دادگاه شرعی ثابت شده باشد؛ و ثبوت آن یا به اقرار است - با شرایط مقرر آن، و از آن جمله در

حال طبیعی بودن و در زندان و تحت فشار و اکراه و ترس نبودن - و یا با بینه. البته اتهام قتل با قسامه نیز ثابت می‌شود. و اجرای حد نیز توسط حاکم صالح است. یادآوری می‌شود در تمام مواردی که جرمی موجب حد یا تعزیر است، اصل اولی این است که هیچ کس ولایت ندارد جز در مواردی که ولایت او از طرف شارع احراز شده باشد. و جواز کشتن غیر نیاز به احراز ولایت بر آن دارد و قدر متیقن از چنین ولایتی موردی است که جرم موجب حد نزد حاکم به حق ثابت گردد؛ و در سایر موارد که ثبوت ولایت بر کشتن مورد شک است طبق اصل اولی مذکور چنین ولایتی وجود ندارد. بر همین اساس می‌توان گفت در مسأله فتک و اغتیال شخص مهدورالدم با توجه به روایاتی که در این موضوع وارد شده، ولایت بر اجرای حکم به این نحو مورد شک است و لذا طبق اصل اولی چنین ولایتی وجود ندارد؛ پس فتک و اغتیال نیز جایز نیست، که در نکته بعد به آن اشاره می‌شود.

هرچند ممکن است ضعف آن از جهت مرفوعه بودن با نقل کسی مثل علی بن ابراهیم که از پدرش نقل می‌کند قابل جبران باشد. و ابوعاصم سجستانی نیز مجهول است و اسمی از او در کتب رجال دیده نمی‌شود.
دلیل دوم: روایاتی است که دلالت می‌کند بر این که اقامه حد باید توسط کسی باشد که حق حکم کردن را دارد. شیخ مفید(ره) گفته است: اما اقامه حدود به دست سلطان اسلام است که از طرف خداوند به این منصب نصب شده است؛ یعنی ائمه معصومین(ع) و کسانی که توسط آنان نصب شده‌اند، همچون امراء و حکام. و این کار در صورت امکان به فقهای شیعه تفویض شده است. روشن است که بحث ساب النبی و الائمه(ع) از مباحث حدود به شمار می‌آید.
دلیل سوم: این که اجرای حد ساب بدون اذن امام و دادگاه صالح، موجب هرج و مرج و اختلال نظام خواهد شد و هر کسی ممکن است به ظن خود کسی را ساب النبی و الامام تشخیص دهد و به آن بهانه به



و به علاوه روایت اسحاق انباری - که در موضوع اول به آن اشاره شد - بر جواز اغتیال در بعضی موارد دلالت می‌کند. در جواب گفته می‌شود: از لحن روایات مربوط به فتک - که از طریق شیعه و سنی نقل شده است - چنین استفاده می‌شود که اسلام و یا ایمان قید فتک یا تقیید آن است. در نتیجه کسی که فتک می‌نماید طبق اسلام و یا ایمان عمل نکرده است. بنابراین مبعوضیت فتک و حتی اغتیال از آنها فهمیده می‌شود (زیرا ماهیت اغتیال تفاوتی با فتک ندارد). و عقلاً در چنین مواردی که ظاهر دلیل مبعوضیت چیزی است به ویژه در مسأله دماء تا زمانی که دلیل محکمی بر جواز آن چیز نباشد آن دلیل بر کراهت حمل نمی‌شود.

و اما روایت اسحاق انباری که دلالت بر جواز اغتیال می‌کند، از جهاتی مخدوش است:

الف: اسحاق انباری مجهول است و روایتی که خودش نقل می‌کند دلیل بر مدح او نمی‌باشد. محمد بن عیسی بن عبید نیز - که روایت را از اسحاق انباری نقل می‌کند - مورد اختلاف رجالین است؛ بعضی او را مدح و بعضی ذم کرده و حتی گفته شده است که از غلات می‌باشد. ب: این روایت فقط در رجال کشی - که شیخ جمع آوری و تنظیم کرده است - دیده می‌شود. و شیخ آن را در دو کتاب خود یعنی تهذیب و استبصار - که از کتب اربعه مورد اعتماد است - نیاورده است. و این نشانه دیگری بر ضعف روایت است. ج: این روایت در هیچ یک از جوامع حدیثی - جز رجال کشی - ذکر نشده و مضمون آن نیز مورد اعراض اصحاب می‌باشد؛ بنابراین نمی‌تواند دلیل بر

که به آن اشاره می‌گردد، از طرف پیامبر اکرم (ص) فتک مورد نهی قرار گرفته و ایمان و اسلام قید و مانع از آن دانسته شده است: ۱- از طریق شیعه در کافی آمده است: علی ابن ابراهیم از ابی الصباح کنانی نقل کرده که به امام صادق (ع) گفته است: همسایه‌ای دارم از قبیله همدان به نام جعد بن عبدالله و در مجالس هر وقت از حضرت امیر (ع) و فضائل ایشان صحبت می‌شود، او به آن حضرت سب و توهین می‌کند؛ آیا اجازه می‌دهید او را [بکشم؟]. حضرت فرمود: «آیا واقعا چنین کاری می‌کنی؟» گفت: «بلی به خدا قسم در کمین او می‌نشینم و با شمشیر او را می‌کشم.» حضرت فرمود: «ای ابالصباح! این فتک است و پیامبر (ص) از آن نهی کردند. ان الاسلام قید الفتک...». مورد این روایت جعد بن عبدالله بوده که حضرت امیر (ع) را مورد سب قرار می‌داده است. با این حال حضرت از فتک او نهی کرده اند؛ و ظاهر این نهی، با توجه به سیاق روایت، نهی از اغتیال را نیز شامل می‌گردد. ۲- همچنین در بحار الانوار از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است که: «الایمان قید الفتک». ۳- بنابر نقل توارخ، جناب مسلم بن عقیل رضوان الله علیه نیز در خانه‌هانی (ره) حدیث فوق را از پیامبر اکرم (ص) نقل کرد. ۴- در کتب اهل سنت نیز حدیث: «الایمان قید الفتک» از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است. ممکن است گفته شود:

لحن روایات فوق دلالت بر حرمت فتک نمی‌کند، بلکه حداکثر بر کراهت و غیرمطلوب بودن آن دلالت دارد. زیرا در بسیاری از موارد برای کارهایی که قطعاً مکروه است لحنی مشابه لحن روایات فتک دیده می‌شود.

بررسی مقتضای اصل اولی در حکم فتک و اغتیال

نکته سوم: مقتضای اصل اولی در مورد فتک و اغتیال شخص مهدورالدم و نیز مقتضای روایات مربوط به فتک.

مقتضای اصلی اولی در هر موردی که شک در ثبوت ولایت و سلطه بر تصرف در شئون دیگری - و به طریق اولی در کشتن او - باشد، عدم ولایت و سلطه است. ممکن است گفته شود: وقتی شارع کسی را مهدورالدم دانست و ریختن خون او را مباح نمود دیگر حرمتی برای او نمی‌باشد و بنابراین وجهی برای تردید در ثبوت ولایت در اجرای حکم شارع و قتل او نخواهد بود؛ پس در حقیقت او مصداق اصل اولی که برای موارد شک است نمی‌باشد. ولکن در پاسخ باید گفت درست است که از حکم شارع به مهدورالدم بودن او به برهان «ان» کشف می‌نماییم که شارع ولایتی را بر اجرای حکم خود نیز اعطا کرده است و گرنه جعل چنان حکمی لغو می‌بود ولی محدوده ولایت و اطلاق آن نسبت به اجرای حکم حتی به شکل فتک و اغتیال مشکوک می‌باشد. چون در مقام ثبوت امکان دارد ولایت بر اجرای حکم مهدورالدم محدود به غیر فتک و اغتیال باشد؛ و در مقام اثبات نه فقط دلیل عام یا مطلق برای اثبات آن در دست نیست، بلکه مقتضای اصل اولی نیز عدم چنین سلطه ای می‌باشد. به علاوه مقتضای روایات دال بر نهی از فتک و اغتیال - که ذکر خواهد شد - نیز مطابق با اصل اولی است.

روایات نهی از فتک

در برخی روایات شیعه و سنی

در تمام این موارد نیز، مانند مورد سب، باید جرم موجب حد، شرعاً در دادگاه شرعی ثابت شده باشد؛ و ثبوت آن یا به اقرار است - یا شرایط مقرر آن، و از آن جمله در حال طبیعی بودن و در زندان و تحت فشار و اکراه و ترس نبودن - و یا با بینه. البته اتهام قتل با قسامه نیز ثابت می‌شود. و اجرای حد نیز توسط حاکم صالح است. یادآوری می‌شود در تمام مواردی که جرمی موجب حد یا تعزیر است، اصل اولی این است که هیچ کس ولایت ندارد جز در مواردی که ولایت او از طرف شارع احراز شده باشد. و جواز کشتن غیر نیاز به احراز ولایت بر آن دارد و قدر متیقن از چنین ولایتی موردی است که جرم موجب حد نزد حاکم به حق ثابت گردد؛ و در سایر موارد که ثبوت ولایت بر کشتن مورد شک است طبق اصل اولی مذکور چنین ولایتی وجود ندارد.



جواز اغتیال باشد و با روایات مربوط به فتک (که شامل اغتیال نیز می‌شود) و اصل اولی یعنی عدم ولایت بر دیگری، معارضه می‌نماید. د: با اغماض از همه اشکالات ذکر شده ممکن است مضمون این روایت «قضیه فی واقعه» و منحصر به مورد خاصی باشد.

اگر گفته شود: مقتضای اصل اولی در اشیاء چه بسا اباحه باشد نه منع و حظر؛ در جواب می‌گوییم: اولاً: ممکن است اصل اولی در مورد تصرف در هر موجودی حظر و منع باشد؛ زیرا همه موجودات و مخلوقات ملک حقیقی و مطلق خداوند می‌باشند و او مالک الملوک است، و عقلاً تصرف در ملک هرکس - چه رسد به مالک حقیقی یعنی خداوند - نیاز به اذن او دارد؛ و تا زمانی که اذن او احراز نشود، باید همان اصل اولی ملاک عمل باشد. و ثانیاً: این بحث که اصل اولی در اشیاء اباحه است یا حظر مربوط به غیر تصرفات در امور دیگران است. و اصل اولی در تصرفات مرتبط به دیگری، عدم جواز است.

اگر گفته شود: اطلاق روایات دال بر این که اجرای حد باید به دست کسی باشد که حق حکم کردن دارد، دلالت می‌کند بر این که اگر اجرای حد به شکل فتک و اغتیال به نظر حاکمیت به حق و عدل باشد جایز است؛ و روایت ابو عاصم سجستانی - که در موضوع دوم ذکر شد - نیز مؤید این مطلب است، زیرا در آن روایت حکم به وجوب فدیة و قربانی در منی به خاطر کشتن هفت نفر که به حضرت امیر(ع) سب و شتم می‌کردند تعلیل شده بود به این که بدون اذن امام کشته شده‌اند، وگرنه چیزی بر عهده او نبود. در جواب گفته

می‌شود: علاوه بر ضعف سند روایت ابو عاصم و اعراض عملی و فتوایی اصحاب از مضمون آن، بین مضمون روایات دال بر این که اجرای حد باید به دست کسی باشد که حق حکم کردن دارد، و بین روایات ناهی از فتک، عموم و خصوص من وجه است؛ زیرا روایات دسته اول از این جهت که اجرای حد به شکل فتک یا به شکل عادی باشد مطلق و طبعاً اعم است، و روایات دسته دوم از این جهت که فتک به عنوان اجرای حد باشد یا نه مطلق و اعم می‌باشد؛ و در موردی که اجرای حد به شکل فتک و اغتیال باشد با هم تعارض می‌کنند و وجهی برای تقدیم و ترجیح دسته اول بر دسته دوم وجود ندارد، بلکه می‌توان گفت: لحن دسته دوم چون ناظر به موضوع دسته اول است از قبیل تبیین شکل اجرای حد می‌باشد و بر دسته اول حکومت دارد. علاوه بر این که مضمون دسته دوم با اصل اولی نیز مطابق است. و در هر حال بر فرض عدم حجیت هر دو دسته از روایات در مورد تعارض، باید به همان اصل اولی مراجعه کرد. افزون بر این، روایت ابی الصباح کنانی مربوط به سؤال از همین مورد است که حد سب و شتم توسط همسایه ابی الصباح با اجازه امام یعنی حاکمیت به حق به شکل فتک اجرا شود یا نه، و امام از آن نهی کردند و حدیث پیامبر اکرم(ص) - «ان الاسلام قید الفتک» - را مستند قرار دادند.

بررسی ترورهایی که دستور آن به پیامبر(ص) نسبت داده شده‌اند.
نکته چهارم: ترورهایی است که بنابر برخی از نقل‌های تاریخی - بر فرض صحت این نقل‌ها - در زمان پیامبر اکرم(ص)

انجام شده است یا پیامبر دستور آنها را داده‌اند. این موضوع از چند جهت قابل بررسی است:
۱- از جهت این که آیا تروره‌های مذکور - با توجه به روایات ناهی از فتک که از پیامبر اکرم(ص) از طریق شیعه و سنی نقل شده است - جایز بوده است؟
۲- از این جهت که آیا تروره‌های ذکر شده مصداق فتک می‌باشند یا نه؟
۳- از این جهت که آیا این ترورها به خاطر صرف امر عقیدتی و فکری یعنی کفر و ارتداد عقیدتی بوده است یا به خاطر اموری دیگر غیر از عقیده و فکر؟

باید گفت کسانی که مطابق بعضی تواریخ دستور قتل آنان توسط پیامبر اکرم(ص) صادر شد و بعضاً به قتل رسیدند، قتل آنها نه مصداق فتک بود و نه به خاطر صرف کفر یا ارتداد آنان؛ بلکه به خاطر ارتکاب قتل یا شرکت در جنگ علیه مسلمانان و ایداء عملی آنان یا جاسوسی برای دشمنان و یا اموری دیگر بوده است که ذکر خواهد شد. لذا می‌توان آنان را طی چند دسته ذکر نمود:

دسته اول - کسانی که به خاطر قتل یا جاسوسی و یا در جنگ کشته شدند: ۱- عبدالله خطل یا اخطل. وی پس از این که مسلمان شد، از سوی پیامبر(ص) به عنوان مصدق همراه یکی از انصار به منطقه ای فرستاده شد. او یک غلام رومی داشت که او نیز مسلمان شده بود و غلام می‌بایست هر روز برایش غذایی آماده می‌کرد، ولی روزی فراموش کرد و مورد غضب صاحبش قرار گرفت؛ سپس عبدالله او را به همین خاطر کشت و بعداً هم مرتد شد. آنگاه سعید بن حریش مخزومی وی را در حالی که خود را به پرده‌های

اجرای حد در خارج کشور اسلامی، یعنی در دارالکفر اصطلاحی که در حال صلح با مسلمانان است، در صورتی که برخلاف تعهدات بین المللی باشد، کشور اسلامی که متعهد به آنها شده است نمی‌تواند شرعاً آن تعهدات را بدون نقض از طرف دیگر نقض نماید. و بر فرض این که یک کشور اسلامی تعهدات بین المللی را قبول نکرده باشد، اقدام به ترور افرادی که در پناه کشوری دیگر - هر چند دارالکفر - باشند موجب فساد و خطرانی برای سرزمین اسلامی و مردم آن و تضییع حقوق آنان می‌گردد. و شاید به همین خاطر است که مرحوم مجلسی در پاورقی تہذیب الاحکام می‌گوید: «الاحوط فی زمان الہدنة ترک ما تثیر الفتنة»؛ زیرا بر فرض آن که تروری با حکم حاکم واجد شرایط صورت گیرد ممکن است با مصلحت مهمی مزاحمت کند، مانند این که نقض قوانین بین المللی شود، ایجاد فتنه کند و موجب مفسده بالاتری گردد، یا این عمل باعث قتل و خونریزی و کشته شدن افراد بی گناه و تحریک مخالفان برای عمل متقابل یا بدفهمی نسبت به اسلام گردد.





شوم مگر این که آب دهانت را بر صورت پیامبر بیندازی؛ و عقبه چنین کرد و مرتد شد و سپس شکنجه حیوانی را بر پیامبر انداخت. پیامبر(ص) به او گفتند: تو از مکه خارج نمی شوی مگر این که سرت را با شمشیر می‌زنم. آنگاه در جنگ بدر به نحو صبر کشته شد. و اما ابی بن خلف به دست پیامبر در جنگ احد کشته شد....

لازم به ذکر است که بر فرض صحت نقل‌های مزبور و دستور قتل این عده توسط پیامبراکرم(ص) قتل آنها نه به خاطر صرف ارتداد آنان بوده است، بلکه به خاطر قتل و جاسوسی و یا شرکت در جنگ علیه پیامبراکرم(ص) و دیگر ارتداد افراد در آن روزگار صرف تغییر فکر و اندیشه نبوده است، بلکه هر کس از نظر فکری از اسلام خارج می‌شد یا یکی از مسلمانان را می‌کشت فوراً به صف دشمن محارب با اسلام و پیامبر ملحق می‌شد تا

آیه اول سوره ممتحنه که می‌فرماید: (یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء...) ضمن نقل داستان حاطب بن ابی بلتعنه، آمده است که زن فوق صفیه نام داشته است. ۴- عقبه بن ابی معیط و ابی بن خلف. اینان هر دو کافر و هم پیمان بودند. عادت عقبه این بود که هرگاه از سفری بر می‌گشت اشراف قوم خود را اطعام می‌نمود. روزی به همین مناسبت پیامبر(ص) را دعوت و ایشان اجابت کردند؛ ولی هنگام غذا خوردن فرمودند: «من از غذای تو نمی‌خورم مگر این که شهادتین را بگویی»؛ و او گفت. وقتی این خبر به گوش ابی بن خلف رسید به او گفت: با من دشمنی کردی و او گفت: نه والله دشمنی نکردم و لکن مردی مهمانم شد که غذا خوردنش را مشروط به گفتن شهادتین کرد و من از او خجالت کشیدم که غذا نخورده از منزل من خارج شود. ابی گفت: من از تو راضی نمی

کعبه چسبانده بود بین رکن و مقام کشت. اما مقریزی از مستدرک حاکم نقل کرده است که سائب بن یزید می‌گوید: من دیدم که پیامبر(ص) عبدالله بن خطل را از بین پرده‌های کعبه دستگیر نمود و او را در حالی که دست و پایش را بستند کشت؛ و سپس فرمود: بعد از این هیچ قرشی نباید به این نحو(صبراً) کشته شود. ۲- مقیس بن صبابه یا حبابه. یکی از انصار برادر او را از روی خطا کشته بود ولی او آن انصاری را کشت و سپس مرتد شد و به مشرکان پیوست. سپس نمیله بن عبدالله کنانی به دستور پیامبر(ص) او را کشت. و گفته شده است که مردم او را بین صفا و مروه کشتند. ۳- ساره کنیز عمرو بن عبدالمطلب. نامبرده حامل نامه متضمن اخبار (نظامی و) محرمانه‌ای بود که از طرف جاسوس کفار و مشرکین مکه به نام حاطب بن ابی بلتعنه پس از جنگ بدر برای دشمنان می‌برد.... در تفسیر قمی، ذیل



باید گفت کسانی که مطابق بعضی تواریخ دستور قتل آنان توسط پیامبراکرم(ص) صادر شد و بعضاً به قتل رسیدند، قتل آنها نه مصداق فتک بود و نه به خاطر صرف کفر یا ارتداد آنان؛ بلکه به خاطر ارتکاب قتل یا شرکت در جنگ علیه مسلمانان و ایذاء عملی آنان یا جاسوسی برای دشمنان و یا اموری دیگر بوده است.



در حمایت آنان قرار بگیرد. و در جوامع قبیله ای عادت دیرینه بر این بوده که هر کس و هر قومی برای حفاظت از خود ناچار بوده است با اشخاص و اقوام دیگری متحد و هم پیمان شود. و بنابراین چنین افرادی دشمن محارب محسوب می شدند و در جنگ حتی جنگ های نامنظم، فتک و اغتیال و خدعه جایز است. این روایت در کتب شیعه و سنی از پیامبر اکرم (ص) و حضرت امیر (ع) نقل شده است که: «إِنَّ الْحَرْبَ خُدْعَةٌ». علاوه بر اینکه دستور قتل عبدالله خطل و مقیس بن صبابه یا حبابه بنابر نقل کامل - چنان که ذکر شد - توسط پیامبر نبود. و عقبه بن ابی معیط در جنگ بدر، و ابی بن خلف در جنگ احد، هنگامی که به نبرد با مسلمانان می پرداختند، کشته شدند.

دسته دوم: مردان و زنانی که - بنابر نقل بعضی تواریخ - پیامبر اکرم (ص) در جریان فتح مکه دستور قتل آنان را صادر کردند. مردها عبارتند از: ۱- عکرمه بن ابی جهل. ۲- صفوان بن امیه بن خلف. ۳- عبدالله بن سعد بن ابی سرح. ۴- عبدالله بن خطل. ۵- حویرث بن نقیذ. ۶- مقیس بن صبابه. ۷- عبدالله بن زبیری. ۸- حویطب بن عبدالعزی. و زن ها عبارتند از: ۱- هند دختر عتبه. ۲ - ساره. دو کنیز عبدالله بن خطل. اسامی دو

جاریه فوق بنابر نقل یعقوبی «قربیه» و «فرتنا» می باشد.

در سیره های ابن هشام و ابن کثیر آمده است: پیامبر اکرم (ص) هنگامی که وارد مکه شدند و آن را فتح کردند به فرماندهان نظامی دستور دادند جز با مقاتلین و جنگجویان قتال و جنگ نکنند و کسی را نکشند جز چند نفر را که با اسم مشخص کرده و فرمودند: «اینان حتی اگر زیر پرده های کعبه پیدا شدند کشته شوند». بنابراین دو نقل، این افراد عبارت بودند از: عبدالله بن سعد، عبدالله بن خطل و دو کنیز او، حویرث بن نقیذ، مقیس بن حبابه (صبابه)، ساره کنیز بعضی از بنی المطلب و عکرمه بن ابی جهل. بنابراین افراد فوق که دستور قتل آنها در برخی از تواریخ ذکر شده، حتی اگر صحت این نقل ها را بپذیریم، اولاً: همگی در مبارزه با پیامبر و ایجاد آتش جنگ علیه مسلمانان دخالت داشته، بلکه جزو مهره های اساسی بوده اند. و ثانیاً: دستور کشتن آنها به خاطر

ارتداد نبوده است؛ زیرا بعضی از اینان به کفر خود باقی بودند، مانند حویرث بن نقیذ که در مکه پیامبر را بسیار اذیت می کرد و با کلمات زشت و وقیح به آن حضرت توهین می کرد؛ و بعضاً که مسلمان و سپس مرتد شده بودند در ایذاء پیامبر و مسلمانان و یا تحریف نوشتن قرآن - مانند عبدالله بن سعد - دست داشتند که ذکر خواهد شد. و بعضی مانند عبدالله بن خطل کسی را به قتل رسانده بود، چنان که ذکر شد. و ثالثاً:

دستور قتل، محرمانه و به شکل فتک و اغتیال نبوده است؛ بلکه یک دستور رسمی و علنی و نظامی به فرماندهان لشکر اسلام بوده است، و هنوز آتش جنگ فروکش نکرده بود؛ و این گونه دستورها مربوط به کسانی است که به شکلی در جنگ و مبارزه علیه اسلام و پیامبر شرکت داشته اند. با این حال بسیاری از اینان کشته نشدند؛ از آن جمله: یک: عکرمه بن

ابی جهل که پس از فتح مکه ترسید و به یمن فرار کرد و همسر او ام حکیم مسلمان شد و سپس خود او نزد پیامبر (ص) آمد و مسلمان شد و از آن حضرت خواست برای او طلب مغفرت نماید و ایشان طلب مغفرت کردند. دو: صفوان بن امیه؛ او نیز که از مخالفین سر سخت پیامبر (ص) بود پس از فتح مکه به جده فرار کرد. سپس عمیر بن وهب به پیامبر گفت: صفوان بزرگ قوم من می باشد و اکنون از ترس فرار کرده است و شما او را امان دهید. پیامبر نیز به او امان داد و او به مکه بازگشت.... سه: عبدالله بن زبیری؛ او نیز به نجران فرار کرد و سپس نزد پیامبر آمد و مسلمان شد. چهار: هند دختر عتبه؛ او نیز با آن جنایتی که با حمزه سیدالشهداء انجام داده بود، سرانجام به حسب ظاهر مسلمان شد و پیامبر (ص) او را نکشت. پنج: یکی از دو کنیز ابن خطل به نام فرتنا؛ او نزد پیامبر آمد و مسلمان شد. شش: عبدالله بن سعد؛ او که کاتب وحی بود و عمدا تحریف هایی انجام می داد، سپس مرتد شده و ملحق به قریش شد و به آنان گفت: من تحریف هایی در قرآن انجام دادم و...، هنگام فتح مکه به خانه عثمان بن عفان که برادر رضاعی او بود پناه برد و او عبدالله را از مردم پنهان ساخت و سرانجام نزد پیامبر آورد و برایش امان خواست و از کشته شدن نجات پیدا کرد.... هفت: حویطب بن عبدالعزی. او در باغی پنهان شده بود و ابوذر او را مشاهده کرد و به پیامبر اطلاع داد. سپس نامبرده نزد پیامبر آمد و مسلمان شد. مروان به او گفت: ای شیخ چرا دیر مسلمان شدی؟ گفت: چندین مرتبه تصمیم گرفتم مسلمان شوم ولی پدر تو مانع می شد. ولی در بعضی تواریخ آمده است: او که در مکه پیامبر را اذیت و با کلمات قبیح از ایشان یاد می کرد سرانجام به دست حضرت علی (ع) کشته شد. دستور قتل این دسته نیز نه فقط به خاطر کفر اعتقادی یا ارتداد آنان و یا حتی صرف ایذاتی بود که نسبت به پیامبر اکرم (ص) روا می داشتند، بلکه به خاطر توطئه ها، مقاتله ها و اقداماتی بود که هنگام فتح مکه و قبل از آن انجام داده بودند. هرچند عده ای از آنان توبه کردند و مورد عفو قرار گرفتند. ضمناً آن چند نفر که کشته شدند جزو محاربین بودند و در حال حرب، حتی خدعه مجاز خواهد بود؛ چنان که ذکر شد.

دسته سوم: موردی است که گفته شده فقط به خاطر ارتداد دستور قتل او توسط پیامبر اکرم (ص) داده شده است. در سنن دارقطنی آمده است: گفته شده هنگام جنگ احد یک زن مسلمان





مرتد شد و پیامبر دستور داد او را توبه دهند و اگر توبه نکرد او را بکشند. این روایت به چند سند نقل شده است؛ در یک سند آن، محمد بن عبدالملک انصاری قرار دارد که در حاشیه کتاب فوق آمده است: احمد و دیگران گفته اند: محمد بن عبدالملک روایت جعل می‌کرد. و در سند دیگر همین مضمون توسط جابر بن عبدالله نقل شده است، ولیکن در حاشیه آن کتاب آمده است: در سند این حدیث عبدالله اذینه قرار دارد که ابن حبان او را جرح کرده و گفته است: در هیچ حالی نمی‌توان به حدیث او استناد کرد. و مؤلف (مؤلف کتاب دارقطنی) در کتاب: «المؤتلف والمختلف» گفته است: روایت او متروک می‌باشد. و نیز ابن عدی در کتاب کامل گفته است: حدیث عبدالله اذینه منکر است... و در روایت دیگری از جابر بن عبدالله نقل شده است که زنی به نام ام مروان مرتد شد و پیامبر (ص) دستور داد اسلام را به او عرضه کنند و اگر توبه نکرد کشته شود. ولیکن در حاشیه همان کتاب آمده است: در سند این حدیث معمر بن بکار است که بنا بر نظر عقیلی و ذیعلی حدیث او مورد وهم می‌باشد. همچنین در این سند، محمد بن عبدالملک قرار دارد. و بیهقی نیز این حدیث را با دو سند نقل کرده و گفته است: هر دو سند ضعیف است. ظاهراً سه روایت فوق مربوط به یک قضیه می‌باشد. و در هر صورت سند این دسته - چه منحصر به یک مورد یا چند مورد باشد - ضعیف است و نمی‌توان به آن اعتماد کرد.

دسته چهارم: کسانی که پیامبر اکرم (ص) یا زنان آن حضرت و مسلمانان را هجو کرده و علیه مسلمانان تدارک جنگ می‌کردند مانند: ۱- ابوعفک یهودی. نامبرده قبل از شروع جنگ بدر علاوه بر این که شاعر بود و با اشعار خود پیامبر اکرم (ص) و رسالت آن حضرت را مورد هجو و هتک قرار می‌داد، اذیت‌های دیگری نیز بر ایشان و مسلمانان وارد می‌ساخت؛ همچنین از جمله فعالیت‌های وی تحریک و تشویق یهود مدینه برای جنگ با پیامبر و مسلمانان بود. هنر شعر در آن عصر در تحریک و شعله ور ساختن جنگ تأثیر بسیاری داشت؛ لذا سالم بن عمیر نذر کرد که او را بکشد یا در این راه کشته شود و سرانجام موفق شد و او را کشت. اما ابن هشام به نقل از ابن اسحاق می‌گوید: قتل وی به درخواست پیامبر بوده است. ۲- پس از قتل ابوعفک، عصماء دختر مروان بسیار ناراحت شد و پیوسته اظهار مصیبت می‌نمود و علیه اسلام و

مسلمانان عیب جویی و بدگویی را شروع کرد و انصار را به خاطر پیروی از پیامبر سرزنش می‌کرد و چون طبع شعر داشت با اشعار خود پیامبر را مورد هجو و توهین قرار می‌داد و این عمل را تا بعد از جنگ بدر ادامه می‌داد. سپس شبی عمیر بن عوف به خانه او رفت و او را کشت. آنگاه پیامبر از او سؤال کردند: آیا تو دختر مروان را کشتی؟ او گفت: بلی... این قتل - که پیامبر اکرم (ص) دستور آن را نداده بودند - اثر زیادی در تقویت روحیه کسانی از قوم عصماء گذاشت که به اسلام گرویده بودند و از ترس، آن را اظهار نمی‌کردند. دو نفر فوق علاوه بر کارهایی که ذکر شد، به اشکال مختلف آتش جنگ علیه اسلام و پیامبر اکرم (ص) را شعله ور می‌ساختند، و جزو محاربین محسوب می‌شدند. ۳- کعب بن اشرف. پس از شکست مشرکین در جنگ بدر، کعب از این شکست خیلی ناراحت شد و بر او گران آمد و پیوسته بر کشته شدگان بدر گریه می‌کرد، و در صدد انتقام برآمد و در اشعار خود پیامبر و اصحاب ایشان را مورد هجو قرار داد و همچنین در اشعار خود زنان مسلمان را با اسم و مشخصات هجو می‌کرد. و بعضی گفته اند: حتی زنان پیامبر را در قصیده‌هایش با نام و اسم هجو می‌کرد. نامبرده به مکه رفت و مشرکین را برای جنگ با پیامبر و مسلمانان آماده کرد و از مکه خارج نشد مگر زمانی که مشرکین بر جنگ تصمیم گرفتند... بر اساس برخی نقل‌های تاریخی، او وقتی به مدینه برگشت پیامبر اکرم (ص) فرمود: «کیست که مرا از شر ابن اشرف خلاص کند؟» محمد بن مسلمة گفت: من برای این کار آماده‌ام... سپس ابونائله - که برادر رضاعی کعب بود - با او و عده ای دیگر همراه شدند و ابونائله طی تماسی با کعب جهت اغفال او، مقدمات کشتن او را فراهم ساخت... و در یک حمله او را کشتند... کشتن کعب آثار زیادی روی یهود گذاشت به گونه ای که هیچ یهودی در مدینه نبود مگر این که به خاطر توطئه‌های مداوم خود، بر خود می‌ترسید... به دنبال کشته شدن کعب، یهود در صدد بستن پیمان صلح با پیامبر برآمدند و عهد کردند که دیگر توطئه ای علیه پیامبر و مسلمانان نداشته باشند، که مورد قبول آن حضرت قرار گرفت. نقش کعب در ایجاد و تقویت جنگ با پیامبر و مسلمانان واضح است؛ به خصوص با توجه به این که یهود پس از این قتل در صدد بستن پیمان صلح با پیامبر (ص) برآمدند. ۴ - ابن سنینه. در تاریخ ذکر شده است که پیامبر (ص) اعلام کردند، هر کس ابن سنینه را پیدا کرد او را بکشد. سپس محیصه بن مسعود به ابن سنینه برخورد کرد و او را کشت. با توجه به سیره قطعی پیامبر اکرم (ص) که هرگز متعرض دشمنانی که با او پیمان صلح بسته بودند نشد، مطمئن می‌شویم که ابن سنینه جزو آن دسته از یهود بوده که در حال تدارک جنگ با پیامبر و مسلمانان بوده‌اند. به علاوه قتل او نیز علی القاعده به صورت فتک و غافل گیرانه نبوده است، زیرا ظاهر نقل این است که دستور آن به صورت علنی و رسمی بوده است، و معمولاً چنین دستوراتی به طور طبیعی به اطلاع افراد مورد نظر می‌رسیده است. ۵- ابورافع یهودی. او در عداوت و دشمنی با پیامبر پشتیبان ابن اشرف بود و همچنان به ایذاء آن حضرت ادامه می‌داد؛ و قتل او در خیر انجام شد. یادآوری می‌شود: کشتن ابن اشرف توسط طایفه اوس بود و قوم خزرج با خود گفتند: نباید طایفه اوس بر ما پیشی گیرند و لذا تصمیم گرفتند ابورافع را بکشند و از پیامبر اجازه گرفتند و آن حضرت نیز اجازه دادند... با توجه به نقش ابن اشرف - که ذکر او در مورد سوم از این دسته گذشت - در تدارک جنگ با پیامبر و انتقام از او کشته شدگان در جنگ بدر و نیز سایر دشمنی‌های او با پیامبر اکرم (ص) وضعیت ابورافع نیز به خوبی روشن می‌شود. ۶- سلام بن حقیق. او از یهودیان اطراف مدینه و از خطبا و شاعران به نام منطقه بود که مانند کعب بن اشرف در توطئه علیه مسلمانان جدیت داشت و کفار قریش را بر علیه آنان تحریک می‌کرد. او نیز بنا بر برخی نقل‌ها به دستور پیامبر (ص) کشته شد. بنابراین برخورد با وی جنبه عقیدتی نداشته و او هم در تدارک جنگ با پیامبر بوده است. لازم به ذکر است که افراد این دسته همگی از نقض کنندگان پیمان و محاربین با اسلام و مسلمانان محسوب می‌شوند. پس قتل آنان نه به خاطر صرف کفر یا ارتداد فکری بوده است، بلکه علاوه بر نقض عهد و پیمان، به خاطر شرکت در جنگی - هر چند بعضاً غیر علنی - با پیامبر و اسلام بوده است. و کشتن دشمن در حال جنگ به نحو غافل گیرانه جایز نیست و اساساً بر آن فتک و اغتیال صدق نمی‌کند؛ زیرا علاوه بر این که یک هنجار معمول و متداول در جنگ در همه زمان‌ها می‌باشد، مطابق روایتی در دین نیز تجویز شده است: «الحرب خدعه».

دسته پنجم: کسانی هستند که پس از اسلام آوردن مرتد شدند و ادعای پیامبری نمودند،



terrorism.

شرایط صورت گیرد ممکن است با مصلحت مهمی مزاحمت کند، مانند این که نقض قوانین بین المللی شود، ایجاد فتنه کند و موجب مفسده بالاتری گردد، یا این عمل باعث قتل و خونریزی و کشته شدن افراد بی گناه و تحریک مخالفان برای عمل متقابل یا بدفهمی نسبت به اسلام گردد.

۳ - اگر کشور اسلامی تعهدات بین المللی را پذیرفته باشد باید به آنها پایبند باشد؛ و لذا به هر دلیل حق ندارد برای مردم سایر کشورها ایجاد نامنی کند.

گذشته از همه موضوعاتی که در صفحات گذشته توضیح داده شد، در مورد آنچه در مورد نقل‌های تاریخی از پیامبر اکرم (ص) آمده است، تذکر این نکته ضروری است که اعتبار نقل‌های تاریخی برای صدور فتوا، چندان نیست که به تنهایی اطمینان‌آور باشند. عمده تاریخ نگاران از ثبت انگیزه‌هایی که منجر به برخی احکام یا حوادث تاریخی شده‌اند، بازمانده‌اند؛ چرا که پی بردن به تمام زوایا و نقاط تاریک حوادث گوناگون، در زمان ما - که رشد علم و تکنولوژی، رسانه‌های مختلف و حساسیت‌های مفسران و تحلیل‌گران آنها را شاهد هستیم - امری بعید و شاید ناممکن است، تا چه رسد به امکانات و حساسیت‌های اندک معاصران پیامبر اکرم (ص) و یا تاریخ نگارانی که پس از یک یا دو قرن از وقوع حوادث، دست به قلم برده و تاریخی بسیار مختصر از زندگانی رسول اکرم (ص) را نگاشته‌اند و بسا برخی منابع آنها اسرائیلیات یا جعلیات بنی امیه و دیگران بوده است.

پانوشته‌ها در دفتر مجله موجود می‌باشد.

مطابق روایتی حضرت امیر(ع) از اجرای حد در سرزمین دشمن نهی کرده‌اند. «لایقام علی أحد حد بأرض العدو». «لا اقيم علي رجل حدا بأرض العدو حتي يخرج منها مخافة أن تحمله الحمية فيلحق بالعدو».

یادآوری می‌شود: عموم این روایات شامل مسلمان و غیر مسلمان می‌شود. البته ممکن است گفته شود: لحن روایات ذکرشده به لحن حکم حکومتی شبیه تر است تا لحن حکم الهی ثابت؛ و اگر از مقوله حکم حکومتی باشد تابع شرایط متغیر زمان و مکان است. و از همین رو قتل ابی رافع یهودی - بنابر نقل سیره ابن هشام و کامل و بحار - در خیبر انجام شد که جزو سرزمین دشمن بود. ولی ممکن است گفته شود مقصود از «حد» حد شرعی است که از ناحیه شارع تشریح شده است هرچند مجری آن امام مسلمین است؛ زیرا ما در باب حدود حدی را که تشریح آن از قبیل حکم حکومتی باشد نیافتیم. از طرف دیگر، مطلب ذیل روایت - که می‌فرماید: بدین علت که مبادا در اثر اجرای حد در سرزمین دشمن، شخص مورد حد به دشمن ملحق شود - شامل حد قتل نمی‌شود.

۲ - دلیل دوم این که اجرای حد در خارج کشور اسلامی، یعنی در دارالکفر اصطلاحی که در حال صلح با مسلمانان است، در صورتی که برخلاف تعهدات بین المللی باشد کشور اسلامی که متعهد به آنها شده است نمی‌تواند شرعاً آن تعهدات را بدون نقض از طرف دیگر نقض نماید. و بر فرض این که یک کشور اسلامی تعهدات بین المللی را قبول نکرده باشد، اقدام به ترور افرادی که در پناه کشوری دیگر - هر چند دارالکفر - باشند موجب فساد و خطراتی برای سرزمین اسلامی و مردم آن و تضییع حقوق آنان می‌گردد. و شاید به همین خاطر است که مرحوم مجلسی در پاورقی تهذیب الاحکام می‌گوید: «الاحوط في زمان الهدنة ترك ما تثير الفتنة»؛ زیرا بر فرض آن که تروری با حکم حاکم واجد

همچون: اسود عنسی، طلیحه، سجاج و مسیلمه کذاب. در کتاب اوائل نوشته علامه شوشتری آمده: جزری می‌گوید: اول ارتدادی که در اسلام رخ داد ارتداد اسود عنسی بود... که پس از ارتداد و ادعای پیامبری سه ماه بیشتر زنده نبود. و در شبی که به قتل رسید پیامبر خبر آن را به عنوان پیش‌گویی اعلام کردند. پس از مرگ او طلیحه اسدی و مسیلمه ادعای پیامبری نمودند، و لکن پس از وفات پیامبر به قتل رسیدند.

یادآوری می‌شود: کسی که از روی علم و عمد در مقابل پیامبر به حق و خاتم، مدعی نبوت و رسالت از سوی خداوند می‌شود در حقیقت اعلام جنگ با خدا و رسول او و همه مسلمانان کرده است و حقوق آنان را مورد تعرض قرار داده است، و دستور کشتن او نیز از مقوله فتک و اغتیال نیست؛ زیرا یک دستور رسمی و علنی است.

پنج دسته ذکر شده کسانی بودند که بنابر نقل تواریخ در زمان پیامبر اکرم (ص) مهدور الدم و محارب شناخته شده، بعضاً توسط مردم کشته شدند و بعضاً دستور قتل آنان توسط پیامبر (ص) صادر شد ولی در عین حال بعضی سرانجام توبه کرده و کشته نشدند.

حرمت ترور در خارج از مرزهای اسلامی
از آنچه گفته شد به دست آمد که فتک و اغتیال افراد مهدورالدم که در حال جنگ با اسلام و مسلمانان و یا تدارک و حمایت از آن نباشند از نظر دینی امری قبیح و مورد نهی است. و در این جهت فرقی نمی‌کند که این افراد در محدوده کشور اسلامی باشند یا در خارج آن. و این تصور که چنانچه آنان در خارج کشور اسلامی باشند کشتن آنها به شکل فتک جایز است زیرا به امنیت داخلی ضرری نمی‌زند، به چند دلیل مردود است:

۱- بر فرض این که مقصود از دارالکفر، سرزمین دشمن در حال جنگ با مسلمانان باشد،



اسلام دین خشونت نیست

(نقد خشونت در کلام امام خمینی (س))

علی بدیعی

(پژوهشگر حوزوی)

اطراف وی پراکنده می‌شدند اما رحمت الهی و شخصیت اخلاقی پیامبر سبب گردید مردم به ایشان و بیانات و دعوت او متمایل شوند.

امام خمینی به عنوان احیاگر اسلام سیاسی در مواضع متعددی وجود خشونت در اسلام را نفی می‌کند. ایشان در مصاحبه‌ها و سخنرانی‌هایی که خطاب به اقشار مختلف مردم داشته‌اند، آن‌ها را به لزوم رأفت و دوری از خشونت توصیه کرده و ساحت اسلام را از خشونت بری و منزه می‌دانند.

مکتب‌های توحیدی و نفی خشونت

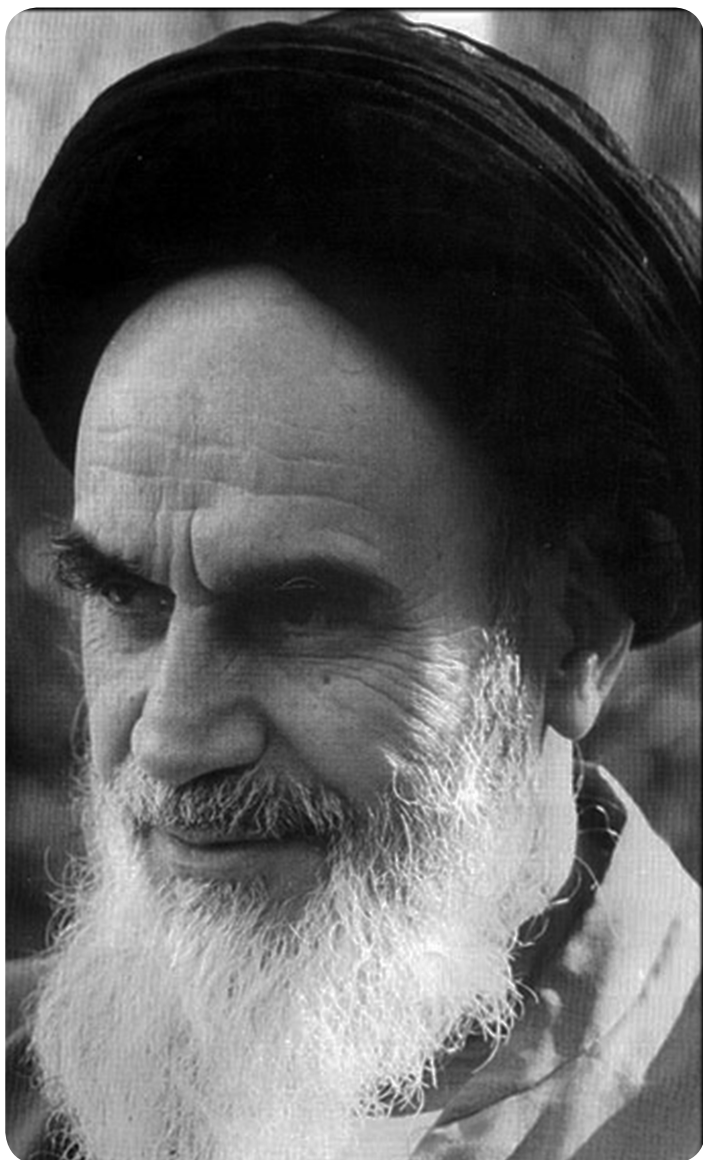
امام خمینی در دیداری که با معلم‌ان در ۲۷ مرداد ۱۳۵۸ داشته‌اند بیان می‌دارد که ادیان توحیدی و در رأس آن‌ها اسلام مخالف خشونت با مردم هستند:

«...مکتب‌های توحیدی نمی‌خواهند فتح کنند بلاد را؛ نمی‌خواهند با مردم به خشونت رفتار کنند آن‌ها می‌خواهند مردم را از ظلمت‌های ماده به نور بکشند، به طرف خدا بکشند؛ و لهذا تا آنجا که امکان دارد در مکتب‌های غیرمادی مدارا هست، خوش‌رفتاری هست، دعوت هست. تا آنجایی که ممکن است با دعوت مردم را برمی‌گردانند به عالم نور و هیچ وقت در صد جنگ و جدال نیستند...»

ایشان همچنین در پیامی به مناسبت آغاز سال تحصیلی، اسلام را دین مستند به برهان و متکی بر منطق معرفی می‌کند و از دانشجویان می‌خواهد که با پیروان مکتب‌های دیگر به خشونت رفتار نکنند:

«اسلام دین مستند به برهان و متکی بر منطق است و از آزادی بیان و قلم نمی‌هراسد شما دانشجویان نباید با پیروان مکتب‌های دیگر با خشونت و شدت، رفتار و درگیری و هیاهو به راه بیندازید؛ خود با آنان به بحث و گفتگو برخیزید... اگر آنان با جنجال و هیاهو با شما مواجه شدند از آنان اعراض کنید و با خون‌سردی بگذرید...»

با توجه به سخنان امام خمینی می‌توان فهمید که اسلام با خشونت در همه ابعاد آن مخالف است. نمونه روش ایشان را در قضیه ترور حسنعلی منصور نخست‌وزیر وقت به دست فدائیان اسلام می‌توان دید. فداییان برای ترور منصور به دنبال فتوای شرعی بودند که به ایشان مراجعه می‌کند اما ایشان از دادن فتوای شرعی ابا می‌کنند. به طور کلی امام خمینی با مشی مسلحانه و خشونت‌بار حتی در زمان مبارزات انقلابی نیز چندان روی خوش نشان نمی‌داده است. برای مثال سازمان مجاهدین خلق که در آن زمان از جوان‌های مسلمان مبارز تشکیل می‌شد نتوانست تأییدی از ایشان در جهت حرکات



- نفی خشونت در مکاتب توحیدی
- تأثیر بیشتر ملایمت از خشونت
- شبهه خشونت و احکام فقهی اسلام
- زنان و مسئله خشونت

اسلام دین خشونت نیست بلکه دین رحمت و مهربانی است. این ادعا مستند به آیات قرآن کریم می‌باشد. آیاتی در قرآن کریم پیامبر اسلام را پیامبر رحمت معرفی می‌کند: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ». ای پیامبر ما تو را نفرستادیم و مبعوث نکردیم مگر برای این که مایه رحمت برای جهانیان باشی؛ و یا آنکه «وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ»؛ که اشاره به این دارد، اگر پیامبر انسانی با اخلاق خشن و نامهربان بود مردمان از



مسلحانه و خشونت بار خود به دست آورد. به این ترتیب ملاحظه می‌شود که مشی ایشان در فعالیت‌های اجتماعی و دینی دوری از خشونت بوده است.

تأثیر بیشتر ملایمت از خشونت

انسان بنا به طبع و فطرت خود سخن نرم را بهتر از گفتار خشن می‌پسندد و تأثیر ملایمت، بیشتر و بهتر از گفتاری است که همراه با وعده عذاب و ترس باشد. این امر تا جایی است که خداوند به موسی و هارون دستور می‌دهد که در مقابله با فرعون با او به نرمی سخن بگویند با آنکه فرعون انسان طغیان‌گری است: «أَذْهَبًا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ فَقَوْلًا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ»

امام خمینی نیز در دیدار با نمایندگان مجلس این نکته را متذکر شده‌اند:

«در مسائل، ملایمت و جهت رحمت بیشتر از جهت خشونت تأثیر می‌کند. من در زمان اختناق رضاخانی وقتی در مدرسه فیضیه صحبت می‌کردم آن‌گاه که از جهنم و عذاب الهی بحث می‌کردم همه خشکشان می‌زد ولی وقتی از رحمت حرف می‌زدیم می‌دیدم که دل‌ها نرم می‌شود و اشک‌ها سرازیر می‌گردد و این تأثیر رحمت است. با ملایمت انسان بهتر می‌تواند مسائل را حل کند تا شدت...»

ایشان در جای دیگری این مسئله را مطرح می‌کنند که برای مقابله با تخلفات، ملایمت بهتر از خشونت پاسخ می‌دهد:

«توجه کنیم این که اگر یکی تخلف کرد جلوی او را بگیریم نه با داد و دعوا، گفتن با ملایمت. اگر یک کسی کار خلافی کرده و صد نفر آدم با ملایمت، سلام کرد تعارف کرد... آن کار خوب نبوده؛ تأثیر می‌کنند انسان و نمی‌تواند تخلف کند...»
با توجه به جو انقلابی آن زمان،

سخنانی از این دست می‌توانسته در کاهش خشونت در جامعه مؤثر باشد. خاصیت انقلاب‌ها در این است که گویی در فرایند آن‌ها از خشونت، گریزی نیست. مردم انقلاب کرده از حاکمان و امرای پیشین خشمگین هستند و آن‌ها را مسئول ظلم‌ها و تعدی‌های انجام‌شده در گذشته می‌دانند. امام خمینی در جای دیگری در پیام به ملت می‌گوید: «افرادی که به عنوان اسیر در اختیار شما قرار می‌گیرند هرگز مورد خشونت و آزار قرار ندهید. همچنان که سنت اسلامی است به اسیران محبت و مهربانی کنید.»

سیره پیامبر گرامی اسلام نیز در برخورد با اسیران جنگی و شکست‌خوردگان نیز همراه با رأفت و مهربانی بوده است؛ نمونه بارز آن، رفتار ایشان پس از فتح مکه می‌باشد. با اینکه مکه کانون توطئه‌ها و دسیسه‌ها علیه اسلام و مسلمین بود و سران قریش و بزرگان مکه غالباً در طرح‌ریزی و اجرای این توطئه‌ها نقش عمده‌ای داشتند، با این حال پیامبر اسلام پس از فتح مکه همه آنان را به غیر از عده قلیلی بخشید. همین رفتار بزرگوارانه ایشان بود که بسیاری از قلوب سخت را به اسلام متمایل کرد. این عدم خشونت یکی از نقاط عطف در تاریخ اسلام است.

خشونت و احکام فقهی اسلام

یکی از مواردی که دستاویز عده‌ای بر اثبات وجود خشونت در اسلام شده بعضی از احکام فقهی اجتماعی شریعت اسلامی است؛ حدودی از قبیل قطع دست دزد، مجازات زناکار و... اما باید دانست که اولاً آنچه در شریعت اسلامی درباره این جرایم و در نتیجه جاری شدن حدّ برای مرتکب آن‌ها بیان شده است دارای شرایطی است که اثبات آن‌ها غالباً بسیار مشکل بوده و حتی می‌توان گفت که در بیشتر این موارد

غیرممکن است و ثانیاً این مجازات‌ها جنبه پیشگیرانه و تأدیبی دارد و هدف از اجرای آن‌ها جلوگیری از انجام این جرایم در سطح جامعه است. برای مثال خداوند درباره قصاص می‌فرماید: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ!»؛ اشاره به این مطلب دارد که به وسیله قصاص افراد قاتل می‌توان دیگر مردمان را از ارتکاب قتل بازداشت؛ این در واقع به منزله حیاتی دوباره برای جامعه و افراد آن است. حرمت نفوس مردم جامعه و هیچ مؤمنان بسیار ارزشمند است و هیچ کس حق ندارد بی‌دلیل موجهی و سرخود جان دیگری را بستاند و جایگاه این افراد در عذاب ابدی خواهد بود:

«وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا»

به همین دلیل احیای نفوس کار بسیار بزرگی است به طوری که کشتن یک فرد به مثابه کشتن تمام مردمان و زنده کردن یک فرد برابر با زنده کردن همه مردمان انگاشته شده است:

«مَنْ أَجَلَ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا»

بنابراین کسی که مبادرت به قتل مسلمانی می‌کند باید دچار همان سرنوشت شود تا دیگران نیز درس عبرت گرفته و از انجام این گونه اعمال اجتناب کنند. در واقع می‌توان گفت این نوع مجازات‌ها و به اصطلاح خشونت‌ها از نوع خشونت‌های مجاز است. خشونت‌های مجاز خشونت‌هایی است که قانون‌گذاران و متولیان و مسئولان هر جامعه برای اصلاح جامعه و جلوگیری از ضرر و خسارت‌های هنگفت به مردم آن را وضع می‌کنند. مثلاً می‌توان فرد تروریستی را در نظر گرفت که برای اقدام تروریستی اسراری را مخفی



«اسلام دین مستند به برهان و متکی بر منطق است و از آزادی بیان و قلم نمی‌هراسد شما دانشجویان نباید با پیروان مکتب‌های دیگر با خشونت و شدت، رفتار و درگیری و هیاهو به راه بیندازید؛ خود با آنان به بحث و گفتگو برخیزید... اگر آنان با جنجال و هیاهو با شما مواجه شدند از آنان اعراض کنید و با خون‌سردی بگذرید...»





امام خمینی در دیدار با
نمایندگان مجلس:
« در مسائل، ملایمت
و جهت رحمت بیشتر
از جهت خشونت تأثیر
می‌کند. من در زمان
اختناق رضاخانی وقتی
در مدرسه فیضیه
صحبت می‌کردم آن‌گاه
که از جهنم و عذاب
الهی بحث می‌کردم همه
خشکشان می‌زد ولی
وقتی از رحمت حرف
می‌زدم می‌دیدم که دل‌ها
نرم می‌شود و اشک‌ها
سرازیر می‌گردد و این
تأثیر رحمت است. با
ملایمت انسان بهتر
می‌تواند مسائل را حل
کند تا شدت...»



می‌کند. بسیاری از حقوقدانان و فیلسوفان اخلاق، شکنجه این فرد البته شکنجه مجاز را برای آنکه اسرار عمل تروریستی خود را فاش کند و مردم از عواقب اعمال او مصون باشند لازم و بی‌اشکال می‌دانند. مجازات‌های فقهی از این قبیل است؛ مجازات‌های فقهی برای تشفی خاطر و انتقام از مجرم نیست بلکه برای اصلاح جامعه و در مواردی نادر به کار می‌برند.

امام خمینی نیز با تفتن به این نکته در دیدار با طلاب و مبلغان دینی این‌گونه گفته‌اند: «پیغمبر اکرم نبی رحمت است که برای رحمت آمده است. آنجایی هم که آن منحرف‌های غیرقابل اصلاح را امر به قتل می‌کرد مثل یک غده سرطانی که در یک بدن باشد برای اصلاح بدن آن غده را باید بیرون آورد. چاره نیست. این غده‌های سرطانی گاهی یک جامعه را فاسد می‌کنند...»

ایشان در ادامه احکام فقهی اسلام را به طیبی تشبیه می‌کند که برای مداوای بیمار مجبور است که شکم او را پاره کند تا او را از بیماری خلاصی دهد:

«این‌هایی که می‌گویند احکام اسلام خشونت دارد این‌ها اصلاً

نمی‌دانند که این احکام چه چیز هست برای چه هست. این مثل این است که به یک طیبی که کارد را برداشته و شکم را پاره می‌کند و غده سرطانی را بیرون می‌آورد بگویند این خشونت دارد می‌کند. این رحمت است یا خشونت؟! باید فریاد برآورد این طیب خشن است یا این طیب، طیب رحمت است؛ با رحمت دارد رفتار می‌کند. یک انسان را برای یک عضو نجات می‌دهد. این جامعه مثل یک انسان می‌ماند: گاهی وقت‌ها برای اصلاح جامعه کسی را تادیب می‌کنند...»

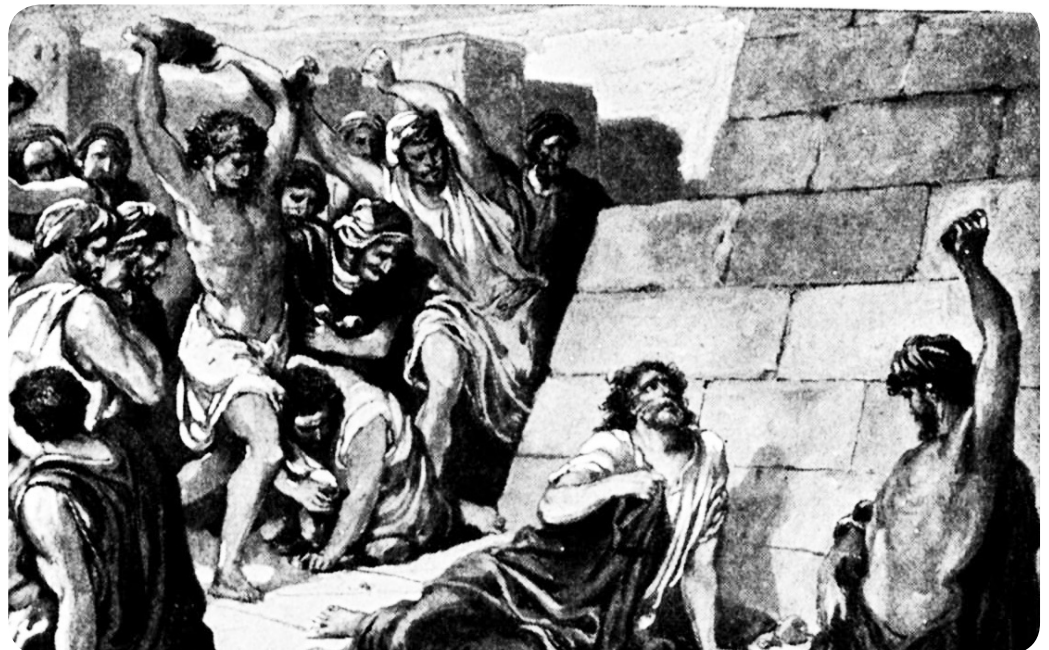
دیدگاه امام خمینی (و دیگر فقیهان) بر این مبنا استوار است که تمامی مجازات‌های اسلامی جنبه تادیبی و اصلاح دارند نه جنبه انتقام و تشفی خاطر از مجرم. البته باید توجه داشت همیشه اقدامات فرهنگی و تأمین بر اقدامات مجازاتی مقدم است. به این معنا که باید با تبلیغات فرهنگی، قلوب مردم را آماده نمود تا از انجام امور منکر و منافی عفت و امنیت جامعه روی گردان شوند و تنها غده محدودی را که به این امور روی می‌آورند مجازات نمود تا امنیت مردم آن جامعه تأمین شود. بنابراین به نظر می‌رسد

نسبت کلی دادن خشونت به احکام اسلامی نسبت نادرستی باشد؛ علاوه بر اینکه همان‌طور که گفته شد خشونت در همه موارد هم منفی نیست و هر جامعه‌ای برای تأمین امنیت شهروندان خود دست به اعمال خشونت‌هایی بر ضد مجریان می‌زند.

زنان و مسئله خشونت

دین اسلام با ظهور خود به زنان شخصیت دوباره‌ای بخشید. تا قبل از ظهور اسلام، شخصیت زن در جزیره العرب و بسیاری از نقاط دیگر جهان آن روز به واسطه احکام ظالمانه و عرف‌های جاهلانه لگدمال شده بود. اسلام با ندای این‌که ارزش هر فرد به بندگی و اطاعت وی از خداوند و انجام عمل صالح است و بین زن و مرد در این گونه امور فرقی نیست، پرده ظالمانه تفاوت بین زن و مرد را برداشت. بسیاری از زنان جزء اولین ایمان‌آوردگان به دعوت رسول اکرم بودند. زنانی از قبیل خدیجه و سمیه که در راه اسلام از بذل مال و جان خویش نیز دریغ نداشتند چرا که بر این اعتقاد بودند که اسلام هويت تازه‌ای به آنان بخشیده است.

زن در تعالیم اسلامی و سیره پیامبر اسلام هیچ‌گاه مورد تحقیر قرار نگرفته است. در واقع در اسلام نوعی تقسیم کار بین زن و مرد شده است. اسلام و تعالیم آن با فمینیسم افراطی که منکر هرگونه تفاوت بین زن و مرد بوده مخالف است. حقوق زن در اسلام حقوق شناخته شده‌ای است که هیچ‌کس مجاز به پایمال کردن آن نیست. زن در نقش‌های مادری و همسری ارزش زیادی یافته است. در تعالیم رسیده از پیامبر اسلام و امامان معصوم به لزوم خوش رفتاری و پاس‌داشت مقام زن تأکید شده است. آنچه در تاریخ جوامع اسلامی رخ داده است که زن را از بسیاری موقعیت‌ها محروم کرده‌اند بیشتر تابع طبع مردسالار آن جوامع بوده



ادامه یادداشت سردبیر

۴- تروریسم مذهبی

در وهله نخست به دنبال همگون ساختن مفتیان و مراجع - سنی یا شیعه- با خود هستند و قبل از آن که عمل خویش را با فتوا و نظرات آنان موافق نمایند دنبال این هستند که از راه توجیه و رضایت و تطبیق موضوع با حکم، از ناحیه عالمان، جواز اقدام بگیرند و اگر در این مرحله موفقیتی حاصل نشد از حالت مقلد بودن خارج و خود رأساً به نصوص اصلی مراجعه و بر اساس آن تئوری پردازی و عمل می‌کنند. البته مخفی نماند گاه به دنبال مفتیانی خواهند رفت که بتوانند در پرتو اجازه و اذن، به اهداف خویش دست یازند.

تروریسم دولتی


زندگی مدرن و مدرنیسم دستاوردی در نظام بین الملل ایجاد کرده است با نام «دولت‌ها». با ورود پدیده دولت به مقوله تروریسم شکل مهمی از تروریسم شکل می‌گیرد با نام «تروریسم دولتی» که در آن، تئوری، هدایت، سازمان دهی و حمایت از ترور شکل می‌گیرد. این گونه دولت‌ها علاوه بر هدایت ترورهای بیرون هر جامعه، گاه ترورهای سازمان‌دهی شده در درون جامعه خویش را هم سامان و سازمان می‌دهند! البته ممکن است برخی را اعتقاد بر این باشد که اقدامات حکومت‌ها و دولت‌ها در قتل و کشتارهای غافلگیرانه تحت عنوان‌هایی چون: نقض حقوق بشر، جنایت علیه بشریت، نسل‌کشی، صلح شکنی و امثال آن قرار دارد. ولی نکته مهم این است که تروریست‌های دولتی از قدرت مانور بیشتری چه در درون و بیرون مرزها برخوردار هستند. تروریسم دولتی هنگامی در درون جامعه تحت دولت خویش دست به ترور می‌زند که نتواند از تور قانون و سازکارهای آن برای محو و اسکات سیاسی، مذهبی و اقتصادی و گاه فرهنگی بهره برد. در این فرایند ترور دگراندیشان و مخالفان یک حکومت می‌تواند به ایجاد وحشت در میان جامعه انجامد و حامل پیام روشنی برای مخالفانی است که اندیشه‌های خویش را در قالب کتاب، سخنرانی، مطبوعات و فیلم و غیره بروز می‌دهند.

این‌گونه از ترور که ممکن است در برخی شاخصه‌ها با ترور با اهداف سیاسی هم‌پوشانی داشته باشد، از سوی فرقه‌های مذهبی رخ می‌دهد که اعتقاد دارند ایده‌های فرقه‌ای و مذهبی آنان برترین و مصاب به واقع است و غیر همکیشان آنان از دایره حق حیات خارجند در صورتی که تن به کیش و آیین آنان ندهند. این گروه و تفکر از خشونت گرایان که همواره از گذشته وجود داشته، در جهان امروز و به ویژه در خاورمیانه رو به گسترش است و سوگمندها باید گفت نضج و رشد این گونه از تروریسم و خشونت در جوامع مسلمان رو به گسترش و نیروگیری است. تروریست‌های مذهبی علاوه بر غیرهمکیشان- کافران، با قرائت آنان- نوک تیز حملات خود را متوجه همکیشان خویش هم کرده‌اند. آنان اعتقاد به وجود جهاد حداقل در سال یک بار را دارند و اعتقاد دارند اگر فردی از افراد جامعه اسلامی توان حضور در میدان جنگ یا ترور را ندارد بایستی هزینه پیکارجویان را تقبل نماید که این خود باعث ایجاد شبکه حمایتی از تروریسم‌ها و پیکارجویان به ویژه اقتصادی است.

به نظر می‌رسد بخشی از خشونت طلبان امروزی در جوامع مسلمان، که تحت عنوان سلفی شناخته می‌شوند -که البته ممکن است نقاط افتراقی بیان این دو باشد- بیشتر به دنبال اهداف سیاسی هستند تا اهداف مذهبی. چرا که آنان خود را احیاگر خلافت و شکوه اسلامی می‌دانند و اعتقاد دارند گرچه دنیای امروز چنین سازوکار سیاسی برای اداره جامعه را پذیرا نیست با این حال آنان به نتیجه عملکرد خویش نظر و طمع نداشته بلکه خود را فردی تکلیف‌گرا می‌دانند که اگر در این مسیر کشته هم شوند یک راست به بهشت خواهند رفت! خشونت طلبان مذهبی - چه شیعه و چه سنی - که دست به سلاح می‌برند در قریب به اتفاق موارد از عامل مذهب برای امیال سیاسی بهره می‌برند چرا که عامل مذهب برای تهییج و نیروگیری بسیار مؤثر است. اینان برای یافتن مشروعیت برای عملکرد خویش،

است و نه تعالیم اسلامی. در تعالیم اسلامی هیچ‌گاه زن را از تحصیل علم محروم نکرده‌اند و حدیث مشهور پیامبر گرامی اسلام «طلب العلم فرضه علی کل مسلم و مسلمة»؛ گواهی بر این ادعا است. امام خمینی در مصاحبه‌ای با نشریه لبنانی امل به این نکته اشاره دادند: «در نظام اسلامی زن همان حقوقی را دارد که مرد دارد؛ حق تحصیل، حق کار، حق مالکیت، حق رأی دادن و حق رأی گرفتن. در تمام جهاتی که مرد حق دارد زن هم حق دارد؛ لکن در مرد هم مواردی است که چیزهایی به دلیل پیدایش مفساد بر او حرام است و هم در زن مواردی است که به دلیل این که مفسده می‌آفریند حرام است. اسلام خواسته است زن و مرد حیثیت انسانی‌شان محفوظ باشد. اسلام خواسته است که زن ملعبه دست مرد نباشد. این که در خارج منعکس کرده‌اند که در اسلام با زن‌ها با خشونت رفتار می‌شود امر غیر صحیحی است و تبلیغات باطلی است که از مغرضین حاصل شده و الاً مرد و زن هر دوشان در اسلام اختیارات دارند. اگر اختلافاتی هست برای هر دو هست و آن مربوط به طبیعت آنان است».

همان‌گونه که امام خمینی اشاره کرده‌اند احکامی که در شریعت اسلامی برای زنان وضع شده است جهت حفظ حیثیت و عفت آنها می‌باشد. این احکام به گونه‌ای نیست که زن را از فعالیت‌های اجتماعی و یا سیاسی بازدارد. تجربه انقلاب اسلامی نشان می‌دهد که زنان با حفظ عفت و دوری از ناهنجارهای اخلاقی نیز می‌توانند به فعالیت‌های اجتماعی بپردازند. این تجربه امروزه در بسیاری از کشورهای اسلامی و حتی غربی نیز قابل مشاهده است. زنان مسلمان بسیاری در این کشورها با حفظ حدود و ضوابط شرعی و دینی به انجام وظایف گوناگون اجتماعی و حتی سیاسی مشغول هستند.


دیدگاه امام خمینی (و دیگر فقیهان) بر این مبنا استوار است که تمامی مجازات‌های اسلامی جنبه تادیبی و اصلاح دارند نه جنبه انتقام و تشفی خاطر از مجرم. البته باید توجه داشت همیشه اقدامات فرهنگی و تأمینی بر اقدامات مجازاتی مقدم است. به این معنا که باید با تبلیغات فرهنگی، قلوب مردم را آماده نمود تا از انجام امور منکر و منافی عفت و امنیت جامعه روی‌گردان شوند و تنها عده محدودی را که به این امور روی می‌آورند مجازات نمود تا امنیت مردم آن جامعه تأمین شود. بنابراین به نظر می‌رسد نسبت کلی دادن خشونت به احکام اسلامی نسبت نادرستی باشد؛ علاوه بر این که همان‌طور که گفته شد خشونت در همه موارد هم منفی نیست و هر جامعه‌ای برای تأمین امنیت شهروندان خود دست به اعمال خشونت‌هایی بر ضد مجریان می‌زند..





پژوهشی در حدیث نفی ترور در اسلام

«الاسلام قید الفتک والمؤمن لا یفتک»

با رویکردی به روایت مسلم بن عقیل

محمد صحتی سردرودی

(محقق و عاشورا پژوه)

- روایت معروف و مشهور نفی ترور در اسلام (الاسلام قید الفتک) از نظر سندی - تاریخی در کدامیک از منابع روایی - تاریخی، سنی و شیعه آمده است؟
- آیا این روایت مورد عمل و استناد مسلمانان در طول تاریخ بوده است؟
- آیا بهتر نبود مسلم بن عقیل با عدم استناد به این روایت، ابن زیاد را ترور می‌کرد تا مسیر تاریخ و از جمله عاشورا دستخوش تغییر می‌شد؟
- با استناد به این روایت واجتناب از ترور، به دنبال اثبات کدام ارزش از ارزش‌های دینی - انسانی هستیم؟

اهمیت موضوع :

هنگام پژوهش در حماسه عاشورا و تاریخ امام حسین (ع) به حدیثی بر می‌خوریم که سفیر امام حسین (ع) در کوفه - یعنی حضرت مسلم بن عقیل - از عمویش حضرت امام علی (ع) نقل می‌کند که رسول خدا (ص) فرمود: «الاسلام قید الفتک والمؤمن لا یفتک» اسلام ترور را قدغن کرده است و کسی که به اسلام باور داشته باشد هرگز دست به ترور نمی‌برد. این حدیث را مسلم بن عقیل زمانی روایت کرد که در کوفه، شریک ابن اعور از او خواست در پشت پرده پنهان شود تا عبیدالله بن زیاد را که به عیادت او (شریک بن اعور) به خانه‌هایی بن عروه می‌آید ناگهان بکشد و خیال همه را آسوده سازد. اما مسلم بن عقیل - اگرچه به راحتی می‌توانست این کار را انجام دهد - با تمسک به همین حدیث از این کار سرباز زد و گفت که اسلام اجازه چنین کاری را به او نمی‌دهد و یک مسلمان هرگز کسی را ناجوانمردانه و ناگهانی نمی‌کشد. در اهمیت این حدیث اگر گفته شود: همین یک حدیث مسیر زندگانی امام حسین (ع) و در نتیجه مسیر تاریخ اسلام و تشیع را تغییر داد، گزاف نخواهد بود. برای نمونه نقل می‌شود که شریف مرتضی علم الهدی نوشته است: «اگر مسلم بن عقیل در آن

فرصت - که قدرتش را داشت و شریک هم با وی توافق کرده بود - ابن زیاد را می‌کشت، کار یکسره می‌شد و حسین (ع)، بدون این که شهر از طرف حکومت مدافعی داشته باشد، به راحتی وارد کوفه می‌شد و یکایک مردم برای یاری حضرتش نقاب از رخ بر می‌کشیدند و آشکارا به نصرت او می‌شتافتند و آنان هم که ظاهرشان با دشمنان می‌نمود، ولی در دل یاری حضرتش را می‌پروراندند، به گرد حضرت جمع می‌شدند».

اسناد و مدارک حدیث

در نگاه نخست به نظر چنان می‌نماید که این حدیث فقط در کتاب‌های مقتل یا مجموعه‌های مربوط به روضه خوانی روایت شده باشد ولی با اندک پژوهش و جستجوی معلوم می‌شود: افزون بر مقاتل، اصل حدیث در متون متقدم و مستندی که در جمع احادیث، تدوین تاریخ و علم رجال می‌باشد، نیز ثبت و ضبط شده است و ده‌ها کتاب مرجع و معتبر که شامل بسیاری از صحاح سته اهل سنت و کتب اربعه شیعه است، آن را با ثبت سلسله اسناد و روایت کرده‌اند.

حدیث، به ترتیب، نخست از رسول خدا (ص) به طریق زبیر بن العوام، عمرو بن حمو، امام علی (ع) و مسلم بن عقیل و دیگران، و سپس از طریق امام صادق (ع) و حضرت جواد الائمه (ع) روایت می‌شود.

طرق روایت از رسول خدا (ص)

قباحت ترور و تضاد آن با اسلام با تمسک به حدیث شریف: «الاسلام قید الفتک» یا «الایمان قید الفتک» به طرق بسیاری از پیام‌آور اسلام،



از طریق زبیر، از پیام آور خدا(ص) نقل کرده‌اند که به برخی از آنها ارجاع می‌دهیم:

۱. مسند احمد ۳ / ۴۱ (۱۴۲۶)؛ ۳ / ۴۵ (۱۴۳۳)؛ ۳ / ۴۲ (۱۴۲۷).

۲. مسند ابی الجعد، ص ۴۶۳ (۱۳۸۴).

۳. عبدالرزاق صنعانی، المصنف ۵ / ۲۹۸ - ۲۹۹ (۹۶۷۷) و (۹۶۷۶).

۴. عدنی، کتاب الایمان، ص ۳۵ و ۱۵۰ باب ۵۶: باب لایفتک مؤمن، ح ۸۱ و ۷۹.

۵. ابن ابی شیبه، کتاب المصنف ۷ / ۴۸۶ (۳۷۴۲۵) و ۵۴۲/۷ - ۴۵۳ (۳۷۸۰۲). [و هفت ارجاع دیگر].

جالب این‌که برخی در شرح سخنی که امیر مؤمنان علی(ع) درباره قاتل زبیر گفت: «بشّر قاتل ابن صفیة بالنار». به همین حدیث نبوی استناد جسته‌اند زیرا کشنده زبیر هم، او را با فتک و ترور کشته بود.

۴. از طریق ابو هریره

بسیاری این حدیث شریف را از طریق ابوهریره نیز روایت کرده‌اند که بخاری، صاحب یکی از صحاح سته و ابو داود، صاحب سنن هم از آنهایند، برای تفصیل مراجعه شود به:

۱. البخاری، التاريخ الكبير ۱ / ۴۰۳ (۱۲۸۶).

۲. ابن ابی شیبه، کتاب المصنف ۷ / ۴۸۶ (۳۷۴۲۴).

۳. ابو داود، سنن ابی داود ۳ / ۱۱۶ (۲۷۶۹).

۴. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین ۴ / ۳۵۲ (۳۸۰۳۷ / ۱۴).

۵. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد ۱۰ / ۳۸۵ - ۳۸۶ (۵۵۶۴). [و مدارک دیگر].

۵. از طریق عمرو بن الحمق

عمرو بن الحمق خزاعی که از حواریون امیر مؤمنان علی(ع) شمرده شده است تا آن‌جا که گفته می‌شود: جایگاه عمرو بن الحمق پیش امیرالمؤمنین(ع) همانند جایگاه سلمان پیش رسول خدا(ص) بوده است؛ و سخنان امام حسین(ع) در نامه معروف‌اش به معاویه بن ابی سفیان که ناجوانمردانه عمرو را به شهادت رساند، به وضوح حاکی از جلالت قدر و وثاقت کم نظیر اوست. او هم همین حدیث شریف را از رسول خدا(ص) روایت کرده که برخی از متون حدیثی به ثبت آن پرداخته‌اند:

۱. طبرانی، ابوالقاسم سلیمان بن احمد، مسند الشامیین ۳ / ۳۵۰ (۲۴۴۸).

حضرت محمد مصطفی(ص) روایت شده است و چنان می‌نماید که این معنا به عنوان یک اصل مسلم، پیوسته در میان مسلمانان از هر قبیله و قومی، پذیرفته شده بود و با توجه به طرق حدیث و روایت‌گران آن تاکید بیشتری بر آن می‌شود. ما در این‌جا طرق روایت را از اصحاب و امامان معصوم(علیهم السلام) و با رعایت ترتیب تاریخ نقل می‌کنیم و در ضمن به مراسیل نیز می‌پردازیم.

۱. از طریق عثمان بن عفان

در جریان فتح مکه، عثمان برای شفاعت از برادر رضاعی خویش عبد الله بن سعد بن ابی سرح - که محکوم به مرگ شده بود- نزد پیام آور اسلام(ص) شتافت و پس از آن که جان وی را نجات داد، رسول خدا(ص) به مناسبتی فرمود: «لیس فی الاسلام ایماء و لا فتک، انّ الایمان قید الفتک یعنی کسی را با حیله و ترور کشتن چیزی نیست که در اسلام بوده باشد، زیرا که خدا باوری انسان را از ترور باز می‌دارد و کسی که اسلام را باور دارد نمی‌تواند کسی را ترور کند یا دستور ترور کسی را - ولو به اشاره، کنایه از کشتن کسی بدون محاکمه یا بدون فرصت برای دفاع) - بدهد».

۲. از طریق عباس بن عبد المطلب

عباس بن عبدالمطلب بدون آن‌که از رسول خدا(ص) نامی ببرد، در حضور امیر المؤمنین(ع) چونان اصلی مسلم به این حدیث نبوی استناد می‌کند و خطاب به ابوسفیان می‌گوید: «والله لولا انّ الاسلام قید الفتک، لتدککت جنادل صخر یسمع اصطکاکها من المحلّ العلی / یعنی به خدا سوگند که اگر اسلام، انسان را از ترور و شر به پاکردن، باز نمی‌داشت صخره سنگها را چنان به هم می‌کوبیدم که صدای برخوردشان از جایگاه بس بلند و بالایی شنیده می‌شد».

۳. از طریق زبیر بن العوام

مردی به پیش زبیر می‌آید و به او می‌گوید: می‌خواهی علی را برای بکشم؟ زبیر می‌پرسد: چگونه او را می‌کشی؟ پاسخ می‌دهد: او را ترور می‌کنم. زبیر می‌گوید: نه، این کار را نکن، رسول خدا(ص) می‌گفت: «الایمان قید الفتک، لا یفتک مؤمن / خدا باوری انسان را از ترور کردن باز می‌دارد و کسی که باورمند است دست به ترور نمی‌زند». این حدیث با اسناد بسیاری روایت شده که برخی مثل احمد بن حنبل آن را با چندین سند



می‌توان گفت که اصل سخن، جای تردید نیست، بلکه باید گفت که این حدیث شریف، دست کم، دارای «تواتر معنوی» می‌باشد و تمسک مسلم بن عقیل به این حدیث نبوی نیز، اگر نکوئیم به حد کافی، بی‌گمان به اندازه لازم در متون متقدم و مستند و معتبر نقل شده است که بحث سندی آن در جای خود - یعنی طریق هشتم از طرق روایت - گذشت. از نظر تاریخی نیز می‌توان گفت که این قضیه از مسلمات تاریخ است که در سال شصت هجری و در آستانه فاجعه بزرگ (یعنی عاشورا) رخ داده است.





آنان که تصور می‌کنند حضرت مسلم با ترور این زیاد به پیروزی دست می‌یافت قضیه را بسیار ساده می‌گیرند و بیشتر مجذوب در پیروزی نظامی و صوری هستند، غافل از این‌که پیروزی با ترور و شر به پا کردن، نه تنها در حقیقت امر، پیروزی نیست بلکه در واقع هم شکست، هم رسوایی است. درود بر امام علی(ع) که در عبارت بلیغ و بالایی می‌گفت: «ما ظَفَرَ مَنْ ظَفَرَ الْأَثَمِ بِهِ، وَ الْغَالِبُ بِالْشَّرِّ مَغْلُوبٌ، یعنی: کسی که خود را به گناه باخته به چیزی دست نیافته و کسی که با بدی برده، در واقع شکست خورده است». همین معنا با توضیح بیشتری از امام صادق(ع) به این ترتیب، روایت می‌شود: «الْأَغْلَبُ مَنْ غَلَبَ بِالْخَيْرِ، وَ الْمَغْلُوبُ مَنْ غَلَبَ بِالْشَّرِّ، وَ الْمُؤْمِنُ مُلْجَمٌ». یعنی: پیروز، کسی است که از راه درست پیروز شود و شکست خورده کسی است که با شر به پاکردن برده باشد و به هر حال، انسان باورمند، مقید است.



۲. ابن الاعرابی، معجم ابن الاعرابی ۲/ ۹۹ (۵۹۸).
 ۳. محمد بن سلامة القضاعی، مسند الشهاب ۱ / ۱۲۹ - ۱۳۰ (۱۶۶) و (۱۶۳). منبع اخیر در سده هفتم هجری به قلم مترجم ناشناسی به صورت رسا و زیبا به فارسی ترجمه و شرح شده است که شارح در ترجمه و توضیح آن می‌نویسد: «ایمان بنده بر نهاده است ناگاه کشتن را، یعنی هر که را ایمان بود باید که کسی را به غفلت نکشد اگرچه دشمن خدا و رسول باشد».

۶. از طریق جابر بن زید

جابر بن زید که گفته می‌شود متولد سال هجدهم هجری بوده است بیشتر از طریق عبد الله بن عباس از رسول خدا(ص) روایت می‌کند و گاهی نیز مانند بسیاری دیگر از تابعین به صورت مرسل از پیام آور خدا(ص) حدیث نقل می‌کند که حدیث مورد بحث ما هم به همین ترتیب است: «جابر بن زید، عن النبی(ص) قال: الايمان قید الفتک، لا یفتک مؤمن». رک: الربیع بن حبیب، الجامع الصحیح (مسند الربیع) ص ۲۷۶ (۹۹۷)، به تصحیح محمود عیران، سوریه المطبعة العمومیة بدمشق، چاپ ۱۳۸۸ ه / ۱۹۶۸ م.

۷. از طریق معاویه بن ابی سفیان

معاویه پس از آن که حجر بن عدی و یارانش را به صورت ناجوانمردانه‌ای کشته بود، سفری به مکه و مدینه داشت تا برای پسرش یزید بیعت ستاند و زمینه را برای حکومت وی پس از خود آماده سازد، در این سفر به خانه عایشه هم رفت که عایشه به او گفت آیا نمی‌ترسی که کسی تو را ترور کند؟ معاویه پاسخ داد: من در خانه امنی هستم،

مگر رسول خدا(ص) نمی‌گفت: «ایمان، انسان را از ترور باز می‌دارد و کسی که باورمند است دست به ترور نمی‌برد؟». البته برخی از منابع به این جریان پرداخته‌اند و برخی دیگر تنها به روایت حدیث نبوی (الایمان قید الفتک ...) از طریق معاویه شتافته‌اند که با مراجعه به متون آن‌ها معلوم می‌شود:

۱. احمد بن حنبل، مسند احمد ۲۸ / ۴۳ - ۴۴ (۱۶۸۳۲).

۲. طبرانی، ابوالقاسم سلیمان بن احمد، المعجم الكبير ۱۹ / ۳۱۹ (۷۲۳).

۳. ابونعیم اصفهانی، ذکر اخبار اصهبان ۱ / ۱۸۹، چاپ لیدن، ۱۹۳۴ م.

۴. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین ۴ / ۳۵۲ - ۳۵۳ (۸۰۳۸ / ۱۵).

۵. بیهقی، دلائل النبوة ۷ / ۳۴۵ (۲۷۸۷). [و مدارک دیگر]

۸. از طریق مسلم بن عقیل

کسانی که این حدیث شریف را از مسلم بن عقیل روایت کرده‌اند، دو دسته‌اند: عده‌ای نوشته‌اند که مسلم بن عقیل این حدیث نبوی را از عمویش امام علی(ع) روایت کرد و بسیاری نیز نوشته‌اند که گفت: حدیثی است که از رسول خدا(ص) به من رسیده است، یا گفت: حدیثی است که مردم از رسول خدا(ص) روایت می‌کنند. نخست به ثبت منابع دسته اول - یعنی به روایت از امام علی(ع) - می‌پردازیم که پنج منبع و مأخذ را شامل می‌شود و سپس به ثبت منابع دسته دوم می‌آغازیم که بسیارند:

۱. ابن اعثم کوفی، الفتوح ۵ / ۷۳ - ۷۴، با عبارت: «سمعتُه من عمی علی بن ابی طالب(رض) أنه قال: الايمان قید الفتک».

۲. ابوعلی مسکویه رازی، تجارب الامم ۲ /



۴۵، با عبارت: « سَمِعْتُهُ مِنْ عَلِيٍّ عَنِ النَّبِيِّ (ص): أَنَّ الْإِيمَانَ قَيْدُ الْفِتْكِ، فَلَا يَفْتِكُ مُؤْمِنٌ ».

۳. ابوالمؤید خوارزمی، مقتل الحسین ۱ / ۲۰۲ به تحقیق شیخ محمد سماوی، با عبارت: « سَمِعْتُهُ مِنْ عَمِّي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع): الْإِيمَانُ قَيْدُ الْفِتْكِ ».

۴. احمد بن عبد الوهّاب نویری، نهاية الارب فی فنون الادب ۲۰ / ۳۹۲ به تحقیق محمد رفعت فتح الله، با عبارت: « حَدِيثُ حَدَّثَهُ عَلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ (ص): الْإِيمَانُ قَيْدُ الْفِتْكِ فَلَا يَفْتِكُ مُؤْمِنٌ ».

۵. ابن اثیر جزری، الكامل فی التاريخ ۳ / ۷۰، قاهره، چاپ اول، ۱۳۵۶ ق، با عبارت: « حَدِيثُ حَدَّثَهُ عَلِيُّ عَنِ النَّبِيِّ (ص): الْإِيمَانُ قَيْدُ الْفِتْكِ، فَلَا يَفْتِكُ مُؤْمِنٌ » [و مدارک دیگر]

طریق جمع بین روایات

پربیداست که دسته‌ای از این روایت‌ها حدیث شریف را وقتی که از مسلم بن عقیل نقل می‌کنند آن را به روایت از امیر المؤمنین علی (ع) ثبت کرده‌اند و دسته‌ای دیگر بدون واسطه آن را - از طریق مسلم بن عقیل - از پیام‌آور خدا (ص) گزارش نموده‌اند. حال پرسش این است که از این دو، کدام دسته درست‌تر، و کدام طریق به صواب نزدیک‌تر است؟ بالاخره مسلم بن عقیل این حدیث شریف را از پیام‌آور خدا (ص) یا از امیر مؤمنان (ع) روایت کرده است؟ به عبارت دیگر: آیا هر دو طریق، امکان دارد و یا این که تنها یکی از دو طریق ممکن است؟ و اگر هر دو راه به راستی قابل جمع است فکیف التوفیق؟

در پاسخ گفته می‌شود: با توجه به این که مسلم بن عقیل مصاحب رسول خدا (ص) را درک نکرده

بود زیرا که تاریخ تولدش پس از رحلت رسول الله (ص) بوده است، دیگر تصور این که خود بتواند از رسول خدا روایت کند جایی ندارد، پس تنها طریق اول می‌ماند، یعنی مسلم بن عقیل، فقط می‌تواند این حدیث شریف را از طریق عمویش امیر المؤمنین (ع) حکایت نماید، اما این که بسیاری - از ۱۲ نفر، ۷ نفر آن‌ها - آن را از زبان مسلم بن عقیل به پیامبر اسلام نسبت داده‌اند به علل یا دلایل زیر می‌تواند باشد:

۱. در مقام ثبت و ضبط کامل حدیث - اعم از سلسله روایت و گزارشگران و نویسندگان - نبوده‌اند بلکه همه حواسشان بر این بود که گزارشی از شهادت مسلم بن عقیل و فجایع دیگر که منجر به فاجعه بزرگ (عاشورا و مقتل الحسین علیه السلام) شد به دست داده باشند تا بتوانند تحلیلی برای آن بیابند مثل شریف مرتضی در تنزیه الانبیاء و به تبع شریف مرتضی، شیخ طوسی در تلخیص الشافی؛ یا آن را توجیه نمایند (مثل ابن کثیر در البدایه و النهایه).
۲. بنابر خلاصه نویسی و تلخیص داشته‌اند، افزون بر این که تفاوت چندانی - در این که سخن از رسول خدا (ص) یا امام علی (ع) باشد - نمی‌دیدند و سخن آن دو را یکی می‌پنداشتند (مثل ابوعلی طبرسی در اعلام الوری).

۳. و احتمال می‌رود که برخی از نویسندگان گزارشگران و یا راویان نمی‌خواستند نام مبارک امام علی (ع) را ببرند، به همین علت و از سر تعصبات مذهبی و یا به هر دلیل دیگر حدیث را بلاواسطه و یا با عبارت‌هایی چون « فحدیث حدّته الناس عن النبی (ص) » و یا « حدیث حدّثیه الناس عن النبی (ص) »، نقل کرده‌اند. (رک: طبری ۵ / ۳۶۲ -

در اهمیت این حدیث اگر گفته شود: که همین یک حدیث مسیر زندگانی امام حسین (ع) و در نتیجه مسیر تاریخ اسلام و تشیع را تغییر داد، کزاف نخواهد بود. برای نمونه نقل می‌شود که شریف مرتضی علم الهدی نوشته است: « اگر مسلم بن عقیل در آن فرصت - که قدرتش را داشت و شریک هم با وی توافق کرده بود - این زیاد را می‌کشت، کار یکسره می‌شد و حسین (ع)، بدون این که شهر از طرف حکومت مدافعی داشته باشد، به راحتی وارد کوفه می‌شد و یک مردم برای یاری حضرتش نقاب از رخ بر می‌کشیدند و آشکار به نصرت او می‌شناختند و همه آنان که ظاهرشان با دشمنان می‌نمود، ولی در دل یاری حضرتش را می‌پروانند، به گرد حضرت جمع می‌شدند ».





الاسلام قَيْدَ الْفَتَكِ یعنی: ای ابالصباح! این کاری که تو می‌خواهی بکنی بی تردید تروراست. بی گمان پیام‌آور خدا(ص) انسان‌ها را از ترور بازداشته است، ای ابالصباح! دین اسلام حتماً انسان را از ترور باز می‌دارد».

به عبارت دیگر: پیام‌آور اسلام در هر شرایطی مسلمانان را از ترور بازداشته و آنان را از این کار نهی کرده است و آن‌گاه که شارع از کاری نهی کند دیگر آن کار هرگز روا نبوده، بلکه ناروا و حرام خواهد بود. دیگر این که دین اسلام خود مانع این کار است و کسی که اسلام را به درستی شناخته باشد هرگز نمی‌تواند چنین کاری مرتکب شود. مگر این است که اسلام در ریشه و اصل واژه، از ماده سلم است و سلم به معنای صلح است؟ «و الله يدعوا الي دار السلام».

اسناد حدیث به این ترتیب است که ثبت و ضبط کرده‌اند:

۱. کلینی رازی، الکافی(الفروع)، ۵۴۹/۱۴ - ۵۵۰/۱۴ (۱۶/۱۴۶۶)، چاپ قدیم: ۳۷۵/۷، ح ۱۶.
۲. همو، با سندی دیگر، الکافی ۱۴ / ۵۵۱، در ذیل حدیث پیش (۱۶ / ۱۴۶۶).
۳. شیخ طوسی، تهذیب الاحکام ۱۰ / ۲۱۴ (۵۰ / ۸۴۵).
۴. ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی طالب ۴ / ۲۳۹ و به نقل از او، علامه مجلسی، بحارالانوار ۴۷ / ۱۳۷.
۵. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه ۱۹ / ۱۶۹ - ۱۷۰ (۳۵۴۹۵)، باب ۲۲، ح ۱.

۶. محقق اردبیلی، مجمع الفوائد ۱۳ / ۱۷۲ - ۱۷۳ کتاب الحدود، باب القذف.
۷. محمد حسن نجفی، جواهرالکلام ۴۱ / ۴۳۶، کتاب الحدود.

۸. فیض کاشانی، الوافی ۱۵ / ۵۰۱ (۱۵۵۵۵) / ۸ و در توضیح می‌نویسد:

«الایمان قید الفتک، ای منع منه وذلك لانه نوع خداع ینافی الایمان والاسلام / ایمان از ترور باز می‌دارد، یعنی از آن منع می‌کند به دلیل آن که ترور، نیرنگی است که با ایمان و اسلام، منافات دارد».

برای روش‌تر شدن موضوع جا دارد به سخنی از امیرمؤمنان علی(ع) توجه شود که می‌گفت: « ما یغدر من علم کیف المرجع، ولقد أصبحنا فی زمان قد اتخذ أكثر أهلہ العذر کبیرا و نسبهم أهل الجهل فیه إلى حسن الحیل، ما لهم قاتلهم الله، قد یرى الحول القلب وجه الحیل و دونها مانع من أمرالله و نهیه، فیدعها رأی عین بعد القدره علیها،

۳۶۳، ابوالفرج / ۱۰۰ - ۱۰۲).

با همه این حرف‌ها دیدیم که آن پنج تن پیشین، حدیث مذکور را با صراحت تمام از زبان مسلم بن عقیل، از طریق امام علی(ع) از رسول خدا(ص) روایت کرده‌اند، دیگر نیازی به توضیح بیشتر نیست که فصول گذشته و آینده مقاله، بیش از آن که لازم است به حد کافی گویا و رساست.

نکته دیگر این‌که از آن دو عبارت: «۱. حدّته الناس، ۲. حدّثیه الناس». معلوم می‌شود حدیث مذکور، مانند روزگار ما، در روزگاران گذشته نیز در میان مردم، معروف و مشهور بوده است تا آن‌جا که بسیاری از دانشوران و نویسندگان آن را به صورت ارسال مُسَلَّم روایت کرده‌اند، از باب نمونه می‌توان کتاب‌های ذیل را ملاحظه کرد:

۱. شریف رضی، المجازات النبویة، ص ۳۵۶ - ۳۵۷ (۲۷۵).
۲. یحیی بن عسیره بحرانی، الشهاب فی الحکم والاداب، ۱۷ / ۴۸ (۷).
۳. ابن سعد، الطبقات الكبرى ۷ / ۳۷۰، در ترجمه ابراهیم بن میمون الصائغ.
۴. ابن ابی جمهور احسائی، عوالی اللئالی ۲ / ۲۳۸ باب الجهاد.
۵. متقی هندی، کنز العمال ۱ / ۹۳ (۴۰۵)، ۹۵ (۴۱۹) و ۱۴۳ (۶۹۴).
۶. مناوی، فیض القدير ۳ / ۲۴۲ (۳۰۹۸).
۷. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن ۵ / ۱۲۱ در تفسیر سوره نساء، آیه ۲۴. [و کتاب‌های دیگر].

۹. از طریق امام صادق(علیه السلام)

ثقة الاسلام کلینی به سند خود از ابو الصباح کنانی روایت کند که وی گفت: به امام صادق(ع) گفتم: ما را همسایه‌ای از تبار همدانی‌ها است که وی را جعد بن عبدالله گویند. وقتی که ما از امیرالمؤمنین(ع) و برتری‌اش یادی می‌کنیم وی [با کمال بی‌شرمی] می‌آید پیش ما می‌نشیند تا با ما در می‌افتد و درباره آن حضرت بدگویی می‌کند، آیا در کشتن وی مرا رخصتی می‌دهید؟ ایشان به من گفت: ابالصباح! مگر می‌توانی چنین کاری انجام دهی؟ گفتم: آری به خدا اگر مرا در کشتن وی رخصتی بدهی این کار را می‌کنم، البته در جایی به کمین او می‌نشینم و هنگامی که به آن‌جا رسید با شمشیرم ناگهان به سرش می‌افتم و پوست از سرش می‌کنم تا وی را کشته باشم. ابوالصباح می‌گوید، امام صادق(ع) فرمود: «یا ابالصباح! هذا لفتک، و قد نهی رسول الله(ص) عن الفتک، یا ابالصباح! ان



محلّ شاهد ما آن عبارتی است که پیشتر آن را از نه طریق از پیامبر اسلام(ص) روایت کردیم، حاکی از این‌که رسول خدا(ص) و به پیروی از آن حضرت، برخی از اصحاب و دیگران، به خصوص امام علی(ع) و امام صادق(ع) و امام جواد(ع)، (بنابر همین روایت مذکور) و حضرت مسلم بن عقیل، خود و پیروانشان را پیوسته از ترور بازداشته‌اند، به عبارت دیگر، همیشه مسلمانان را از این کار ناجوانمردانه نهی کرده‌اند و این نهی را همگی به اتفاق، مستند به دین اسلام ساخته‌اند: «إِنَّ الْإِسْلَامَ قَدْ قَيْدَ الْفَتَكِ» و با این استناد، ترور را به نوعی ارتداد از اسلام دانسته‌اند و آن را بازگشت به فرهنگ منحط و باطلی که در دوران پیش از اسلام بود - یعنی روزگار وحشتناک و خشن جاهلیت - خوانده‌اند که دیگر با وجود اسلام نباید کسی دست به ترور بی‌الاید و به آن توحش جاهلی بر گردد!





همین معنا با توضیح بیشتری از امام صادق(ع) به این ترتیب، روایت می‌شود: «الْأَعْلَبُ مِنَ غَلَبِ بِالْخَيْرِ، وَ الْمَغْلُوبُ مِنَ غَلَبِ بِالشَّرِّ، وَ الْمُؤْمِنُ مُلْجَمٌ».

یعنی: پیروز، کسی است که از راه درست پیروز شود و شکست خورده کسی است که با شر به پا کردن برده باشد و به هر حال انسان باورمند، مقید است.

۱۰. از طریق امام جواد(ع)

از ابن قولویه و حسین بن حسن بندار قمی نقل می‌شود که به اسناد خود از اسحاق انباری روایت می‌کنند که وی گفت: ابو جعفر ثانی(حضرت امام جواد علیه السلام) مرا فرمود: «... وَ آيَاكَ وَ الْفِتْكَ! فَإِنَّ الْإِسْلَامَ قَدْ قَيَّدَ الْفِتْكَ، يَعْنِي مَبَادَا دَسْتِ بِي تَرُورِ بَبْرِي! زَبْرَا كِهْ إِسْلَامَ بِي كِمَانِ دَسْتِ مَسْلِمَانِ رَا اَزْ اَيْنِ كِهْ كَسِي رَا تَرُورِ كَنْدِ الْبَتَهْ مِي بَنْدِ».

این روایت را تنها شیخ طوسی در تلخیص رجال الکشی آورده است و در ذیل آن، عبارت کوتاهی است که با صدر آن نمی‌خواند و سیاق حدیث هم آن را بر نمی‌تابد و سخن رجالی معروف، یعنی نجاشی را در خاطر انسان تداعی می‌کند که گفت: «و فيه أغلاط كثيرة، یعنی در رجال کشی اشتباهات فراوانی است».

به هر حال، محل شاهد ما آن عبارتی است که بیشتر آن را از نه طریق از پیامبر اسلام(ص) روایت کردیم، حاکی از این که رسول خدا(ص) و به پیروی از آن حضرت، برخی از اصحاب و دیگران، به خصوص امام علی(ع) و امام صادق(ع) و امام جواد(ع)، (بنابر همین روایت مذکور) و حضرت مسلم بن عقیل، خود و پیروانشان را پیوسته از ترور بازداشته‌اند، به عبارت دیگر، همیشه مسلمانان را از این کار ناجوانمردانه نهی کرده‌اند و این نهی را همگی به اتفاق، مستند به دین اسلام ساخته‌اند: «إِنَّ الْإِسْلَامَ قَدْ قَيَّدَ الْفِتْكَ» و با این استناد، ترور را به نوعی ارتداد از اسلام دانسته‌اند و آن را بازگشت به فرهنگ منحنط و باطلی که در دوران پیش از اسلام بود - یعنی روزگار وحشتناک و خشن جاهلیت - خوانده‌اند که دیگر با وجود اسلام نباید کسی دست

و يَنْتَهِي فُرْصَتَهَا مَنْ لَا حَرِيَجَةَ لَهُ فِي الدِّينِ ؛ یعنی کسی که چگونگی مرگ و بازگشت به سوی خدا را بداند هرگز حيله نوزد، حالیا ما در روزگاری به سر می‌بریم که بیشتر مردمانش فریب و نیرنگ را زیرکی پنداشته‌اند و پیشینه خود ساخته‌اند، مردم نادان و بی‌خرد، این کار آن‌ها را به حسن تدبیر نسبت دهند! آن‌ها را چه شده؟ خدا آن‌ها را بکشد! انسان خبیر و بینا به چم و خم کارها، گاهی هم اگر راه چاره را در حيله و فریب بیند، در کنار آن مانعی نیز از امر و نهی خدا را می‌بیند و او با کمال‌کردانی و توانایی از آن حيله چشم می‌پوشد، ولی کسی که درد دین نداشته باشد و از گناه نترسد، همان حيله را فرصتی مغتنم می‌شمارد».

در این خطبه خطیر و فخیم، نکته‌هایی نهفته است، مانند آن‌که تروریست‌ها را زیرک خواندن، پندار «اهل الجهل» خوانده شده است و در جای خود معلوم شده که جهل، اعم از نادانی است و بیشتر با واژه نابخردی و بی‌خردی می‌خواند و به کسانی گفته می‌شود که هنوز در فضای وحشت و رعب جاهلیت، نفس می‌کشند و در آن توحش، تنفس می‌کنند. و با تأسف بسیار باید گفت ۶ کسانی که از درک آن اقدام بزرگ و فرهنگ ساز

مسلم بن عقیل در می‌مانند به علت آن است که هنوز «اهل العقل والعدل» نشده‌اند و فاصله چندانی از فرهنگ جاهلیت و «اهل الجهل» نگرفته‌اند تا مکتب عدل علوی را که بنیانش با عقل و عقلائیته نهاده شده است در سایه سار مسلم بن عقیل بشناسند. سخن دیگر این که باید گفت: آنان که تصور می‌کنند حضرت مسلم با ترور ابن زیاد به پیروزی دست می‌یافت قضیه را بسیار ساده می‌گیرند و بیشتر مجذوب در پیروزی نظامی و صوری هستند، غافل از این که پیروزی با ترور و شر به پا کردن، نه تنها در حقیقت امر، پیروزی نیست بلکه در واقع هم شکست و هم رسوایی است. درود بر امام علی(ع) که در عبارت بلیغ و بالایی می‌گفت: «مَا ظَفِرَ مِنَ ظَفِرِ الْأَيْمِ، وَ الْغَالِبُ بِالشَّرِّ مَغْلُوبٌ، یعنی: کسی که خود را به گناه باخته به چیزی دست نیافته و کسی که با بدی برده، در واقع شکست خورده است».



در جریان فتح مکه، عثمان برای شفاعت از برادر رضاعی خویش عبد الله بن سعد بن ابی سرح - که محکوم به مرگ شده بود- به پیش پیام آور اسلام(ص) شتافت و پس از آن که جان وی را نجات داد، رسول خدا(ص) به مناسبتی گفت: «لیس فی الاسلام ایماء ولا فتک، اِنَّ الْاِيْمَانَ قَيَّدَ الْفِتْكَ، یعنی کسی را با حيله و ترور کشتن چیزی نیست که در اسلام بوده باشد، زیرا که خدا باوری انسان را از ترور باز می‌دارد و کسی که اسلام را باور دارد نمی‌تواند کسی را ترور کند یا دستور ترور کسی را - ولو به اشاره،(کنایه یا بدون فرصت برای دفاع) - بدهد».





به ترور بیالاید و به آن توخس جاهلی بر گردد! سند و مدرک روایت در اینجا به روایت از

امام جواد(ع) به ترتیبی است که گفته می‌شود:

۱. شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال / ۵۷۵(۱۰۱۳) و در چاپ قدیم / ۵۲۹(۱۰۱۳) و در رجال الکشی / ۴۴۵(۳۹۶) چاپ کربلا، با تعلیقات سید احمد حسینی که عنوان درست کتاب همان اختیار معرفة الرجال است که به نام رجال الکشی منتشر شده است.

۲. محدث نوری، مستدرک الوسائل ۲۲ / ۱۴۲(خاتمة المستدرک / ۴) چاپ مؤسسه آل‌البیت، قم، ۱۴۱۶ ق، البته به نقل از مأخذ پیش(اختیار معرفة الرجال) است.

به هر حال اگر هم روایتی، حاکی از تجویز ترور، در شرایط ویژه‌ای باشد، نخست باید در اسناد و راویان آن تردید کرد و سپس اگر همه شروط صحت خبر به دست آمد - که بسیار بعید است به دست آید - آن را به قاعده «دفع افسد به فاسد» حملش کرد. یعنی ممکن است امام معصومی در برابر اصرار کسانی برای آغاز جنگ مسلحانه با نواصب و حکومت وقت، - که می‌توانست بهانه‌ای برای نسل‌کشی آل علی و شیعیان به دست حکام داده باشد و در نتیجه کشت و کشتار بسیاری را به راه اندازد - در شرایط ویژه‌ای ذهن کسی را از «فتک و آغاز جنگ ناگهانی» یعنی افسد، به «اغتيال و ترور پنهانی» یعنی کار فاسد مشغول سازد، به این ترتیب که چون امام معصوم(ع) از طرفی می‌دانست که رخصت‌طلب، چنان متعصب است که نهی او را بر نمی‌تابد و به هر حال در پی آن است که فاجعه‌ای به بار آورد و از طرفی دیگر ممکن است از طرفی دانسته باشد که آن رخصت‌طلب به هر حال فرصت یا جرأت این کار را نمی‌تواند داشته باشد لذا از سر ناچاری خواسته است دفع افسد به فاسد کرده باشد تا وی را از شر به پاکردن باز دارد.

نخستین فصل فتوت در آستانه عاشورا

به این ترتیب می‌توان گفت که اصل سخن، جای تردید نیست، بلکه باید گفت که این حدیث شریف، دست کم، دارای «تواتر معنوی» می‌باشد و تمسک مسلم بن عقیل به این حدیث نبوی نیز، اگر نگوئیم به حد کافی، بی‌گمان به اندازه لازم در متون متقدم و مستند و معتبر نقل شده است که بحث سندی آن در جای خود - یعنی طریق هشتم از طرق روایت - گذشت. از نظر تاریخی

نیز می‌توان گفت که این قضیه از مسلمات تاریخ است که در سال شصت هجری و در آستانه فاجعه بزرگ(یعنی عاشورا) رخ داده است. برخی اختلاف‌ها - بنابر بعضی از نقل‌ها - یا خلط بحث کردن‌ها در ارتباط با مسلم بن عقیل و مسلم بن عوسجه و معقل جاسوس ابن زیاد و رابطه نفوذی وی با مسلم بن عوسجه - و نه با مسلم بن عقیل - و ورود وی به خانه‌هانی بن عروه - البته پس از عیادت ابن زیاد از شریک بن اعور یا از هانی بن عروه - حتی اگر فرض کنیم پیش از عیادت گفته شده باشد و قضیه نفوذ جاسوس برای حکومت، نتیجه داده باشد، باز نمی‌توان در موضع محکم و آموزنده مسلم بن عقیل تردید کرد. زیرا با توجه به همه منابع تاریخی و حدیثی و با عنایت به راه و روش روشن علی و آل علی و با التفات به جایگاه هر سه بزرگوار(حضرت مسلم وهانی و شریک) و همچنین با توجه به این‌که عیادت ابن زیاد، اگر نه سرزده، بسیار سریع بوده و حاکم جدید کوفه، از نظر امنیتی تدارک لازم، بلکه کافی را دیده بود. افزون بر آن‌که برادر همسر هانی(عمرو بن حجاج زبیدی) در دل هوای ابن زیاد را داشت و زن هانی می‌توانست برادرش را از اسرار خانه آگاه سازد، و او به نوعی بیت‌هانی را زیر نظر داشته باشد، مسلم بن عقیل هرگز نه می‌توانست و نه می‌خواست با یورش ناگهانی به ابن زیاد آغازگر جنگ باشد، آن هم جنگی که معلوم نبود چگونه و با به جان هم انداختن چه قبایلی به کجا می‌انجامد.

شگفت این که برخی بدون دلیل، تنها برای این‌که نوشته‌اند: «این امر برای من روشن نیست» با پرسش‌هایی که ممکن است برای هر قضیه‌ای به تناسب خودش پیش آید، خواسته‌اند با انکار اصل طرح ترور، صورت مساله را پاک سازند، غافل از این‌که اگر تنها به نقل ابومخنف مراجعه نمی‌کردند و منابع دیگر را می‌دیدند، هرگز به اطناب ممل دچار نمی‌شدند. افزون بر آن، اگر به اصل حدیث نبوی و سیره علی و آل علی، التفاتی می‌کردند به انکار قضیه، روی نمی‌آوردند، دست کم عذر هانی را از روی برتافتن از این‌که در خانه او قتلی رخ دهد به آسانی می‌پذیرفتند. بالاخره ابن زیاد هر که بود، برای عیادت به خانه‌هانی آمده بود و تا در خانه او بود، به نوعی مهمان و در امان بود وهانی میزبان خوانده می‌شد. از طرفی هنوز از طرفین کسی دست به شمشیر نبرده بود و از طرفی دیگر، ابن زیاد، با اعلان قبلی، به عنوان میهمان و برای عیادت مریض پذیرفته شده بود. بسیار بعید است که آن سه تن(مسلم، هانی



پیام آور اسلام در هر شرایطی

مسلمانان را از ترور باز داشته

و آنان را از این کار نهی کرده است

و آن گاه که شارع از کاری نهی کند

دیگر آن کار هرگز روا نبوده، بلکه

ناروا و حرام خواهد بود. دیگر این

که دین اسلام خود مانع این کار

است و کسی که اسلام را به درستی

شناخته باشد هرگز نمی‌تواند

چنین کاری مرتکب شود. مگر نه

این است که اسلام در ریشه و اصل

واژه، از ماده سلم است و سلم به

معنای صلح است؟» و الله یدعوا

الی دارالسلام.»



و شریک) حدیث شریف را، به ویژه به روایت از همدل و همراه خود در مواقعی چون صفین و جمل نادیده بگیرند، یعنی به روایت از عمرو بن حَمِقِ خزاعی از رسول خدا(ص) که آن حضرت می گفت: «الایمان قید الفتک، من آمن رجلاً علی دمه فقتله فأنا بريء من القاتل وإن كان المقتول كافراً؛ ایمان انسان را از ترور باز می دارد. من از کسی که مردی را برای خونس امان دهد و سپس وی را بکشد، بی زارم ولو این که مقتول، انسان کافری باشد».

برخی دیگر نیز به همان دلائل و عللی که گذشت - به ویژه به علت خلط کردن میان مسلم بن عقیل و مسلم بن عوسجه و ارتباط معقل با ابن عوسجه، نه با ابن عقیل - از تحقیق بیشتر در مانده و به کتاب الارشاد شیخ مفید پناه برده اند و با تمسک به شهرت شیخ، نه تنها گرهی از کار نگشوده اند که تنها تردید نابجای خود را نمایانده اند، در حالی که قسمت مقتل از کتاب الارشاد، به صورت مجمل بیان شده و تنها مستند به اقوال «کلبی» و «ابوالحسن مدائنی» است و اقوال آن دو، با این که یکی توثیق نشده و در دیگری نیز بحث است، از هم تفکیک نشده است و این همه مسامحه شیخ مفید در این مقام را می رساند که محقق را از استناد به آن باز می دارد تا به متون مفصل و مستند مراجعه کند، نه این که از آن ها سرتافته به متن مختصر و مجملی مثل باب مقتل در کتاب الارشاد چنگ زند. در این جا بعضی از عاشورا پژوهان با عنایت به فتوت بنی هاشم به خصوص راه و روش کریمانه علی و آل علی(ع)، سخن دیگری نیز از سفیر حریت و عزت، حضرت مسلم بن عقیل نقل کرده اند که در پاسخ شریک بن اعور، یا هر شخص دیگر، گفت: «إنا أهل البيت نكروه الغدر، ما خانواده پیامبر، خیانت و نیرنگ را زشت می شماریم». یعنی درست همان سخنی که امام علی(ع) پیوسته به آن پای بند بود و با صراحت می فرمود: «لولا كراهية الغدر لكننت من أدهي الناس و لكن كلُّ غدره فجرة و كلُّ فجرة كفره، و لكلِّ غادر لواء يُعرفُ به يوم القيامة؛ اگر خیانت و نیرنگ، زشت نبود البته که من باهوش ترین مردم بودم، اما هر خیانت و نیرنگی، دروغی را در پی دارد و هر دروغی به نوعی کفر است، و هر خیانت کاری را در روز قیامت در فشی است که با آن شناخته می شود». یعنی رسوا می گردد. با شگفتی پرسیده می شود: آخر آنان که اقدام با فتوت و کریمانه مسلم بن عقیل را بر نمی تابند، چه پاسخی به پرسش های زیر دارند؟!

۱. مگر علی(ع) از کشتن مسببان و سردمداران جنگ جمل مثل مروان و دیگران با آن که در چنگشان بودند، چشم نپوشید و به آن ها فرصت، بلکه فرصت های دیگر نداد تا اگر خواستند بیشتر اندیشه کنند و باز گردند؟
۲. مگر در میدان جنگ از کشتن عمرو عاص با کمال قدرت و فتوت، رخ برتافت و او را برای انتخاب مسیرش در آینده آزاد نگذاشت؟
۳. و مگر همین قضیه را در مواجهه با بسر بن ابی ارطاة، تکرار نساخت؟
۴. و مگر آن رفتار مبتنی بر مکارم اخلاق و اصل حریت و فتوت را با ابن ملجم مرادی نداشت که می گفت: «أريدُ حياة و يُريدُ قتلى»؟ و ده ها مگر دیگر؟
۵. شما را به خدا! اگر مسلم بن عقیل به ترور ابن زیاد، دست می آلود آخر چگونه می توانست آن حماسه بزرگ را بیافریند وقتی که فریاد می زد؟

أقسمُ لا أقتلُ إلا حُرّاً
و إن رأيتُ الموتَ شيئاً مَرّاً
كُلُّ امرئٍ يَوماً مُلاقٍ شَرّاً
أخافُ أن أكذبَ أو أغرّاً

تا آنجا که پسرش عبد الله بن مسلم در روز عاشورا با افتخار و مباهات همان فریاد پدر را فراتر از پیش بلند می سازد:

أقسمتُ لا أقتلُ إلا حُرّاً
و إن وجدتُ الموتَ شيئاً مَرّاً
أكرهُ أن أدعى جباناً فرّاً
أن الجبانَ من عصى و فرّاً

توگویی پدر و پسر، یعنی سفیر حسین(ع) و شهید عاشورا یک صدا می خواهند پاسخی رسا و گویا برای کسانی تدارک ببینند که تصور می کنند با ترور و جنگ طلبی می شد کارها را پیش برد و همچنان از اصل آزادی و حدیث حریت، حراست کرد و با افتخار تمام فریاد زد: «هر چند مرگ را چیزی تلخ ببینم، سوگند خورده ام که جز با آزادی نمریم. زندگی همین است که تلخ و شادی در آن به هم درآمیزد، بالاخره هر کسی روزی دشواری مرگ را می بیند روح و روان، پس از پراکندگی بازگشته تا قرار یابد، و من تازه جانی دوباره یافته ام تا به پایم که نکند به من دروغ ببندند یا فریفته ام سازند».

«پانوشتها در دفتر مجله موجود است.»



ثقة الاسلام كليني به سند خود از ابوالصباح کنانی روایت کند که وی گفت: به امام صادق(ع) گفتم: ما را همسایه ای از تبار همدانی ها است که وی را جعد بن عبدالله گویند. وقتی که ما از امیر المؤمنین(ع) و برتری اش یادی می کنیم وی [با کمال بی شرمی] می آید پیش ما می نشیند تا با ما در می افتد و درباره آن حضرت بدگویی می کند، آیا در کشتن وی مرا رخصتی می دهید؟ ایشان به من گفت:

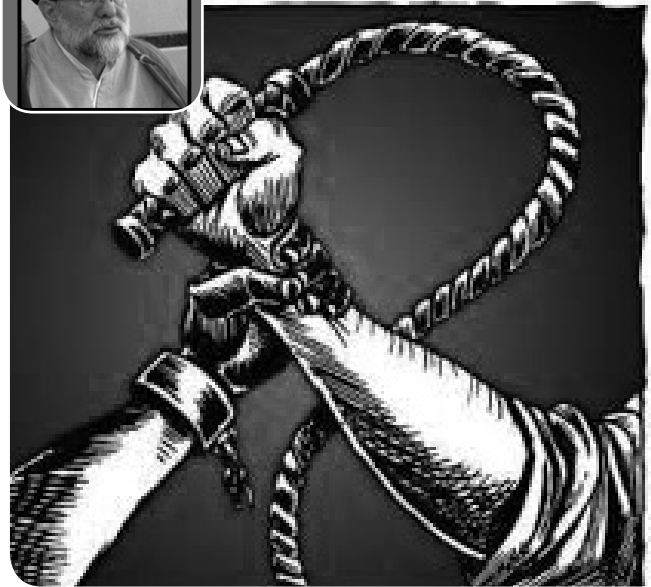
ابالصباح! مگر می توانی چنین کاری انجام دهی؟ گفتم: آری به خدا اگر مرا در کشتن وی رخصتی بدهی این کار را می کنم، البته در جایی به کمین او می نشینم و هنگامی که به آن جا رسید با شمشیرم ناگهان به سرش می افتم و پوست از سرش می کنم تا وی را کشته باشم. ابوالصباح می گوید، امام صادق(ع) فرمود: «یا ابالصباح! هذا لفتك، و قد نهى رسول الله(ص) عن الفتك، یا ابالصباح! ان الاسلام قید الفتك یعنی: ای ابالصباح! این کاری که تو می خواهی بکنی بی تردید ترور است. بی گمان پیام آور خدا(ص) انسان ها را از ترور باز داشته است، ای ابالصباح! دین اسلام حتماً انسان را از ترور باز می دارد.»





دین و خشونت

سید ابوالفضل موسویان
(عضو هیات علمی دانشگاه)



گرفته و اتهامات فوق را در مورد اسلام، مردود دانسته و گفته‌اند: «پیامبر اسلام، مرام و مقصود عالی حیرت‌انگیزی در افراد قوم خود ایجاد نمود که قبل از آن هیچ وقت در میان آن‌ها وجود نداشت و همین مرام عالی، با کمال مطلوب، سبب عمده ترقی اسلام گردید». وی درباره فتوحات اسلامی می‌نویسد: «خلفای اسلام از نظر حسن سیاست هیچ وقت در صد این بر نمی‌آمدند که مذهب خود را با سرنیزه اشاعه دهند. بلکه به عوض آن‌که در انتشار دینت، اعمال نفوذ کنند، چنانکه ورد زبان‌هاست، صریحا اظهار می‌کردند که تمام رسوم و عادات و مذهب اقوام مغلوبه را محترم می‌شمارند و بعد در مقابل این آزادی که به آنها می‌دادند (و حفظ امنیت داخلی و خارجی برای آنان)، خراج اندکی به عنوان جزیه از آنها دریافت می‌کردند که مقدار آن نسبت به اجحافات حاکمان سابق، بسیار ناچیز بود». اساسا یکی از آزادی‌هایی که بشر همواره در پی کسب آن بوده است، آزادی عقیده است. متفکران و مصلحان جامعه همیشه در این فکر بوده‌اند قید و بندهایی که این آزادی را محدود می‌کند، از سر راه بردارند و آنها را به بشر معرفی کنند.

همیشه در قرآن این مساله مورد توجه و اهتمام خاص بوده است لذا آزادی عقیده و راه‌های تحصیل آن، از اصول اولیه هدایت بشری به حساب آمده است:

۱. خداوند یکی از اهداف رسالت پیامبر اکرم (ص) را برداشتن بارهای گرانی که بر دوش مردم قرار گرفته و زنجیرهایی که محدودیت ایجاد نموده، می‌داند: «و يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» (اعراف / ۱۵۷)، و بارگران و زنجیرهایی که بر آنان بود را بر می‌دارد، هر غل و بندی که شخصیت و کرامت انسان را مورد تعرض و بی احترامی قرار می‌دهد، از هم بگسلد و انسان را از هر چیز برهاند و مُنقاد خالق خود نماید.

شهید مطهری در این باره می‌گوید: «یکی از مقاصد انبیاء به طور کلی و به طور قطع این است که آزادی اجتماعی را تامین کند و با انواع بندگی‌ها و بردگی‌های اجتماعی و سلب آزادی‌هایی که در اجتماع هست، مبارزه کند». از جمله این غل و زنجیرها اعتقاد به خرافات است که بال‌های اندیشه را می‌بندد و قوه ابتکار و خلاقیت را از بین می‌برد و زمینه را برای اسارت طولانی مدت و ذلت‌بار فراهم می‌سازد؛ جواهر لعل نهرو می‌نویسد: «زنجیرهایی که گاهی ما را به بند می‌کشند و دست و پای ما را می‌بندند، خیلی بدند، اما زنجیرهای نامرئی افکار خرافاتی و عقب‌مانده که روح و فکر ما را به بند می‌کشند، خیلی بدتر هستند، این زنجیرها ساخته خودمان می‌باشند و هر چند که ما اغلب متوجه آنها نیستیم، ما را در حلقه‌های هولناکشان اسیر دارند».

۲. قرآن راه تحقیق صحیح را این گونه معرفی نموده است: «فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ» (زمر / ۱۷ و ۱۸)، به بندگام، آنان که به سخنان گوش داده و از بهترین آنها تبعیت می‌کنند، بشارت ده، آنان کسانی هستند که خداوند هدایت‌شان نموده و آنان اهل علم و دانشند».

علامه طباطبایی معتقد است: «در واقع هر کسی دارای روحیه حقی طلبی باشد به تعبیر این آیه هدایت اجمالی پیدا کرده است زیرا در تداوم این مسیر به هدایت تفصیلی دست خواهد یافت».

از جمله مباحث جنجال برانگیز کنونی در دنیای اسلام، بحث خشونت است و در سال‌های اخیر برخی از حامیان آن که محققینی هم در میان آنها هستند استفاده از مفاهیمی چون: جهاد مقدس، غیرت دینی، نفی تساهل و تسامح، اجرای حدود و قوانین جزایی اسلام و... به تئوریزه کردن آن پرداخته و در صد توجیه مذهبی آن بر آمده و به این مساله دامن زده‌اند به گونه ای که جهان اسلام هر روز شاهد اعمال فیزیکی و فراطبیعی با اعمالی چون: انفجار، انتحار، تکفیر و ارباب روبرو هستیم. نوشتار حاضر در صدد توضیح و تبیین مواردی است که شائبه خشونت دارد و یا از آن موارد چنین استنباطی می‌شود.

تحلیل یا آزادی عقیده

یکی از شبهاتی که مستشرقین درباره رشد اسلام مطرح نمودند این بود که اسلام با شمشیر گسترش یافته است و آن را با مسیحیت دوره تفتیش عقاید «انگیزاسیون» مقایسه می‌کردند. در آن دوره کلیسا مرتکب جنایاتی شد که درباره آن می‌نویسند: «از سال ۱۴۸۰ تا ۱۴۸۸ م یعنی طی هشت سال، بنا به دستور محکمه تفتیش عقاید، ۸۸۰۰ نفر زنده زنده سوزانده شدند و نود و شش هزار و چهار صد و نود و چهار نفر به اعمال شاقه محکوم گردیدند». البته بعضی از محققان مانند گوستاولوون راه انصاف در پیش

۳. برای این که این شبهه ایجاد نشود که همه این شعارها برای پذیرش اسلام است با صراحت می‌فرماید: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» (البقره/ ۲۵۶)، هیچ اجباری در پذیرش دین نیست، راه صحیح از گمراهی، بیان شده است. لذا به پیامبر(ص) دستور داده شد هر کسی از مشرکان پناه خواست تا در محیط اسلامی کلام خدا را بشنود و درباره آن تحقیق کند، به او پناه ده ولی هیچگونه تحمیلی بر او نداشته باشید، لذا او را به محل امن برسانید تا هر چه را خواست انتخاب کند.

۴. از آنجا که پیامبر اسلام، اهتمام وافر به هدایت مردم داشت و تلاش دلسوزانه‌ای برای نجات آنان به خرج می‌داد، قرآن برای این که شائبه تحمیل عقیده را بکلی منتفی کند، با بیانی روشن، موضع وحی را بیان نمود: «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُسَيِّرٍ» (غاشیه ۲۲/ - ۲۱)، یاد آور [کلام حق را] همانا تو یاد آورنده‌ای، و بر ایشان سیطره نداری. یا در جایی دیگر فرمود: «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» (یونس/ ۹۹) اگر پروردگارت می‌خواست، همه کسانی که در روی زمین‌اند، ایمان می‌آوردند، آیا تو مردم را به اجبار و می‌داری که ایمان بیاورند؟». شیخ طوسی در ذیل این آیه نوشته است: «اکراه مردم بر پذیرش ایمان، با تکلیف آنان منافات دارد، خداوند خواسته است، پیامبر(ص) را که بر ایمان مردم اصرار داشت و حسرت می‌خورد، تسلی بخشد». اساساً ایمان اجبار بردار نیست و با تکلیف و پاداش اخروی، ناسازگار می‌باشد.

جان لاک در ردّ کسانی که می‌خواستند به زور و شکنجه و خشونت مردم را صحیح الاعتقاد کنند و با ترس و تهدید، جامعه را دینی سازند، چنین می‌گوید: «سرکوب، سیاست کار آمد و مؤثری نیست. از زور می‌توان برای او داشتن به انجام دادن حرکات عبادی به شیوه خاص مسیحی استفاده کرد اما زور نمی‌تواند انسان را وادار کند که در خلوتگه ضمیرش ایمان یا اعتقادی را بپذیرد. آنچه زور می‌تواند انجام دهد و داشتن انسان بر تظاهر به ایمان و صحیح الاعتقاد بودن است. چنین سیاستی نه فقط بی‌فایده است، بلکه از جنبه اخلاقی زینبار است چون به پرورش نفاق می‌انجامد».

نقل کرده‌اند فردی با چهره غضب‌آلود، از

علی(ع) سئوالی را با بیان جسارت آمیزی مطرح کرد و گفت: «أيتها المدعى ما لا يعلم، و المقلد ما لا يفهم، أنا السائل فأجب...». اصحاب با ناراحتی به پاخواستند تا او را تنبیه کنند، علی(ع) فرمود: بنشینید! «فإن الطيش لا تقوم به حجج الله، و لا تظهر به براهين الله». این شخص سئوالی دارد و از من پاسخ می‌خواهد، شما خشم گرفتید؟ می‌خواهید خشونت به خرج دهید... با عصبانیت نمی‌شود دین خدا را قائم و راست کرد، با عصبانیت برهان خدا ظاهر نمی‌شود. بعد رو کرد به آن مرد و فرمود: آنچه سؤال داری بپرس. چندین سوال کرد و حضرت جواب دادند یک مرتبه دیدند آن شخص گفت: «شهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله».

در اثر همین آزادی فکر و عقیده‌ای که در سایه اسلام به وجود آمده بود، علمای مذاهب و دانشمندان مادی که عقاید آنها بر خلاف عقاید اسلامی بود، می‌توانستند آزادانه و فارغ از هر رعب و هراسی، با پیشوایان دینی، علما و دانشمندان مسلمان به بحث و مناظره بپردازند. در محیط اسلامی می‌توانستند کتاب بنویسند یا اشعاری بگویند که در ضمن آن از عقاید خود دفاع کنند. میزان این آزادی را می‌توان از کتاب ارزشمند «الاحتجاج» مرحوم طبرسی، حدس زد، طبق نقل احتجاج، علمای مذاهب و دانشمندان مادی می‌توانستند حتی با پیامبر اکرم و امیرمؤمنان و امام باقر و امام صادق(علیهم السلام) و سایر بزرگان اسلام، بحث و گفتگو نمایند و آزادانه عقاید و افکار خود را بیان نمایند.

نقل شده است: سید رضی که در ردیف مراجع تقلید و برادر سید مرتضی است، وقتی که دانشمند معاصرش «ابواسحاق صائبی» غیر مسلمان وفات یافت، قصیده‌ای در مدح او گفت:

أرأيت من حملوا على الاعواد

أرأيت كيف خباء ضياء الناري

دیدی این چه کسی بود که روی این چوب‌های تابوت حملش کردند؟! آیا فهمیدی که چراغ محفل ما را خاموش کرد؟! این یک کوه بود که فرو ریخت ...

برخی به او عیب گرفتند که آیا یک سید اولاد پیامبر، یک عالم بزرگ اسلامی، یک مرد کافر را این طور مدح می‌کند؟! گفت: بله! من علمش را مرثیه گفتم. مرد عالمی بود، من او را به خاطر علمش مرثیه گفتم. شهید مطهری پس از نقل این



پیامبر(ص) هرگاه بر دشمنی فائق می‌آمد، بنا را بر انتقام‌گیری نمی‌گذاشت بلکه عفو را سرلوحه کار خود قرار می‌داد. با اینکه بیشترین ضربات را در دوره رسالت از قریش خورده بود و یاران او زیر شکنجه‌های درّخیمان قریش جان سپرده بودند با این وجود در فتح مکه آنگاه که فرمانده سپاه به نام سعد بن عباده در هنگام ورود به مکه این شعار را سر داد که «اليوم يوم الملمحه، اليوم تسحتل الحرمه اليوم اذل الله قریشا؛ امروز روز نبرد در پیکار با قریش است امروز روز اسارت زنان است و امروز روز ذلت و خواری قریش است»؛ پیامبر پس از اطلاع از این ماجرا فوراً سعد را از فرماندهی عزل و پرچم را به دست فرزندش قیس بن سعد داد و امر فرمود: که شعار این چنین باشد «اليوم يوم المرحمه اليوم اعز الله قریشا؛ امروز روز رحمت است روزی است که خدا قریش را عزیز کرده است»



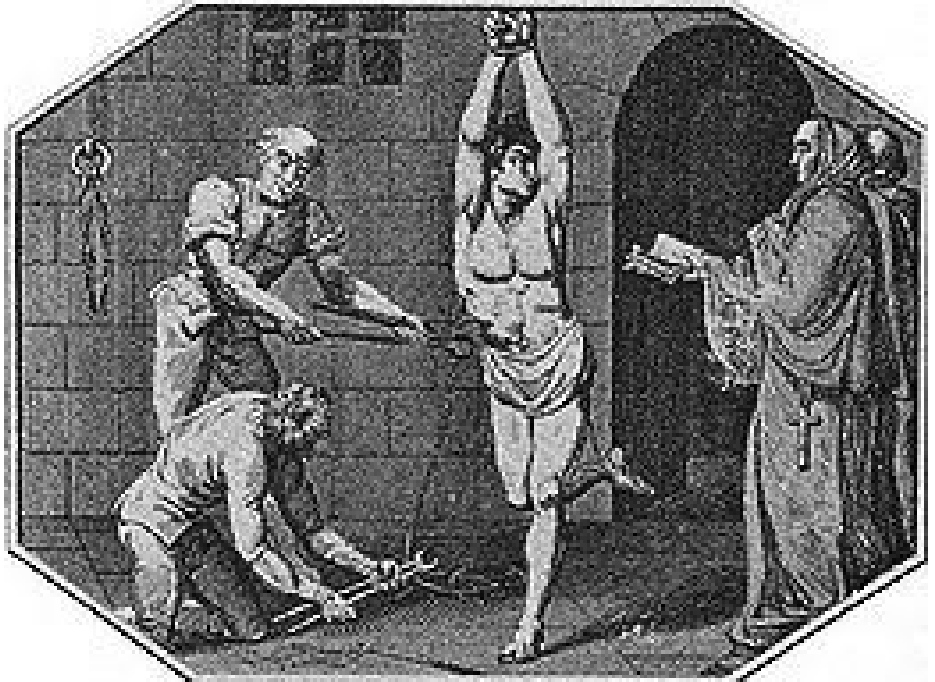


... علیه اسلام و واقعا به طور غیر مستقیم به اسلام خدمت کردند، زیرا مسایلی که سال‌ها در اثر عدم اعتراض و تشکیک در پرده ابهام قرار گرفته بود، دوباره مطرح شد و علما به آشکار ساختن حقایق پرداختند. یک دین زنده، هرگز از این حرف‌ها بی‌می‌نماید آن وقت بیم است که حامیان دین آن قدر مرده باشند که عکس العمل نشان ندهند».

غیرت دینی و خشونت

پیامبر اکرم (ص) به عنوان شخصیتی که هم وظیفه هدایت جامعه را به عهده داشت و هم عاقبت گمراهی و کژ اندیشی را می‌دانست، از هر کس برای نجات مردم بیشتر دلسوزی می‌نمود. به تعبیر علی (ع) طیب دوازی بود که متعهدانه در پی علاج دردهای جامعه بود. در این راه کوشش و تلاش آن حضرت به حدی بود که خداوند فرمود: «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا» (کهف/۶)، پس چرا به خاطر آنان به خودت رنج و مشقت روا می‌داری؟ و بر ایمان نیاوردن آنان به این کلام وحی، تأسف می‌خوری؟ و از تعبیر دیگر خداوند چنین بر می‌آید که پیامبر در راه هدایت مردم، از جان مایه می‌گذاشت: «فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ» (فاطر/۸)، ای پیامبر! جان خود را در حسرت آنان [گمراهان] تباہ مساز».

غیرت دینی در سطح عالی، موجب تلاش و دلسوزی برای هدایت می‌شد. اگر پیامبر می‌توانست کسی را از گمراهی نجات دهد، خود را موفق می‌دانست: «مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» (المائدة/۳۲)، هر کس بتواند فردی را حیات بخشد و زنده کند، گویا همه را زنده کرده است». قرآن علت موفقیت پیامبر را در هدایت، رأفت و رحمت آن حضرت می‌داند لذا می‌فرماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَفُتِنُوا مِنَ حَوْلِكَ» (آل عمران/۱۵۹)، بخاطر آن رحمت الهی بود که با مردم به نرمی برخورد نمودی و اگر با تندگی و خشونت برخورد می‌نمودی از اطرافت پراکنده می‌شدند». آیا این کلمات وحی برای کسانی که دل درگرو هدایت مردم دارند و تشویق به غیرت دینی می‌کند کافی نیست، از این روش برای هدایت استفاده کنند نه از خشونت که به تعبیر قرآن موجب پراکنده شدن مردم خواهد شد.



قضیه می‌گوید: «در این زمان اگر کسی چنین کاری کند از شهر بیرونش می‌کند». لذا وی نحوه برخورد با افکار مخالف را فقط با منطق و دلیل توصیه می‌کند و می‌فرماید: «من به جوانان و طرفداران اسلام هشدار می‌دهم که خیال نکنند راه حفظ معتقدات اسلامی، جلوگیری از ابراز عقیده دیگران است. از اسلام فقط با یک نیرو می‌شود پاسداری کرد و آن علم است و آزادی دادن به افکار مخالف و مواجهه صریح و روشن با آنها». وی فوایدی را بر این آزادی بر شمرده که قابل توجه است: «این مسأله آزادی فکر به مسأله آزادی بیان نیز می‌انجامد، برای تداوم انقلاب اسلامی، هرکس باید فکر و بیان و قلمش آزاد باشد و اتفاقاً تجربه‌های گذشته نشان داده است که هر وقت جامعه از آزادی فکری - ولو از روی سوء نیت - برخوردار بوده، در نهایت به سود اسلام تمام شده است. اگر در جامعه ما محیط آزاد برخورد آراء و نظریات پدید آید و صاحبان افکار مختلف بتوانند حرف خود را مطرح کنند، ما هم بتوانیم حرف خود را مطرح کنیم، تنها در چنین زمینه سالمی است که اسلام رشد می‌کند، من مکرر گفته‌ام که هرگز از پیدایش افراد شکاک در اجتماع که علیه اسلام سخنرانی می‌کند، مقاله می‌نویسند، نه تنها متاثر نمی‌شوم که خوشحال هم می‌شوم زیرا کار اینها باعث می‌شود چهره اسلام بیشتر نمایان شود. در سال‌های اخیر، کسروی، توده‌ای‌ها و



پیامبر در جنگ خیبر بلال را به خاطر کار دور از عاطفه انسانی که مرتکب شده بود توبیخ کرد. زیرا در این نبرد «حیی بن اخطب» کشته شد و دختر او صفیه به اسارت سپاه اسلام درآمد وقتی بنا شد که اسیران جنگی به پشت جبهه منتقل شوند بلال که صفیه را اسیر کرده بود او را با زن دیگری از یهود از کنار کشته پدر عبور داد بدیهی است این عمل چه اثر ناگواری در وضع روحی صفیه می‌گذارد. وقتی او را به حضور پیامبر آوردند و او از کار بلال مطلع گردید نهبی بر او زد و گفت: آیا عطوفت و مهر انسانی از دل تو کنده شده است که دو زن را از کنار کشتگان آنها عبور می‌دهید؟! آنگاه برخاسته صفیه را در عقب خیمه خود جای داد و ردایی که بر تن داشت بر سر او افکند تا قدری احساس آرامش و ایمنی کند.



شهید مطهری نتیجه خشونت را به نفع مادیگری می‌داند: «مذهب می‌بایست دلیل هدایت و پیام آور محبت باشد، در اروپا به این صورت درآمد که مشاهده می‌کنیم. تصور هرکسی از دین و خداوند و مذهب، خشونت بود و اختناق و استبداد، بدیهی است که عکس‌العمل مردم در مقابل چنین روشی جز نفی مذهب از اساس و نفی آن چیزی که پایه اولی مذهب است؛ یعنی خدا، نمی‌توانست باشد. هر وقت و هر زمان پیشوایان مذهبی مردم، که مردم در هر حال آنها را نماینده واقعی مذهب تصور می‌کند، پوست پلنگ می‌پوشند و دندان ببر نشان می‌دهند و متوسل به تکفیر و تفسیق می‌شوند - مخصوصاً هنگامی که اغراض خصوصی به این صورت در می‌آید - بزرگترین ضربه بر پیکر دین و مذهب به سود مادیگری وارد می‌شود».

در این باره اشاره به نمونه‌هایی از توصیه‌های خداوند مفید خواهد بود:

۱. در سوره طه، آیه ۴۳-۴۴ آمده است: «أَذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ فَقَوْلَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ؛ به سوی فرعون بروید که او طغیان کرده با او با نرمی سخن بگوئید شاید پند گیرد و یا خاشع شود». خداوند در این آیات به موسی و هارون می‌گوید که به سوی فرعون طغیان‌گر بروید اما نه با تیر و تبر، بلکه با سخن نرم، با او برخورد کنید، باشد که پند گیرد و خاشع شود. از این آیات دانسته می‌شود شرط پندگرفتن کسی، نه به بند کردن او، بلکه با نرمی سخن گفتن با اوست. ثانیاً هنگامی که پیامبر معصوم خداوند مأمور به نرم سخن گفتن، آن هم با فرعون طغیان‌گراست، تکلیف ما که معصوم نیستیم با دیگران که فرعون نیستند آشکار است. شگفتا فرعون که می‌گفت: انا ربکم الاعلیٰ، خداوند به پیامبرش فرمود: با او نرم سخن بگو؛ اما ما مسلمانان می‌گوییم: سبحان ربی الاعلیٰ و با یکدیگر درشت سخن می‌گوییم. گویند واعظی با تندی و خشونت به مأمون پند می‌گفت: مأمون او را گفت: ای مرد! رفق و مهربانی کن زیرا خدا بهتر از تو را به سوی بدتر از من برانگیخت ولی او را به رفق و مدارا فرمان داد و گفت: با فرعون به نرمی سخن بگوئید.

۲- توصیه قرآن درباره شیوه برخورد با دیگران چنین است: «وَلَا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ اَحْسَنُ فَاِذَا الَّذِی بَیْنَكَ وَبَیْنَهُ عَدَاوَةٌ کَاَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیْمٌ (فصلت/ ۳۴)، خوبی و بدی برابر و

یکسان نیست همواره به گونه‌ای که خوب‌تر است مجادله کن تا کسی که میان تو و او دشمنی است چون دوست مهربان شود».

برخورد امام صادق(ع) با ابن ابی العوجاء مادی‌گرا، درسی است برای همه پیروان صدیق آن حضرت. از مفضل بن عمر - از یاران امام صادق(ع) بود - نقل شده است: «روزی ابن ابی العوجاء با یکی از دوستانش در مسجد النبی در این باره صحبت می‌کردند که جهان بدون آفریدگار است. من خشگمین شدم و گفتم: ای دشمن خدا به دین خدا کافر شدی و خدا را انکار کردی پس ابن ابی العوجاء گفت: اگر تو از متکلمانی و ما با تو بحث می‌کنیم و اگر دلیلت را ثابت کردی از تو پیروی می‌کنیم اما اگر از ایشان نیستی پس حرف نزن و اگر از اصحاب جعفر بن محمد صادق(ص) هستی که او بدین گونه مانند تو با ما سخن و جدل نمی‌کند. او بیش از تو سخنان ما را می‌شنید ولی هیچ‌گاه دشنام نمی‌داد و در پاسخ به ما تعدی نمی‌کرد، بردبار، باوقار، خردمند و متین بود، درشتی و سبک‌سری و خفت دامنگیرش نبود، گوش می‌داد و سخنان ما را می‌شنید و طالب دانستن دلیل‌مان بود، ما آنچه را در توان داشتیم می‌گفتیم و می‌پنداشتیم که حجت خود، بر او تمام کرده‌ایم. آنگاه او با چند جمله و سخن کوتاه دلیل ما را باطل و حجت را تمام می‌کرد، راه بهانه-جویی را می‌بست و ما نمی‌توانستیم پاسخ او را رد کنیم پس اگر تو از اصحاب او هستی با ما مانند او بحث کن».

مفضل خدمت امام صادق(ع) رسید و ماجرا را تعریف کرد، حضرت فرمودند: غصه نخور، از فردا نزد من بیا، یک سلسله درس توحید برایت شروع می‌کنم تا بتوانی پاسخگوی آنان باشی. کتابی که اکنون به نام «توحید مفضل» و از جامع‌ترین بیان‌ها در حکمت آفرینش است، محصول این جریان است.

امر به معروف و نهی از منکر و خشونت

یکی از مواردی که موجب شائبه خشونت شده و بعضاً به آن استناد شده، مراتب امر به معروف و نهی از منکر است. فقها در مورد این وظیفه قائل به مراتب شده‌اند و چنین فرموده‌اند: «امر به معروف و نهی از منکر چند مرحله دارد، قلبی، زبانی و عملی که به ترتیب باید اجرا شود. چنانچه مخالفت قلبی



موريس دوروزه سياست را به ژانوس دوچهره اساطیری تشبیه کرده است که یک چهره نشان دهنده نظم و همگونی و چهره دیگر نمایشگر مبارزه، پیکار، تعارض و تضاد است؛ و هرچند این دوگانگی در ماهیت قدرت نهفته است و اما با رشد فرهنگ تساهل می‌توان بُعد نظم، همگونی و هم‌نشینی را در زندگی مدنی افزایش داد و سیمای سلطه‌جویی که چهره دیگر سیاست است را کاهش داد. وظیفه مهم سیاست، سازمان دادن و اداره جامعه سیاسی و تأمین نوعی نظم اجتماعی و همگونی کلیه افراد در اجتماع در جهت مصلحت عمومی است و این امر در سایه تساهل سیاسی عینیت و فعلیت می‌یابد.





اسلام در عین حال که مجازات‌های سنگینی را برای افراد خاطی و مجرم در نظر گرفته است اما از سویی راه‌های اثبات جرم را بسیار دشوار نموده است. در اکثر موارد داشتن دو شاهد عادل شرط می‌باشد، در بعضی موارد تعداد شهود را به چهار نفر افزایش داده است و در صورت فقدان آن، حدود اجرا نخواهد شد و از سوی دیگر با بوجود آمدن کمترین شبهه در مورد اجرای حد، دستور برداشتن آن را داده است: «تُدْرَأُ الْحُدُودُ بِالشُّبُهَاتِ». و در صورتی که حقوق الناس باشد، عفو و بخشش را توصیه نموده است.



می‌نماید: «اگر می‌خواهید نصیحت کنید، نصیحت باشد. آدم ممکن است نصیحت را قبول کند، اما تند گویی را نمی‌تواند تحمل کند. ما باید از بزرگان یاد بگیریم، شخصی به مالک اشتر فحش داد و بعد که آن مرد فهمید این مالک اشتر بوده، رفت دنبالش {تا از وی عذر خواهی کند} ایشان مسجد رفته و مشغول نماز بود، رفت و عذر خواهی کرد، مالک اشتر گفت: من نیامدم در مسجد مگر این که برای تو طلب مغفرت کنم. ببینید به چطور تربیت می‌کند. کسی به خواجه نصیرالدین (ره) کاغذی نوشته بود و مسائلی را مطرح نموده و در ضمن آن به ایشان جسارت کرده و اسم کلب (سگ) روی ایشان گذاشته بود. ایشان وقتی جواب نوشتند، مسائلی که او اشکال داشت را یکی یکی به طور حکیمانه رفع کرده بودند. بعد رسیده بود اینجایی که به ایشان گفته بود تو سگ هستی. ایشان پاسخ داده بود اوضاع و خواص آثار من با اوصاف و خواص و آثار سگ دو تاست؛ کلب فلان صفت را دارد و من آن صفت را ندارم؛ من فلان صفت را دارم و سگ ندارد. این‌طور حکیمانه قضیه را

سودی نبخشید باید با زبان به نهی پرداخت و چنانچه با زبان نیز مؤثر نبود، باید عملاً شخص را از کار بد بازداشت».

نکاتی که باید در اجرای این وظیفه مد نظر باشد عبارتند از:

۱. امر به معروف و ناهی از منکر باید معروف و منکر را بشناسد و به صرف احتمال و یا استحسان نمی‌توان به این وظیفه عمل کند. این مراتب را باید کاملاً مراعات نماید یعنی تا امکان جذب از طریق راهنمایی وجود دارد، متوسل به کار دیگری نشود. برای انجام این مرحله باید راه‌های جذب را بشناسد، عوامل انحراف را بداند به خصوص در دوران ما که تربیت از پیچیدگی خاصی برخوردار است.

۲. عامل به این وظیفه، دلسوز جامعه و در راستای هدایت افراد گام بردارد نه از سر عقده و انتقام و ... اقدام به این عمل نماید. همچون پدری که درصدد اصلاح فرزند است از روش‌های مختلف برای نجات او استفاده کند و لذا پیامبر (ص) فرمود: «لایامر بالمعروف ولا ینهی عن المنکر الا رفیق فیما یأمر به و رفیق فیما ینهی عنه، فقیه فیما یأمر به، فقیه فیما ینهی عنه. به معروف امر و از منکر نهی نمی‌کند مگر کسی که صاحب رفق و مدارا باشد و نیز در آنچه بدان امر و در آنچه از آن نهی می‌کند حلیم و بردبار و آگاه باشد». لذا گفته شده است: «باید همچون طیب با مریض باشد، زیرا طیب حاذق با بیمار خود نهایت رفق و مدارا به کار می‌برد و حسن خلق نشان می‌دهد».

نقل کرده‌اند: شخص مستی را کشان

کشان پیش مرحوم شیخ‌هادی نجم آبادی بردند و گفتند: این آدم تظاهر به مستی کرده است، او را آورده‌ایم که دستور بفرماید حد بر او جاری شود. شیخ فرمود: من در عمر خود شراب نخورده‌ام و نمی‌توانم بوی آن تشخیص دهم اگر در میان شما کسی شراب خورده است دهان او را بو کند و شهادت

بدهد. احدی نگفت من شراب خورده‌ام، مردم که بیرون رفتند، مرحوم نجم آبادی با نرمی و مهربانی او را نصیحت کرد و آن شخص فسق و فجور را یکسره ترک گفت.

امام خمینی (ره) در این باره چنین توجه

امر به معروف و نهی از منکر

تجسس برای امر به معروف و ناهی از منکر ظاهر باشد. از این‌رو کسی که معصیت خود را پنهان و پوشیده دارد و درب خانه اش را ببندد، تجسس از کار او جایز نیست و خدای تعالی از آن نهی کرده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا» (حجرات/۱۲) ای کسانی‌که

حل کرده بود خیلی‌ها خیال می‌کنند این حرفی که می‌زنند، ضد فلانی است و فلانی سرکوب می‌شود؛ این‌ها توجه ندارند که اول خودشان سرکوب می‌شوند».

۳- از دیگر شرایط، آن است که منکر بدون



مفضل می‌گوید: روزی ابن ابی العوجاء با یکی از دوستانش در مسجد النبى در این باره صحبت می‌کردند که جهان بدون آفریدگار است. من خشگمین شدم و گفتم: ای دشمن خدا به دین خدا کافر شدى و خدا را انکار کردی پس ابن ابی العوجاء گفت: اگر تو از متکلمانی و ما با تو بحث می‌کنیم و اگر دلیلت را ثابت کردی از تو پیروی می‌کنیم اما اگر از ایشان نیستی پس حرف نزن و اگر از اصحاب جعفر بن محمد الصادق (ص) هستی که او بدین گونه مانند تو با ما سخن و جدل نمی‌کند. او بیش از تو سخنان ما را می‌شنید ولی هیچ‌گاه دشنام نمی‌داد و در پاسخ به ما تعدی نمی‌کرد، بردبار، باوقار، خردمند و متین بود، درشتی و سبک‌سری و خفت دامنگیرش نبود، گوش می‌داد و سخنان ما را می‌شنید و طالب دانستن دلیل مان بود، ما آنچه را در توان داشتیم می‌گفتیم و می‌پنداشتیم که حجت خود، بر او تمام کرده‌ایم. آنگاه او با چند جمله و سخن کوتاه دلیل ما را باطل و حجت را تمام می‌کرد، راه بهانه‌جویی را می‌بست و ما نمی‌توانستیم پاسخ او را رد کنیم پس اگر تو از اصحاب او هستی با ما مانند او بحث کن.



می‌زدند و یک دایره و دمبک شکسته در دست داشتند به منزل مرحوم آقا نجفی آمدند، ایشان پرسید چه خبر است؟ از کجا می‌آید؟ این‌ها چیست در دست شما؟! گفتند در مدرسه بودیم که به ما اطلاع دادند در چندین خانه آن طرف مدرسه، مجلس عروسی است و در آنجا دایره و دمبک می‌زنند. از پشت بام مدرسه از روی بام‌های خانه‌ها؛ و از این پشت‌بام به آن پشت بام رفتیم تا آن خانه رسیدیم، داخل آن خانه شدیم و مردم را زدیم و دایره و دمبک‌ها را شکستیم، یکی از آنها جلو آمد و گفت: من خودم رفتم جلو و سیلی محکمی بر صورت عروس زدم؛ مرحوم آقا نجفی گفت: حقیقتاً نهی از منکر همین است که شما کردید؟! چندین منکر به نام نهی از منکر مرتکب شدید، اولاً مجلس عروسی بود. ثانیاً شما حق تجسس نداشته‌اید. ثالثاً شما چه حق داشته‌اید از پشت بام‌های مردم بروید. رابعاً کی به شما اجازه داده بود که بروید زد و خورد کنید؟!

۴ - گرچه در کتب فقهی یکی از مراتب امر به معروف و نهی از منکر را اقدام عملی گفته‌اند اما از آنجا که احکام فردی و اجتماعی در کتب فقهی از هم تفکیک نشده است بعضاً این شائبه را ایجاد نموده که هر کسی می‌تواند رأساً اقدام نماید. در حالی که انجام این مراحل نیاز به قدرت و حکومت دارد و مسلماً حکومت طبق ضوابط و قوانینی که دارد، اقدام خواهد کرد. این بحث در مباحث آتی (حدود و تعزیرات) خواهد آمد. اجرای مقررات و برخورد با متخلفان از طرف حکومت طبق قوانین مدون، عنوان خشونت ندارد.

ایمان آورده‌اید از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید که بی‌تردید پاره‌ای از گمان‌ها گناه است و خبرجویی نکنید». مفسران آورده‌اند که شبی عمر خلیفه مسلمانان، در مدینه به پاسبانی می‌گشت که در خانه‌ای رسید و آواز مردی شنید که سرود می‌خواند عمر اثر فساد در آن خانه مشاهده کرد چون به در خانه رفت، در بسته بود. گفت اگر در بزنم باشد که مرد بگریزد و چون به بام رفت، مردی را دید با زنی نشسته و قدری شراب پیش نهاده. بانگ بر وی زد و گفت: ای دشمن خدا، پنداشتی که معصیتی به این بزرگی بر تو پوشیده دارد؟ مرد برخاست و گفت: اگر رأی عالی مصلحت ببیند کلمتی بشنود و در تأدیب و تعدیب من تعجیل نکند. چه اگر من ارتکاب معصیتی می‌کردم تو سه نافرمانی کردی! عمر گفت: چرا؟ گفت: برای آن که خدای تعالی می‌فرماید: «وَلَا تَجَسَّسُوا»، جستجو مکنید و تو تجسس کردی و ناجستنی جستی! دوم فرموده است: «وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا»، به خانه از در داخل شوید و به خانه ما از راه پشت بام درآمدی! سوم فرموده است: «وَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا»، هرگاه به خانه‌ای درآمدید در آن خانه سلام کنید و تو بر ما سلام نکردی! عمر گفت: تو راست گفتی و من سه خطا کردم، اگر توبه کنی تو را عفو کنم. مرد توبه کرد و شراب بریخت و عمر از او گذشت.

نقل شده است که در زمان ریاست مرحوم آقا نجفی اصفهانی، یک روز عده‌ای از همین اشخاص که نام طلبه روی خود گذاشته بودند ولی طلبه واقعی نبودند طلاب واقعی همیشه از خشونت دوری می‌گزینند - در حالی که نفس



خویش را در جایگاه ستیز با خدا قرار دهی، که تو را نه در برابر خشم او یارای برابری است و نه از بخشایش رحمتش بی نیاز باشی». سپس به نتیجه اغماض و چشم‌پوشی از خطاهای دیگران می‌پردازد و می‌فرماید: پشیمان مباش و از کیفر کردن شاد مباش و در هیچ اقدام تندی، که شاید گریز گاهی بیابی شتاب مکن و در انتهای این فراز عاقبت زشت خشونت و تندی راه انفجار جامعه بیان می‌کند.

امام زین‌العابدین (ع) نیز به این وظیفه حاکم چنین پرداخته است: «و تَكُونُ لَهُمْ كَالْوَالِدِ الرَّحِيمِ وَ تَغْفِرُ لَهُمْ جَهْلَهُمْ وَ لَا تَعَاجِلُهُمْ بِالْعُقُوبَةِ. باید حاکم مانند پدری مهربان برای مردم باشد، از نادانی آن‌ها درگذرد و در کیفر نمودن آن‌ها عجله به خرج ندهد».

علی (ع) در مورد خلیفه دوم این ایراد را بیان نموده که: «فَصَيَّرَهَا فِي حَوْزَةِ حَسَنَاءَ يَغْلُظُ كُلَّمَا وَ يَخْشَنُ مَسْئَلَهَا؛ او خلافت را در مسیر خشونت قرار داد، در فضایی که گفتگوها درشت آهنگ و برخوردها خشک و سخت بود». مسلماً مراد حضرت از برخوردهای خشونت آمیز، اجرای حدود نبوده است زیرا اجرای حدود، وظیفه حاکم است و آن حضرت نیز در دوره حکومت خود، بدان پرداخته است لذا سخن بر سر حکومت‌داری و نحوه برخورد مأموران حکومت با مردم است.

امام صادق (ع)، تفاوت حکومت علوی و اموی را در همین نکته بیان می‌کند: «فَلَا تَخْرُقُوا بِهِمْ أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ إِمَارَةَ بَنِي أُمَيَّةٍ كَانَتْ بِالسَّيْفِ وَ الْعَسْفِ وَ الْجَوْرِ وَ أَنَّ إِمَامَتَنَا بِالرِّفْقِ وَ التَّأَلُّفِ وَ الْوَقَارِ وَ التَّقِيَّةِ وَ حُسْنِ الْخِلَاطَةِ وَ الْوَرَعِ وَ الْإِحْتِهَادِ فَرَعُبُوا النَّاسَ فِي دِينِكُمْ وَ فِي مَا أَنْتُمْ فِيهِ»، به مردم فشار نیاورید آیا نمی‌دانی که حکومت داری و روش اداره امور بنی‌امیه با زور و شمشیر و فشار و ستم بود ولی حکومت داری ما با مهربانی، نرمی، متانت، نگهداری، حسن معاشرت، پاک‌دامنی و کوشش است پس کاری کنید که مردم به دین شما علاقه پیدا کنند».

موریس دوروزه سیاست را به ژانوس دوچهره اساطیری تشبیه کرده است که یک چهره نشان دهنده نظم و همگونگی و چهره دیگر نمایشگر مبارزه، پیکار، تعارض و تضاد است؛ و هرچند این دوگانگی در ماهیت قدرت نهفته است و اما با رشد فرهنگ تساهل می‌توان

در عین حال مرحوم امام در رساله عملیه آنگاه که انجام این وظیفه به اقدامات تند عملی منجر گردد فرموده‌اند: «اگر جلوگیری از منکرات و اقامه واجبات موقوف بر جرح و قتل باشد، جایز نیست مگر با اذن مجتهد جامع الشرایط و با حصول شرایط آن».

در این مسئله همان‌طور که ملاحظه شد، انجام این گونه اقدامات در دست مجتهد جامع‌الشرایط که همان حاکم است، می‌باشد و هر کسی نمی‌تواند خودسرانه اقدام کند. ادله‌ای که هرج و مرج را از جامعه نفی می‌کند و حتی حکومت‌های جور را از بی‌قانونی و هرج و مرج بهتر می‌داند: «وال ظلم غشوم خیر من فتنه تدم، حاکم ظالمی که بر مردم حکومت می‌کند از آشوب مداوم بهتر است»، گواه بر است که در نظام اسلامی اگر هر کس بخواهد خود، اقدام نماید، سنگ روی سنگ بند نمی‌شود و مفساد بیشتری از جمله از بین رفتن امنیت در جامعه، پدید می‌آورد و لذا این نکته نیز در رساله‌های عملیه قابل تأمل است که اگر امر به معروف و نهی از منکر مفسده‌ای به دنبال داشته باشد موجب سقوط تکلیف می‌شود.

حکومت و خشونت

اجرای حدود و مقررات در جامعه اسلامی نباید آن چنان خشک و خشن باشد که اگر افرادی مرتکب تخلفات به صورت اشتباهی شده باشند و یا بدون قصد از آنان عملی سرزده باشد، با آنان بدون چشم‌پوشی و اغماض برخورد گردد. در آیه شریفه ۵۸ سوره آل‌عمران پس از دستوراتی به پیامبر، یکی از وظایف آن حضرت را عفو و بخشش از مردم و حتی طلب استغفار برای آنان دانسته است: «فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ» به تعبیر علامه طباطبایی این دستور صرفاً یک دستور اخلاقی نیست بلکه بعد سیاسی دارد.

امیرالمؤمنین (ع) در نامه به مالک توصیه می‌فرماید: «فَاعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَ صَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ وَ تَرْضَى أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَ صَفْحِهِ؛ و تو باید از گذشت و چشم‌پوشی چندان بهره‌مندشان کنی که چشم‌پوشی و گذشت خدا را در مورد [خطاهای] خود چشم‌داری» و در ادامه عدم بخشش و برخورد با مردم را نوعی جنگ با خدا تلقی نمود و می‌فرماید: «و لَا تَنْصِبَنَّ نَفْسَكَ لِحَرْبِ اللَّهِ فَإِنَّهُ لَا يَدِي لَكَ بِنِقْمَتِهِ وَ لَا غَنَى بِكَ عَنْ عَفْوِهِ وَ رَحْمَتِهِ؛ هرگز مباد که



نقل شده است که در زمان ریاست مرحوم آقا نجفی اصفهانی، یک روز عده‌ای از همین اشخاص که نام طلبه روی خود گذاشته بودند ولی طلبه واقعی نبودند - طلاب واقعی همیشه از خشونت دوری می‌گزینند - در حالی که نفس می‌زدند و یک دایره و دمبک شکسته در دست داشتند به منزل مرحوم آقا نجفی آمدند، ایشان پرسید چه خبر است؟ از کجا می‌آیید؟ این‌ها چیست در دست شما؟! گفتند در مدرسه بودیم که به ما اطلاع دادند در چندین خانه آن طرف مدرسه، مجلس عروسی است و در آنجا دایره و دمبک می‌زنند. از پشت بام مدرسه از روی بام‌های خانه‌ها؛ و از این پشت‌بام به آن پشت بام رفتیم تا آن خانه رسیدیم، داخل آن خانه شدیم و مردم را زدیم و دایره و دمبک‌ها را شکستیم، یکی از آنها جلو آمد و گفت: من خودم رفتم جلو و سیلی محکمی بر صورت عروس زدم؛ مرحوم آقا نجفی گفت: حقیقتاً نهی از منکر همین است که شما کردید؟! چندین منکر به نام نهی از منکر مرتکب شدید، اولاً مجلس عروسی بود. ثانیاً شما حق تجسس نداشته‌اید. ثالثاً شما چه حق داشته‌اید از پشت بام‌های مردم بروید. رابعاً کی به شما اجازه داده بود که بروید زد و خورد کنید؟!





بُعد نظم، همگونی و هم‌نشینی را در زندگی مدنی افزایش داد و سیمای سلطه‌جویی که چهره دیگر سیاست است را کاهش داد. وظیفه مهم سیاست، سازمان دادن و اداره جامعه سیاسی و تأمین نوعی نظم اجتماعی و همگونی کلیه افراد در اجتماع در جهت مصلحت عمومی است و این امر در سایه تساهل سیاسی عینیت و فعلیت می‌یابد.

علی (ع) با خوارج که دشمنان داخلی او محسوب می‌شدند در منتهای درجه آزادی و دمکراسی رفتار می‌کرد. او خلیفه، و آن‌ها مردمش بودند و هر گونه اعمال سیاستی برایش مقدور بود اما او زندان‌شان نکرد و شلاقشان نزد و حتی سهمیه آنان را از بیت‌المال قطع نکرد و به آن‌ها همچون سایر افراد می‌نگریست.

خشونت و اجرای حدود

انسان از هنگامی که زندگی اجتماعی داشته است، برای اینکه اصطکاک بین خواسته‌های افراد به وجود نیاید که موجب اختلاف و کشمکش گردد و شیرازه اجتماع، بلکه رشته بقاء و حیات پاره و از هم گسیخته نگردد، حد و مرز و میزان و ضابطه‌ای مشخص نموده است و تجاوز از آن حدود و مقررات، مجازات‌هایی در پی خواهد داشت. اساساً نظام، امنیت و بهبود جامعه، به تشویق و پاداش نیکوکاران و تنبیه و کیفر خائنان و متخلفان از قانون نیازمند است. اسلام برای درمان جامعه، گذشته از مجازات و عقاب شدید اخروی که بازدارنده معنوی انسان از جرم می‌شود در همین دنیا نیز قوانین کیفری مقرر داشته

است تا این عده از بیم کیفر و مجازات، مرتکب جرائم و جنایات و اعمال خلاف قانون نشوند و در نتیجه، در جامعه تجاوزها ریشه کن و نظم و آرامش برقرار شود. اسلام در برابر اعمال خلاف عفت و اخلاق و تجاوز به مال و شرف مردم و سایر حقوق عمومی «حدود» و در برابر مجازات‌هایی که تعیین مقدار و خصوصیت آن‌ها بستگی به اهمیت جرم دارد و در قانون مشخص می‌شود «تعزیرات» و در برابر صدمات و لطمات بدنی که بزهدکار بر کسی وارد می‌آورد «قصاص» یا خون‌ها که مجرم در برابر جرم خود باید بپردازد «دیات»، را قرار داده است. این گونه مجازات‌ها با شدت و ضعفی که دارد در همه جوامع معمول می‌باشد. از نظر روان‌شناسی، وضع مجازات‌های شدید و سنگین موجب بیم و هراس افراد فاسد می‌گردد و جرأت و جسارتشان را در انجام کارهای خلاف از بین می‌برد. «جرمی‌بتنام» فیلسوف معروف انگلیسی می‌گوید: «قوانین کیفری بر عزم و اراده انسان تأثیر روانی به جای می‌گذارد و موجب می‌شود انسان دانسته و سنجیده در اعمال و رفتار خود گام بردارد و از پیش، پیامد آن را پیش‌بینی کند بنابراین شدت مجازات‌ها و عبرت‌انگیزی آن‌ها، اثر بازدارندگی در بر دارد».

اسلام در عین حال که مجازات‌های سنگینی را برای افراد خاطی و مجرم در نظر گرفته است اما از سویی راه‌های اثبات جرم را بسیار دشوار نموده است. در اکثر موارد داشتن دو شاهد عادل شرط می‌باشد، در

بعضی موارد تعداد شهود را به چهار نفر افزایش داده است و در صورت فقدان آن، حدود اجرا نخواهد شد و از سوی دیگر با بوجود آمدن کمترین شبهه در مورد اجرای حد، دستور برداشتن آن را داده است: «تُدْرَهُ الحُدُودُ بِالشُّبُهَاتِ». و در صورتی که حقوق الناس باشد، عفو و بخشش را توصیه نموده است.

و بالاخره یکی از شرایط اجرای حدود اینست که حاکم و قاضی مجتهد جامع‌الشرایط باشد. صاحب جواهر معتقد است: مشهور امامیه برآنند که اشخاص واجد شرایط عدالت و اجتهاد در سطح بالا؛ در حد داشتن توان استنباط فروع از منابع اولیه، می‌توانند در زمان غیبت بر مجرمین حدود شرعی را اجرا سازند.

امام خمینی در کتاب امر به معروف و نهی از منکر در تحریر الوسیله چنین نظر داده‌اند: هیچ کس نمی‌تواند متکفل امور سیاسی مانند اجرای حدود قضاوت و امور مالی نظیر گرفتن خراج و مالیات‌های شرعی گردد مگر امام معصوم و کسی که از سوی او منصوب است. سپس در مسأله دیگری این گونه می‌فرمایند: در عصر غیبت ولی امر و سلطان عصر (عج) نواب عامه آن حضرت که عبارتند از فقهای جامع‌الشرایط فتوا و قضا، قائم‌مقام او می‌باشند و تمام امور سیاسی را اجرا می‌سازند مگر جهاد ابتدایی. آیت‌الله خوئی در «در مبانی تکلمه المنهاج» قول جواز اجرای حدود را در زمان غیبت اظهر دانسته و آن را تنها برای مجتهد جامع‌الشرایط روا دانسته‌اند. ایشان برای اثبات



امام صادق (ع)، تفاوت حکومت علوی و اموی را در این نکته بیان می‌کند: «به مردم فشار نیاورید آیا نمی‌دانید که حکومت داری و روش اداره امور بنی‌امیه با زور و شمشیر و فشار و ستم بود ولی حکومت‌داری ما با مهربانی، نرمی، متانت، نگهداری، حسن معاشرت، پاک‌دامنی و کوشش است پس کاری کنید که مردم به دین شما علاقه پیدا کنند».





وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) سوره نور/ ۱۹، آنان که دوست دارند اعمال ناشایست در بین مؤمنان شیوع پیدا کرده و انتشار یابد در دنیا و آخرت عذابی بس دردناک در انتظار آنان است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید».

در عین حال اگر کسی در نزد حاکم به گناه خود اعتراف نمود البته نه با تهدید و ارعاب و امثال آن به دلیل تهذیب نفس و یا عدم اعتماد به ارتکاب مجدد و نظایر آن، و خواستار اجرای حدود گردید، دست حاکم باز است در اجرا و عدم آن، و می‌تواند وی را مورد عفو و بخشش و تخفیف در مجازات قرار دهد. در دوران خلافت(ع) زنی به آن حضرت مراجعه و اقرار به زنا نمود و از حضرت خواست او را تطهیر کند. امام پس از سؤالاتی فرمود آیا حامله ای؟ گفت: بلی. فرمود برو تا فرزندت به دنیا بیاید و پس از آن بیا. نه دستور زندان برای وی صادر شد و نه آدرس و مشخصات او را گرفتند. پس از زایمان خدمت امام رسید و دوباره اعتراف به گناه نمود و خواستار تطهیر گردید. باز امام سؤالاتی از او نمود و فرمود فرزندت



را تا دو سال شیر بده. پس از دو سال مراجعه کرد. مجدداً امام سؤالات را تکرار کردند و بعد فرمودند: فرزندت را تربیت کن تا بزرگ شود. در بین راه فردی با آن زن برخورد می‌کند و از حال او جويا می‌شود، ماجرا را تعریف می‌کند و از این که حکم اجرا نشده است ابراز ناراحتی می‌کند. آن فرد متقبل تربیت فرزند او می‌شود. لذا به خدمت حضرت می‌رسند و آمادگی او را برای تربیت فرزندش اعلام می‌نمایند. امام از این که آن فرد حاضر به این امر شده است و در نتیجه حد اجرا گردد، بسیار ناراحت می‌شود و آن فرد را مواخذه می‌کند که مگر من خود نمی‌توانستم سرپرستی برای او پیدا کنم.

۲- از آنجا که شرع مقدس اصل را بر تربیت انسان‌ها نهاده نه مجازات، شرایط سختی را برای شهود قرار داده است تا هرچه دیرتر جرمی ثابت شود و حرمت اشخاص در جامعه اسلامی محفوظ بماند. از جمله اینکه در مورد زنا، چهار شاهد عادل لازم است که در یک جلسه حاضر باشند و شهادت بدهند. حتی طبق صریح آیه: «وَالَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً» (سوره نور آیه ۴)، کسانی که نسبت زنا

قاضی؟ امام فرمود: اقامه حدود در دست کسی است که حکومت در دست اوست.

نکاتی چند در اجرای حدود:

۱- گناه و خلاف علنی صورت گرفته باشد که افراد عادی ناظر آن بوده، تا بتوانند در دادگاه شهادت دهند. بنابراین اگر گناه به طور مخفی انجام پذیرد گرچه به حال مجرم، مضر خواهد بود ولی حاکم اسلامی نسبت به آن وظیفه‌ای ندارد. اسلام احتمال گناه را در زندگی انسان‌ها پذیرفته و لذا باب توبه را با عناوینی از قبیل: «ان الله يحب التوابين»، خدا توبه کنندگان را دوست دارد؛ باز گذاشته و یا خود را «غفار» بخشنده و «تواب» یعنی توبه پذیر، معرفی نموده است. برخلاف مسیحیت که یکی از راه‌های آموزش را اقرار و اعتراف می‌داند، در اسلام افزون بر اینکه نیازی به اقرار و اعتراف نیست و فرد گناهکار می‌تواند مستقیماً از پیشگاه الهی عذر بخواند و در صدد جبران آن عمل درآید. در مواردی اساساً بازگو کردن حتی نسبت به عمل خلاف دیگران، خود جرمی است که عذاب دنیوی و اخروی در پی خواهد داشت. خداوند می‌فرماید: (إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

نظریه خود می‌فرمایند: از برخی روایات به دست می‌آید که اقامه حد شرعی برای هر کس جایز نیست از جمله روایت صحیح «داود بن فرقد» است که می‌گوید: از امام صادق(ع) شنیدم که می‌فرمود: اصحاب پیامبر به سعد بن عباده گفتند: اگر تو مردی را در حال زنا می‌دیدی با او چه می‌کردی، گفت با شمشیر او را می‌کشم. امام فرمود: پس پیغمبر خدا رسید و فرمود: سعد چه می‌گویی؟! با چهار شاهد چه می‌کنی؟! سعد پاسخ داد که: ای پیامبر خدا آیا بعد از اینکه با دو چشم خود دیدم و خدا هم می‌داند او چه کرده است؟ فرمود: آری! سوگند به خدا، بعد از اینکه خودت با دو چشمانت دیدی و خدا نیز نسبت به آن عمل آگاه بود، باز هم شاهد احتیاج داری. خداوند برای هر چیزی حدی و برای هر کسی که از آن حدود تجاوز کند، نیز حدی قرار داده است.

پس باید توجه داشت، قدر متقین باید در نظر گرفته شود و آن نیز به دست کسی است که امور به او محول شده و او «حاکم شرع» است. از جمله مؤیدات این مطلب روایت «حفص بن غیاث» است که می‌گوید: از امام صادق(ع) سؤال کردم چه کسی حدود را اجرا می‌کند، سلطان یا

«فَإِنْ اعْتَرَفْتُمْ فَلَمْ يُقَاتِلْكُمْ وَالْقَوْمَ إِلَيْكُمْ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا» النساء/۹۰، پس اگر کناره‌گیری کردند و با شما پیکار نمودند و خواستار صلح بودند خداوند به شما اجازه تعرض به آنان را نداده است.

اما از آنجا که دشمن دست به جنگ می‌زند و مسلمانان را به خاک و خون می‌کشد دفاع که از فطرت انسانی سرچشمه می‌گیرد وظیفه بر دوش انسان می‌گذارد تا از خود و دین و آیین خود دفاع کند و این یک استثنا است. بر این اساس آیات قتال در قرآن جهاد را مرتب بر برخورد و نبرد طرف مقابل قرار داده است: «وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً» (التوبه/۳۶)، با مشرکان بجنگید همان‌گونه که با شما می‌جنگند.



«فَإِنْ قَاتَلْتُمُوهُمْ فَاقْتُلُوهُمْ» (البقره/۱۹۱)، پس اگر با شما جنگید با آن بجنگید.

«وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (البقره/۱۹۱)، بجنگید در راه خدا با کسانی که با شما می‌جنگند ولی تجاوز نکنید که خداوند متجاوزین را دوست ندارد.

«وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ» (البقره/۱۹۳)، با ایشان بجنگید تا فتنه از بین برود.

همان‌گونه که ملاحظه شد آغازگر جنگ در این آیات، مشرکین هستند. مورخین یک یک غزوه‌ها و سریرهای پیامبر را بررسی نموده‌اند و حالت دفاعی آن را توضیح داده‌اند در عین حال چون اصل بر جهاد نیست و هدف ساختن انسان‌هاست، به شدت از یک سلسله امور که با اسلام سازگار نیست احتراز شده است. از جمله این که احتمال پیوند دوستی را حتی نسبت به مخالفین به طور کلی مردود ندانسته و می‌فرماید: «عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (الممتحنه/۷) (شاید میان شما و کسانی که آنان را دشمن دانسته‌اید، پیوند دوستی برقرار کند خداوند توانا و خداوند آموزنده و مهربان است).

لذا پیامبر توصیه‌هایی برای اینکه راه را برای صلح و آشتی مساعد کند به مسلمانان داشته‌اند مثلاً قبل از هر چیز مسلمانان از پیامبر گرمی این ندای عطوفت آفرین را شنیده‌اند که می‌فرمود: «استوصوا بالأسارى خیراً»؛ درباره اسیران به خیر

است معلوم می‌گردد که این حکم، یک حکم فطری و عقلایی است و هرگز خشونت در آن راه ندارد. از ابتدای بعثت پیامبر (ص) با این که به شدت مورد هجوم قریش قرار گرفت؛ حتی در اولین سال‌ها دو تن از صحابه یعنی سمیه و یاسر را شهید کردند و چندین سال پیامبر را با سخت‌ترین شرایط به شعب ابی‌طالب تبعید نمودند و به اذیت آزار و شکنجه مسلمانان مشغول شدند. شکنجه‌های که عمار، بلال، ابوذر و... در راه اسلام دیدند و آن‌چنان امر را بر مسلمانان تنگ گرفتند که پیامبر (ص) دستور هجرت مسلمانان به حبشه را داد و پس از مدتی هم به دلیل توطئه‌ای که دشمنان علیه جان رسول خدا کردند، آن حضرت مجبور به ترک وطن و هجرت به مدینه شد. در طول این ۱۳ سال پیامبر دستور جهاد نداد و هیچ‌گونه مقابله به مثلی هم ننمود اما از هنگامی که پیامبر وارد مدینه شد و حکومت تشکیل داد و اسلام قدرت گرفت به دفاع از خود پرداختند. آیات قرآن صریحاً بیان می‌کند که اصل اولی در اسلام بر صلح و آرامش است. مثل آیات:

«وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلَامِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» (الانفال/۶۱)، و اگر آنان درخواست صلح کنند با آن‌ها مصالحه کند و بر خداوند توکل نما. «فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ» (محمد/۳۵)، سست نشوید و به صلح دعوت کنید. شما برتر هستید.

محصنه می‌دهند و چهار شاهد اقامه نمی‌کنند، به هر کدام ۸۰ ضربه تازیانه بزنید و در ادامه می‌فرماید: «وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»، هرگز شهادت آنان را نپذیرید و آنان فاسقند.

۳- اگر گناه و معصیت پوشیده باشد و یا یهودی که شارع برای اثبات جرم تعیین نموده، وجود ندارد، اجازه تجسس و کنجکاوی برای پیدا کردن آن جرم مگر به امینت جامعه برگرود داده نشده است. قرآن در سوره حجرات آیه ۱۲، این عمل را منع کرده است. توضیح بیشتر در این باره در بحث امر به معروف و نهی از منکر آمده است.

بنابر این، اگر خداوند می‌فرماید: در اجرای حدود دلسوزی و ترحم نکنید: «وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» (نور/آیه ۲)، در صورتی است که همه شرایط فوق رعایت شده باشد آری در آن صورت اگر مجازات صورت نگیرد موجب جرأت افراد ضعیف النفس و جریحه‌دار شدن وجدان عمومی جامعه و ضایع شدن حقوق دیگران و... می‌شود و فساد و انحطاط جامعه را فرا می‌گیرد.

جهاد و خشونت

یکی از مواردی که شائبه خشونت دارد، جهاد است اما با توجه به روند شکل‌گیری این حکم و مقرراتی که شارع برای آن قرار داده



و نیکی سفارش کنید. و یا آنجا که مشاهده فرمود یکی از اصحاب بر خلاف عواطف انسانی با اسیری برخورد نموده، او را مورد سرزنش قرار داد. نقل شده است پیامبر در جنگ خیبر بلال را به خاطر کار دور از عاطفه انسانی که مرتکب شده بود توبیخ کرد. زیرا در این نبرد «حی بن اخطب» کشته شد و دختر او صفیه به اسارت سپاه اسلام درآمد وقتی بنا شد که اسیران جنگی به پشت جبهه منتقل شوند بلال که صفیه را اسیر کرده بود او را با زن دیگری از یهود از کنار کشته پدر عبور داد بدیهی است این عمل چه اثر ناگواری در وضع روحی صفیه می‌گذارد. وقتی او را به حضور پیامبر آوردند و او از کار بلال مطلع گردید نهیبی بر او زد و گفت: آیا عطوفت و مهر انسانی از دل تو کنده شده است که دوزن را از کنار کشتگان آن‌ها عبور می‌دهید؟! آنگاه برخاسته صفیه را در عقب خیمه خود جای داد و ردایی که بر تن داشت بر سر او افکند تا قدری احساس آرامش و ایمنی کند.

پیامبر(ص) هرگاه بر دشمنی فائق می‌آمد، بنا را بر انتقام‌گیری نمی‌گذاشت بلکه عفو را سرلوحه کار خود قرار می‌داد. با اینکه بیشترین ضربات را در دوره رسالت از قریش خورده بود و یاران او زیر شکنجه‌های دژخیمان قریش جان سپرده بودند با این وجود در فتح مکه آنگاه که فرمانده سپاه به نام سعد بن عباده در هنگام ورود به مکه این شعار را سر داد که «الیوم یوم الملحمة، الیوم تسحتل الحرمه الیوم اذل الله قریشا؛ امروز روز نبرد در پیکار با قریش است امروز روز اسارت زنان است و امروز روز ذلت و خواری قریش است»؛ پیامبر پس از اطلاع از این ماجرا فوراً سعد را از فرماندهی عزل و پرچم را به دست فرزندش قیس بن سعد داد و امر فرمود: که شعار این چنین باشد «الیوم یوم المرحمة الیوم اعز الله قریشا؛ امروز روز رحمت است روزی است که خدا قریش را عزیز کرده است».

ترور

ترور و غافلگیرانه کسی را کشتن، ممکن است توسط اشخاص خودسر در جامعه رخ دهد. این عمل به هر انگیزه صورت پذیرد مسلماً مصداق آیه محاربه خواهد بود در این آیه می‌خوانیم: «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا... (المائدة/۳۳)، کیفر کسانی که با خدا و

پیامبر او به ستیز برخیزند و در زمین فتنه و فساد بر پا کنند کشته شدن است یا به دار مجازات آویخته شوند و یا... این آیه بر قطاع الطریق و کسانی که اسلحه می‌کشند و در جامعه ناامنی ایجاد می‌کنند تطبیق داده شده است.

محاربه در آیه به معنای جنگ اصطلاحی نیست و نباید تصور شود که آیه محاربه درباره میدان جنگ بحث می‌کند. کلمه «یحاربون» با «یقاتلون» مرادف نیست. هرچه امنیت جامعه را به خطر اندازد از نظر اسلام مردود است. کمترین توجیه هر حکومت فاجری همین است که بتواند امنیت جامعه را تأمین کند چه رسد به حکومت عدل. علی(ع) آنجا که امنیت مرزهای کشورش توسط عوامل جنایت‌کار معاویه به خطر می‌افتد و خلخالی از پای یک زن یهودی به ناحق بیرون کشیده می‌شود می‌فرماید: «فَلَوْ أَنَّ أُمَّراً مُسْلِماً مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسْفَافاً مَا كَانَ بِهِ مَلُوماً بَلْ كَانَ بِهِ عِنْدِي جَدِيراً. کسی از این غصه بمیرد که چنین ظلمی شده او را ملامت و سرزنش نمی‌کنم بلکه مورد ستایش و تقدیر است».

اما در باره ترور به دو صورت ممکن می‌توان اشاره است:

۱- اینکه فردی در دادگاه صالح محکوم قطعی شده اما فراری است. در این صورت حکومت می‌تواند مامورانی را در پی اجرای این حکم به مخفی‌گاه‌های او اعزام کند تا او را در هر جا یافتند، به جزای اعمالش برسانند. این مورد، همانند اجرای حدود که قبلاً به آن اشاره شد می‌باشد و بعید است بتوان آن را ترور دانست.

۲- مورد دیگر این‌که بدون حکم قاضی و محاکمه علنی اقدام به ترور نمایند. اسلام به شدت با این گونه اقدامات مخالفت کرده است. از امام صادق نقل شده است که کسی به امام علی(ع) ناسزا می‌گفت و توهین‌ها را او می‌داشت. به امام عرض شد: اجازه می‌دهید که این شخص را ترور کنیم؟ فرمود: خیر، خداوند این فرد را جزا می‌دهد. مگر نمی‌دانی که پیامبر(ص) فرمود: «الایمان قید الفتک، یعنی ایمان مانع ترور است». و در ماجرای ملاقات ابن‌زیاد از هانی بن عروه که هانی نقشه ترور ابن‌زیاد را کشیده بود مسلم بن عقیل حاضر به ترور نشد و علت آن را شنیدن همین حدیث از پیامبر(ص) اعلام نمود.



شهید مطهری نتیجه خشونت را به نفع مادگیری می‌داند: «مذهب می‌بایست دلیل هدایت و پیام آور محبت باشد، در اروپا به این صورت درآمد که مشاهده می‌کنیم. تصور هرکسی از دین و خداوند و مذهب، خشونت بود و اختناق و استبداد، بدیهی است که عکس‌العمل مردم در مقابل چنین روشی جز نفی مذهب از اساس و نفی آن چیزی که پایه اولی مذهب است؛ یعنی خدا، نمی‌توانست باشد. هر وقت و هر زمان پیشوایان مذهبی مردم، که مردم در هر حال آنها را نماینده واقعی مذهب تصور می‌کند، پوست پلنگ می‌پوشند و دندان ببر نشان می‌دهند و متوسل به تکفیر و تفسیق می‌شوند - مخصوصاً هنگامی که اغراض خصوصی به این صورت در می‌آید - بزرگترین ضربه بر پیکر دین و مذهب به سود مادگیری وارد می‌شود».





خسونت و آزارهای شاهانه!

اشاره و اعتذار؛

آزار و خسونت‌های انجام شده توسط پادشاهان و حاکمان در طول تاریخ بیشتر شامل چند گروه از انسان‌ها می‌شده است: آنانی که جرایمی مرتکب می‌شده و می‌بایست به مجازات برسند؛ گروه دوم مخالفین سیاسی، رقبا و گاه دشمنان بیرونی؛ گروه دیگر از متهمان برای اعتراف گرفتن؛ و در نهایت مخالفین مذهبی و عقیدتی. سعیت انجام شده در این نوع خسونت‌ها و آزارهای جسمی قابل توصیف نیست. با ورود بشر به دنیایی که منادی رعایت حقوق بشر است و به تناسب جرم با مجازات می‌اندیشد، این گونه خسونت‌ها نه به پایان بلکه رو به افول می‌نماید. گرچه در هزاره سوم و به ویژه چند صد سال اخیر - که میثاق‌های بین المللی برای رعایت حقوق بشر به امضای ملل رسیده است - با این حال در میان دژخیمان از امرا و حاکمان قرن بیستم و همچنین خسونت طلبان نیز مواردی از این گونه اعمال غیر انسانی دیده می‌شود. از برخی ارباب کلیسا در دوران انگیزاسیون که بگذریم؛ از برخی حکام جور در سرزمین‌های اسلامی مانند حجاج بن یوسف سفی که بگذریم؛ از نرون وهیتلر که بگذریم؛ ... در دنیای امروز از شکنجه‌های شاهانه صدام حسین نسبت به مردمش نمی‌توان گذشت و از گروه النصره در سوریه که ... کشته شدگان را به دندان می‌کشد و در کره شمالی شوهر عمه به همراه تعدادی دیگر طعمه سگ‌های گرسنه می‌شود! راستی ما در چه دنیایی زندگی می‌نیم؟! ...

اما یک عذرخواهی به خوانندگان صفیر بدهکاریم و آن این که درج بدون سانسور برخی از این گونه خسونت‌ها و آزارها ممکن خاطر آنان را آزرده کند ولی با توجه به موضوع این شماره صفیر و برای عبرت آموزی از گذشته و حال بشر بر آن شدیم که در کنار مطالب اندیشه‌ای، تنها نمونه‌های مختصری را درج نماییم. باشد تا عبرتی آموزیم/سردبیر.

زبان بریدن و پا سوراخ کردن آن

آزار و شکنجه‌ای که به نام زبان بریدن است آنقدر رایج بوده است که حتی در امثال و فولکلور مردم هنوز بکار برده می‌شود مانند زبانش را ببر زبان بریده باشد و یا در مقام تهدید می‌گویند زبانت را از حلقومت در می‌آورم و غیر آن. همچنین در ادب فارسی نیز به کار برده شده است مانند: «زبان بریده بکنجی نشسته صم و بکم»، (سعدی)، و یا: «زبانی که باشد بریده ز جای»، (اسدی طوسی).

به هر حال این شکنجه یکی از شکنجه‌های بسیار دردناک و وحشت انگیز است که به کار برده می‌شد و اغلب برای کسانی که کار گرفته می‌شده است که قصد داشتند آنان برای همیشه ساکت بمانند و نتوانند بیان مطلب و یا حرفی بزنند. گاهی این شکنجه همراه با گوش و دماغ بریدن و زمانی با کور کردن همراه بوده است، طریقه زبان بریدن به سه نوع بوده است:

الف - زبان را از میان دهان با فشار بیرون آورده و از انتهای عضله که به کف دهان پیوسته است می‌بریدند که در این حال عسرالبلع اگر چه پدیدار می‌شود ولی با نیمه آن می‌توان عمل بلع را انجام داد، اگر چه به سختی ولی حرف زدن به طور کلی از بین می‌رود و فقط مورد شکنجه می‌تواند صداهایی را بیرون دهد.

ب - نوع دوم آن بود که زبان را به وسیله نوک خنجر از انتهای حلق جدا کرده و بیرون می‌آوردند و در این حال کسی که مورد شکنجه قرار گرفته بوده است اگر در اثر خون ریزی نمی‌مرد، به علت عسرالبلع و فشار شدید بر گلو و گاهی معدوم شدن زبان کوچک دچار رنج فراوان می‌شده است و اغلب با خفگی و یا آدم حاد ریه در می‌گذشته است. (به علت دخول اشیاء خارجی در نای).

ج - نوع سوم آن بوده که زبان را از پشت سر به در می‌آوردند. طریقه عمل چنین بوده که گردن را سوراخ کرده و زبان را از آنجا بیرون می‌کشیدند. بالطبع این کار موجب مرگ می‌شده است.

بریدن پاشنه و اعصاب ماهیچه پا

بریدن پاشنه و یا اعصاب پا از پشت زانو و جلوی آن (زیر استخوان کشکک) و عصب آشیل (تاندن آشیل) از انواع شکنجه‌هایی بوده است که متهم و یا مجرم را برای همیشه از راه رفتن محروم می‌کرده است کف پا و یا ساق بر حسب مورد باری بر تن متهم بوده است زیرا این قسمت که تاندن آن بریده شده بود به صورت زائده‌ای در می‌آمده است علت جنایت و شقاوت آن بوده است که متهمان را از حرکت بازدارند. گاهی به علت قطع این تاندن و زخم‌های وارده به آن شکنجه‌دیدگان مبتلا به گانگرن می‌شدند که موجب مرگ می‌گردیده است. بیشتر برای اسرانی که قادر به راه رفتن نبوده‌اند و یا اینکه ارزش بردگی را نداشته‌اند این کار را انجام می‌گرفته است.

لب بریدن

لب بریدن برای کسانی که کار می‌رفته که سخنانی درشت در حضور قاهرین و سلاطین و حکام می‌زده‌اند. گاهی لب را دوخته و زبان آنها را می‌بریدند. این شکنجه را در مورد زنان به تنهایی و در مورد مردان همراه با سایر شکنجه‌ها انجام می‌دادند.

شیوه کار بدین طریقی بوده است که لب بالا را تا زیر بینی از دو گوشه انتهای لب‌ها می‌بریدند و از لب پایین فقط جلوی آن را می‌بریدند که دندان‌ها نمایان و صورت زشت می‌گردید. لب دوختن و بریدن از شکنجه‌های رایج است و نمونه‌های بسیاری در تاریخ یافت می‌گردد.

دهان و بینی و دندان را شکستن

این شکنجه اغلب در حضور سلاطین و حکام و ستم‌کاران انجام می‌گرفته است و بیشتر در مواقعی که محاکمه‌کننده و یا شاه در حال خشم و قهر بوده است به دستور او دژخیمان و سربازان بر متهم حمله آورده و صورت شخص را با مشت و یا اجسام سنگینی خرد می‌کردند گاهی در شکستن بینی و دندان ختم شده و گاهی نیز این قدر این ضربات سنگین بوده است که صورت متهم خرد شده و مجرم در می‌گذشته است. آن قدر این کار تکرار شده است که حدی بر آن نمی‌توان تصور کرد.



نُه مرگ

نُه مرگ مجازاتی است که درباره مسیحیان و یا متدینین به مذاهب دیگر غیر زردشتی اعمال می گردیده است. کریستن سن آن را دهشتناکترین شکنجه‌ها می‌نامد. این شکنجه را برای یک نفر مسیحی به نام پی تیون انجام دادند. البته این مجازات برای دیگران نیز جاری می‌شد است ولی در تاریخ قدیم تا آنجا که اطلاع داریم درباره دو نفر انجام شده است. طریقه مجازات به شرح ذیل بوده است:

- ۱- اول انگشت‌های دست را قطع می‌کردند.
 - ۲- در مرحله دوم، انگشت‌های پا را قطع می‌کردند.
 - ۳- سومین بار دست‌ها را تا مچ قطع می‌کردند.
 - ۴- چهارمین دفعه پاها را تا کعب می‌بریدند.
 - ۵- دفعه پنجم دست‌ها را تا آرنج می‌بریدند.
 - ۶- ششمین وهله پاها را تا زانو قطع می‌کردند.
 - ۷- هفتمین بار گوش‌ها را قطع می‌کردند.
 - ۸- در دفعه هشتم بینی بریده می‌شده است.
 - ۹- در وهله آخر و نهمین مرحله، سر از گردن جدا می‌شده است. و مرگ روی می‌داده است.
- این شکنجه مدت‌ها طول می‌کشید و گاهی

چند روز تمام این عمل قطع کردن و زجر دادن به طول می‌انجامید.

نابینا کردن (کور کردن و چشم درآوردن)

این نوع شکنجه و آزار بسیار متداول بوده است و هزاران مورد در تاریخ ذکر گردیده که جهان را بر افراد چه بی‌گناه، و یا گناهکار تاریک کرده‌اند. این کار به دو طریق انجام می‌گرفته، یا چشم را درآورده و یا آن را کور می‌کردند. چشم درآوردن به وسیله یک آلت نوک تیز از قبیل خنجر و شمشیر و یا کاردهایی دسته کوتاه انجام می‌گرفته است، بدین طریق که متهم را به دو زانو نشانده و پس از بستن دست و پای او، جلاذ سر متهم را به عقب کرده و زانوی خویش را زیر چانه قرار داده و آنگاه نوک خنجر و یا کارد را به درون چشم فرو برده و آن را به طرف انتهای بینی فشار می‌داد، و چشم را بیرون می‌آورده و اغلب این عمل با بریدن پلک‌ها و بینی و جراحی صورت همراه بوده است. بهترین جلاذان بدون مجروح کردن چشم را از حدقه خارج می‌ساختند. در مورد کور کردن عمل به چند نوع بوده است گاهی با روغن بسیار داغ جوشان که در چشم می‌ریختند متهم را کور می‌کردند. و گاهی

فرزند کشی:

این یکی از وحشیانه‌ترین کشتارها است که مع الاسف در تاریخ نظایر زیادی دارد و صاحبان قدرت و شاهان و امراء و حکام اغلب فرزندان خود را کشته‌اند تا رقیبی برای خود نداشته باشند و این عمل آن قدر تکرار شده است که قبح کار از بین رفته است. سلاطین بسیاری را می‌یابیم که فرزندان خویش را به دست خود کشته‌اند. تا اینکه این فرزندان برای آنان رقیب نگردند و یا اینکه به خاطر توطئه‌هایی که این فرزندان علیه پدران کرده‌اند کشته شده‌اند.





برای جلوگیری از خون ریزی شدید و مرگ آنها فلزی داغ کرده را بر جای آن می نهادند. گاهی اینکار را نکرده و زنان در اثر خون ریزی شدید می مردند.

بریدن شرم از ترس اتهام

این شکنجه که از ترس اتهام انجام گرفته چند نمونه‌ای در تاریخ دارد. گاهی به دست خود شخص و گاهی نیز توسط دژخیمان و جلادان انجام می گرفته است. بیشتر این کار در مورد کسانی انجام می شده است که به حریم حرم و یا زنان قاهرین، سلاطین و امراء تجاوز می کردند. آورده اند: موبد موبدان دست زن(زن اردشیر و پاپکان را که از خانواده اشکانیان بود) بگرفت و بیرون آمد و زن گفت که امروز هفت ماه است که آبستم موبد از ترس آنکه مبادا بر او تهمتی زند همان روز شرم خود ببرید و در حقه ای زرین نهاد و به نزد اردشیر آورد که فرمان ده این حقه سر بمهر را گنجور تو نگهدارد.

اخته کردن

اخته کردن اسرا برای اینکه آنها را در حرم‌سرای خویش به کار بگمارند عملی بسیار

با میله نازکی که به درون چشم فرو می بردند. گاهی میله نازکی را داغ کرده و به درون چشم مانند میل سرمه می کشیدند.

گاهی چشم کسانی که میل در چشم آنها کشیده شده بود و یا به وسیله روغن کور شده بود، به مرور زمان بهتر شده و مختصری دیدی پیدا می کرد. ولی بیشتر اوقات واقعاً کور می شدند. اغلب این شکنجه با شکنجه‌های دیگر توأم انجام می گرفته است. ویل دورانت می نویسد: چشم کندن یکی از مجازات‌های رایج زمان هخامنشی بوده است. اوستا نیز همین نظر را تایید می کند.

پستان بریدن

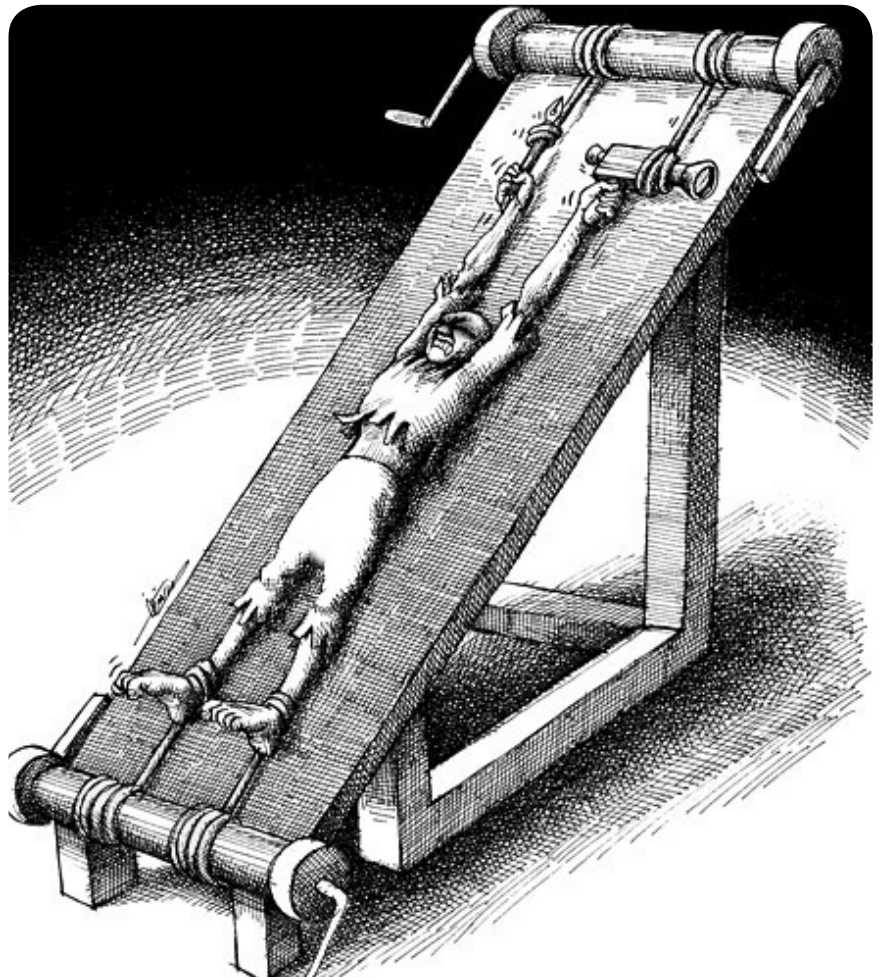
این جنایت و شکنجه یکی از شدیدترین و وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها است که نسبت به زنان انجام گرفته است و صدها بار در تاریخ تکرار شده است و قصد از آن این بود که زنان نتوانند اطفال به دنیا آمده را شیر دهند و نیروی یک ملت به این وسیله تحلیل رود.

این کار پس از تجاوز و غارت انجام می گرفته و پستان زنان را با شمشیر و یا قمه قطع کرده و



شکنجه خانواده‌ها:

متهمانی که متواری و یا پنهان می شدند خانواده آنها اغلب دستگیر و برای به دست آوردن متهم اصلی شکنجه می شدند. در اکثر اوقات این کار موجب به دست آمدن متهم اصلی و گاهی نیز موجب افزایش تلف شدن اعضای خانواده مجرم می شده است. این شکنجه‌ها بسیار وحشیانه بوده است و دهشتی در خانواده و یا خود متهم ایجاد می کرده است.





تعدادی از سلاطین و حکام مادران خود را کشته‌اند تا بتوانند از نفوذ ایشان رهایی یابند و یا اینکه برای راضی نمودن امرا و بزرگان که با مادر شخص مخالفت می‌کرده‌اند بدین عمل مبادرت کرده‌اند. کشتن مادر و یا زن پدر و یا سایر وابستگان به خانواده مادری در هر عصری نمونه‌هایی دارد. ولی نمونه‌های مادرکشی در تاریخ ایران شاید زیاد باشد که موارد آن تا صدر اسلام ذکر می‌گردد. برخی از این قتل‌ها در محدوده خاک ایران و برخی دیگر در سایر نقاط که وابستگی کامل به ایران داشته‌اند اتفاق افتاده است.

قتل عام رجال و بزرگان

گاهی حکام و سلاطین برای حفظ قدرت مطلقه خویش رجال و امرای دور و نزدیک را می‌کشتند این کار به نظر آنها طبیعی بوده است و گاهی دسته‌جمعی آنها را کشته و آن‌قدر در این کار زیاده روی می‌کردند که موجب حیرت می‌شده است و از این جهت در تاریخ ضبط شده است. این عمل بیشتر به خاطر آن بوده است که دسته‌ای از امراء و درباریان از یکی دیگر از اعضای خانواده حمایت می‌کردند. به همین دلیل شاه و یا امیر تازه به دوران رسیده پس از مدت زمانی که قدرت خود را تثبیت می‌کرده است دست به قتل این گروه می‌زده است گاهی نیز کمک کنندگان و یاری‌دهندگان خود را چنین پاداش می‌دادند. سنت ساسانیان چنین بوده است که مدعیان سلطنت و طرفداران آنها را که از رجال بودند، می‌کشتند.

کشتن و خوراندن گوشت مقتول به نزدیکانش

این کار از شدت کینه سرچشمه گرفته. داستان‌ها ریپاک و آژدی دهاک را قبل ذکر کرده‌ایم که برای کینه‌توزی و انتقام آسیتاک چنین کرد و گوشت فرزندها ریپاک را به او خوراند. و اعتقاد بر این بوده است که خوردن گوشت نزدیکان موجب مرگ یا جنون خواهد شد. به همین دلیل هم افرادی از دشمن را به دست آورده و کشته و گوشت او را بخورد دوستانش می‌دادند. که با یک تیر دو نشان زند هم از شر دشمن راحت شده و هم دوستان او را دیوانه و یا بیمار کرده‌اند.

بردار نمودن

بردار کشیدن خود نوعی شکنجه و آزار است که بر محکوم وارد می‌شده است. این آزار همراه با سنگسار کردن مرده یا زنده کاری است که اشقیاء

رایج بوده است و این کار نه تنها در مورد اسرا انجام می‌گرفته بلکه جوانان خوش قیافه را نیز به این شکنجه مبتلا می‌کردند. گاهی نیز برای انتقام‌جویی این آزار به کار می‌رفته است. به هر حال این شکنجه در زمان‌های متاخر در مورد سیاهان به کار برده شده است هنوز افراد کهن سال را در این کشور می‌توان یافت که اخته شده بودند. و برخی از آنها نیز بسیار مشهور بودند. ویل دورانت می‌نویسد که در زمان اردشیر هیچگونه رحم و شفقتی وجود نداشت و پسران اهالی شهرهای مفتوحه را اخته می‌کردند.

پوست کندن

این نوع آزار و شکنجه فردی انجام می‌شده است و در تاریخ کمتر به آن برخورده‌ایم که گروهی را پوست کنده باشند. و بیشتر برای انتقام جویی و یا اینکه مورد عبرت قرار دادن مجرمین و یا بی‌گناهان برای ارعاب مردم بوده است. بیشتر افرادی که به این مجازات رسیده‌اند افراد روشن‌بین و یا صاحب منصبان بودند که به علت مخالفت‌های فردی و یا اجتماعی دچار چنین شکنجه‌ای شده بودند. با این شکنجه یا فرد را کشته و پوست او را به دست می‌آورند یا اینکه زنده زنده او را پوست می‌کنند، به هر حال این طریقه دوم بسیار دردناک و سخت بوده است. و مانند گوسفند شکافی در پوست ایجاد و آنگاه با دمیدن باعث جدا شدن پوست از گوشت شده و پوست را درمی‌آوردند مجرم و یا شکنجه دیده به علت تبخیر آب بدن (اگر زنده مانده بود) درمی‌گذشت و این سخت دردناک بود.

فرزند کشی

این یکی از وحشیانه‌ترین کشتارها است که مع الاسف در تاریخ نظایر زیادی دارد و صاحبان قدرت و شاهان و امراء و حکام اغلب فرزندان خود را کشته‌اند تا رقیبی برای خود نداشته باشند و این عمل آن‌قدر تکرار شده است که قبح کار از بین رفته است. سلاطین بسیاری را می‌یابیم که فرزندان خویش را به دست خود کشته‌اند. تا اینکه این فرزندان برای آنان رقیب نگردند و یا اینکه به خاطر توطئه‌هایی که این فرزندان علیه پدران کرده‌اند کشته شده‌اند.

مادر کشی

مادر کشی در تاریخ نمونه‌های بسیار دارد. و



قتل عام رجال و بزرگان:

گاهی حکام و سلاطین برای حفظ قدرت مطلقه خویش رجال و امرای دور و نزدیک را می‌کشتند این کار به نظر آنها طبیعی بوده است و گاهی دسته‌جمعی آنها را کشته و آن‌قدر در این کار زیاده روی می‌کردند که موجب حیرت می‌شده است و از این جهت در تاریخ ضبط شده است. این عمل بیشتر به خاطر آن بوده است که دسته‌ای از امراء و درباریان از یکی دیگر از اعضای خانواده حمایت می‌کردند. به همین دلیل شاه و یا امیر تازه به دوران رسیده پس از مدت زمانی که قدرت خود را تثبیت می‌کرده است دست به قتل این گروه می‌زده است گاهی نیز کمک کنندگان و یاری‌دهندگان خود را چنین پاداش می‌دادند. سنت ساسانیان چنین بوده است که مدعیان سلطنت و طرفداران آنها را که از رجال بودند، می‌کشتند.





را به آن بسته و رها می‌کردند و بالطبع مجرم دو پاره می‌شد.

شکنجه موش گرسنه و محبوس

این کار یکی از وحشتناک‌ترین شکنجه‌هایی است که در تاریخ ذکر گردیده، انسان را محروم از همه چیز و بدون قدرت دفاعی در برابر حیوانات موذی رها می‌کردند تا به تدریج توسط آنها خورده شوند. روش کار بدین صورت بوده که به بدن متهم یا مجرم روغن می‌مالیدند دست و پایش را می‌بستند درون سیاه چال مرطوب و متعفن می‌انداختند و در کنارش تعدادی موش گرسنه رها می‌کردند. موش‌ها به هوای بوی روغن، بدنش را گاز گرفته و طبیعتاً وقتی ذائقه آنها با طعم خون آشنا می‌شد به سرعت گوشت بدن او را کنده و می‌خوردند. اغلب این محبوسین مدت‌های طولانی زجر را تحمل کرده و پس از زمان درازی می‌مردند. هر چه تعداد موش‌ها بیشتر می‌بود شکنجه شدیدتر ولی محکوم زودتر درمی‌گذشت. در زمان شاهپور و یزدگرد دوم مسیحیان را به جرم داشتن عقیده مذهبی به این شکل شکنجه می‌کردند.

به دم ستوران بستن

کشتاری که به وسیله دم ستور بستن انجام شده در افسانه‌های ایران زیاد از آن نام برده شده است. که نهایت نفرت و کینه را نسبت به مجرم و یا متهم نشان می‌دهد. این کشتار و شکنجه چنان

نسبت به انسان کرده‌اند. این کینه و نفرت که درون حکام نسبت به مردم در جوشش و تلاطم است با این کار گاهی خاموش شده و زمان دیگر شعله ور می‌شده است. آزاری بدین سان در مورد مذهبیون و افرادی که مورد نفرت حکام بوده اند انجام گرفته است. نمونه آن در تاریخ اسلام بردار کردن حسنگ وزیر (در تاریخ بیهقی) و هم چنین منصور حلاج و صدها نفر دیگر است که انجام شده اما در تاریخ قبل از اسلام درباره عیسویان و یا صاحبان عقیده دیگر اجرا شده است.

دو پاره کردن به وسیله ی درخت

این نوع شکنجه در داستان‌ها زیاد آمده است و شکنجه‌ای بس دردناک بوده است و مرگ را سریعاً پیش نمی‌آورده بلکه درد شدیدی بر متهم و یا مجرم بیچاره وارد می‌ساخته است. این شکنجه از وحشیانه‌ترین انواع شکنجه بشمار می‌رود. (جالب توجه این است که در امریکای متمدن !! هم تا چند سال قبل این کار را برای گاو دزدان می‌کردند. و به خصوص برای سرخ‌پوستان و گاو دزد سرخ پوست) این نوع شکنجه را پلوتارخ به اسکندر نسبت می‌هد که انجام داد و کشنده داریوش را به این طریق مجازات کرد البته موضوع کشنده نبوده است بلکه اموال داریوش را که بسوس غارت کرده بود می‌خواست به دست آورد. به هر حال این شکنجه این-گونه بوده است که دو درخت و گاهی چهار درخت را با فشار بهم نزدیک کرده و متهم



زنده به گور کردن:

این عمل و شکنجه در مواردی خاص به کار برده می‌شده است که آن هم برای اینکه عقیده و یا کار متهم به طور کلی مدفون در خاک گردد و زنده نشود. این کار گاهی برای سپاس نسبت به خداوند زمین (طبق عقیده یونانیان و مصریان) و گاهی برای انتقام جویی بکار می‌رفته است. متهم و یا قربانی را درون گودالی قرار داده و آن قدر خاک به روی او می‌ریختند تا به طور کلی دفن گردد. چون گاهی برخی از زنده به گوران از خلل و فرج خاک تنفس کرده و بعد از چندی زنده بیرون می‌آمدند از این جهت روی خاک را با آب و قدم زدن و یا مال کشیدن سفت می‌کردند که متهم در زیر آن جان داده و نتواند زندگی به دست آورد گاهی انسان‌ها را درون گودال قرار داده و پای آنها از خاک بیرون می‌مانده است در هر دو حال متهم در حالی خفگی قرار گرفته و می‌مرده است اما در مورد سر پا زجر بیشتری را تحمل می‌کرده است زیرا احتناق ریوی نیز پیدا می‌کرده است.





است که دست‌ها و پاهای متهم را به دم اسب یا قاطر چموش می‌بستند و آنگاه اسب را شلاق زده و رها می‌کردند و متهم و یا مجرم در اثر کشیده شدن روی سنگ‌ها و خار بیابان کشته و قطعه قطعه می‌شده است. در افسانه‌ها آمده است که گیس دختران را به دم اسب می‌بستند و رها می‌کردند.

شکنجه‌ی خاکستری

این یکی از شکنجه بسیار نادر بوده است که در زمان هخامنشیان انجام می‌شده است. سلاطین هخامنشی مخالفان خود را در خاکستر خفه می‌کردند. این شکنجه از کارهای بسیار زجرآور بوده است و تنها در مورد کسانی که جرم بسیار بزرگی مرتکب شده بودند به دستور شاه این‌گونه زجر کشیده و خفه می‌شدند؛ نوع کار بدین طریق بوده است که یک اطاق را پر از خاکستر کرده و زیر آن نیز حرارت می‌دادند و در بالای اطاق تیر چوبی نصب کرده و متهم را بر روی تیر چوبی قرار می‌دادند. متهم پس از چند روز که روی تیر قرار می‌گرفته به علت گرسنگی و بی‌خوابی و ضعف، درون خاکستر گرم افتاده و در آن فرو می‌رفته و چون خاکستر گرم سبک است بنابراین خاکستر درون سوراخهای بدن او رفته و راه تنفس را بر او می‌بسته و متهم و یا مجرم با زجر بسیار خفه می‌شده است.

زنده به گور کردن

این عمل و شکنجه در مواردی خاص به کار برده می‌شده است که آن هم برای اینکه عقیده و یا کار متهم به طور کلی مدفون در خاک گردد و زنده نشود. این کار گاهی برای سپاس نسبت به خداوند زمین (طبق عقیده یونانیان و مصریان) و گاهی برای انتقام جویی بکار می‌رفته است. متهم و یا قربانی را درون گودالی قرار داده و آن قدر خاک به روی او می‌ریختند تا به طور کلی دفن گردد. چون گاهی برخی از زنده به گوران از خلل و فرج خاک تنفس کرده و بعد از چندی زنده بیرون می‌آمدند از این جهت روی خاک را با آب و قدم زدن و یا مال کشیدن سفت می‌کردند که متهم در زیر آن جان داده و نتواند زندگی به دست آورد گاهی انسان‌ها را درون گودال قرار داده و پای آنها از خاک بیرون می‌مانده است در هر دو حال متهم در حالی خفگی قرار گرفته و می‌مرد اما در مورد

سر پا زجر بیشتری را تحمل می‌کرده است زیرا احتناق ریوی نیز پیدا می‌کرده است.

آشامیدن خون دشمن

آشامیدن خون دشمن عادت بوده است که هنوز هم در بین قبایل آفریقایی رایج است. سرچشمه این عادت مشخص نشده است ولی در افسانه‌ها این‌گونه ذکر شده است که اگر قاتل کمی از خون مقتول را بنوشد روح مقتول او را آزار نخواهد داد. کاری که برخی از سلاح‌ها می‌کنند که لب خویش را به کارد سلاخی خونی می‌مالند شاید دلیل آن در قدیم نفرت بوده است. و یا در جنگ‌ها برای تشنگی و یا گرسنگی به هر حال این کار بعدها برای فرونشاندن آتش کینه بوده است. کلمه خون‌خوار که برای سلاطین و قاهرین و سفاکان ذکر شده است مبتنی بر همین عمل است.

ریختن سرکه و نمک و انقوزه در زخم

یکی از انواع شکنجه آن بوده است که بر بدن متهم به وسیله شیئی تیز و یا کارد شکاف‌هایی ایجاد کرده و درون این شکاف‌ها سرکه و نمک می‌ریختند. این شکنجه بیشتر برای متهمین مذهبی و یا دشمنان شخصی شاه و یا مقصرین سیاسی انجام می‌شده است و متهم را چندین روز تحت این شکنجه قرار می‌دادند. یا متهم به آنچه که می‌خواستند اقرار می‌کرده و یا درمی‌گذشته است. گاهی این کار را در شرمگاه متهمین می‌کرده‌اند. نمونه‌هایی از آن به طور دقیق ذکر نشده است ولی آنچه مسلم است این است که این نوع شکنجه رواج کامل داشته است. بخصوص برای اقرارکنندگان به مذهب مخالف عقیده عامه یا سلطان حاکم.

در پوست گاو دوختن

اگر چه در پوست قرار دادن انسان یکی از شکنجه‌های جاری بوده است ولی در تاریخ مستند و دقیق نامی از آن برده نشده است. (تا آنجا که تحقیق شده است) البته در تاریخ قدیم ایران و اسلام. اما در افسانه‌ای که رفتن شاهپور را به روم بیان می‌کند حکایت دوختن او ذکر شده است. این شکنجه بدین طریق بوده است که پوست گاو را که تازه کنده‌اند بر تن متهم عریان به تنگی می‌دوختند. پوست پس از زمانی خشک شده و بدن انسان گرفتار را تحت فشار و عذاب قرار می‌داده است. علاوه بر آن به علت

وجود حشرات و پیدایش آنها در زیر پوست انسان زجری فوق‌العاده را تحمل می‌کرده است. گاهی نیز مجاری دفعی و اکل بدن گرفته می‌شده است. و به همین لحاظ متهم، زجر بیشتری را تحمل می‌کرده است. به خصوص اگر دفع انجام می‌گرفته که موجب پیدایش کرم شده و مجرم دچار عذاب فوق‌العاده‌ای شده است.

بر نیزه نشاندن

این نوع شکنجه یعنی متهم را بر سر نیزه نشاندن یکی از دردناک‌ترین انواع شکنجه بوده است. که متهم را بر روی نیزه تیز قرار می‌دادند. یعنی نیزه را در موضع مخصوص فرد فرو کرده و متهم را بر بالای آن محکم می‌بستند. بالطبع با هر حرکت نیزه بیشتر فرو می‌رفته و زجری بس عظیم بر مجرم وارد می‌آمده است. مجرم از حرکت محروم و با درد شدید بالاخره جان می‌سپرد و یا با خون‌ریزی شدید، مرگ پیش می‌آمده است. اغلب نیزه کج شده و به نزدیک نخاع رفته و درد شدیدی را ایجاد می‌کرده و یا با انتهای لگن و یا با انتهای ستون فقرات برخورد می‌کرده است که درد شدید در پا و غیر آن ایجاد می‌شده است.

شکنجه خانواده‌ها

متهمانی که متواری و یا پنهان می‌شدند خانواده آنها اغلب دستگیر و برای به دست آوردن متهم اصلی شکنجه می‌شدند. در اکثر اوقات این کار موجب به دست آمدن متهم اصلی و گاهی نیز موجب افزایش تلف شدن اعضای خانواده مجرم می‌شده است. این شکنجه‌ها بسیار وحشیانه بوده است و دهشتی در خانواده و یا خود متهم ایجاد می‌کرده است.

(منبع: تاریخ شکنجه، مهیار خلیلی، نشر

گستره، ج ۱)

دستور العمل‌های اخلاقی - عرفانی

از ملا محسن فیض کاشانی (ره)



مخالفت)، و اخلاق پسندیده، مثل حسن خلق و سخا و صبر و غیر آن برخود بستن، تا ملکه شود.

❖ ترک منہیات جملتا، و اگر بر سبیل ندرت معصیتی واقع شود، زود به استغفار و توبه و انابت تدارک نماید تا محبوب حق باشد، (ان الله يحب التوابين).
❖ ترک شبهات که موجبات وقوع در محرمات است، و گفته‌اند: «هر که ادبی را ترک کند از سنتی محروم می‌شود، و هر که سنتی را ترک کند از فریضه ای محروم می‌شود».

❖ در مالا یعنی (و کارهای بی فایده) خوض نکردن (فرو

نرفتن) که موجب قسوت و خسران است. وفي الحديث: «مَنْ طَلَبَ مَا لَا يَعْنِيهِ فَاتَهُ مَا يَعْْنِيهِ» (یعنی، کسی که بیهوده ای را طلب نماید، چیزهای سودمند را از دست می‌دهد). و اگر از روی غفلت صادر شود بعد از تبه، تدارک نماید به استغفار و انابت... و تا ترک مجالست بطلاین و مُغتابین و آنهایی که سخنان پراکنده گویند و روز می‌گذارند، نکند، از مالا یعنی خلاص نشود، چه، هیچ چیز مثل این نیست در ایجاب (پیدایش) قسوت و غفلت و تضييع وقت.

❖ کم خوردن و کم خفتن و کم گفتن را شعار خود ساختن که دخل (تاثیر) تمام در تنویر قلب دارد.

❖ هر روز قدری از قرآن تلاوت کردن و اقلش پنجاه آیه است به تدبّر و تأمل و خضوع، و اگر بعضی از آن در نماز واقع شود، بهتر است.
❖ صحبت عالم و سؤال از او و استفاده علوم دینی به قدر حوصله خود، تا می‌تواند که علمی بر علم خود بیفزاید... و صحبت اعلم از خود را فوزی عظیم شمرد و اگر عالمی یابد که

اموری که سالک را لابد (و ضروری) است از آن و اخلال آن به هیچ وجه جایز نیست، بعد از عقاید حقّه، بیست و پنج چیز است [در این جا به برخی پرداخته شده است].

❖ محافظت بر صلوات خمس (نمازهای پنج گانه یومیه)، اعنی (یعنی) گزاردن آن در اول وقت به جماعت و سنن و آداب؛ پس اگر به علتی و عذری از اول وقت تاخیر کند، یا به جماعت حاضر نشود، یا سنتی از سنن یا ادبی از آداب آن را فروگذارد، الا نادرا، از سلوک راه بیرون رفته و با سایر عوام که در بیدای (بیابان) جهالت و ضلالت، سرگردان می‌چرخند و از راه و مقصد بی‌خبرند و ایشان را هرگز ترقی ای نیست، مساوی است.

❖ محافظت بر اتفاق حقّ معلوم از مال، اعنی مقرر سازد که هر روز یا هر هفته یا هر ماه چیزی به سائل یا محروم داده باشد، به قدر مناسب مال، چنان که اخلال به آن نکند، و اگر کسی را نیز به آن مطلع نسازد، بهتر است: (والذین فی اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم)، و کسانی که در اموال خود حق و بهره ای معلوم برای فقیر و محروم است. و در حدیثی، حق معلوم غیر از زکات است.
❖ محافظت بر حجت الاسلام (حج واجب)، چنانچه در سال و جواب به فعل آورد و بی عذری تاخیر روا ندارد.

❖ زیارت قبول مقدسه پیامبر و ائمه معصومین صلوات الله علیهم، خصوصا امام حسین (ع)، چه در حدیث آمده که: «زیارت حسین (علیه السلام) فرض است بر هر مؤمنی، هر که ترک کند، حقی از خدا و رسول ترک کرده باشد».

❖ محافظت بر حقوق اخوان و قضای حوائج ایشان، چه تاکیدات بلیغه در آن شده بلکه بر اکثر فرائض، مقدم داشته اند.

❖ تدارک نمودن هرچه از مذکورات، فوت شده باشد، وقتی که متنبّه شده باشد، مهما ممکن (و هرگاه و هرگونه که ممکن شود).

❖ اخلاق مذمومه، مثل کبر، بخل، حسد و نحو آن را از خود سلب کردن به ریاضت و مضادّت (و

بر جفای اهل و متعلقان صبر کردن و زود از جا در نیامدن و بدخویی نکردن، که هر چند جفا بیشتر می‌کشد و تلقی بلا بیشتر می‌کند، زودتر به مطلب می‌رسد.



صحبت عالم و سؤال از او و
استفاده علوم دینی به قدر
حوصله خود، تا می‌تواند که
علمی بر علم خود بیفزاید... و
صحبت اعلم از خود را فوزی
عظیم شمرد و اگر عالمی یابد که
به علم خود عمل کند، متابعت او
را لازم شمرد و از حکم او بیرون
نرود.



ترک شبهات که موجبات وقوع در
محرمات است، و گفته اند: «هر که
ادبی را ترک کند از سنتی محروم
می‌شود، و هر که سنتی را ترک کند
از فریضه ای محروم می‌شود.



زیارت قبول مقدسه پیامبر و ائمه
معصومین صلوات الله علیهم،
خصوصا امام حسین (ع)، چه در
حدیث آمده که: «زیارت حسین
(علیه السلام) فرض است بر هر
مؤمنی، هر که ترک کند، حقی از خدا
و رسول ترک کرده باشد.



زودتر به مطلب می‌رسد.

این است [از جمله] آنچه از ائمه معصومین
صلوات الله علیهم به ما رسیده، که خود می‌کرده
اند و دیگران را می‌فرموده‌اند... و از جمله
اموری که عمده است در سلوک، حریت است،
اعنی آزاد بودن از شوائب (آلودگی‌های) طبیعت
و وساوس عادت و نوامیس عامه، چه سالک را
هیچ سدی عظیم تر از این سه امر نیست، و
بعضی از حکما اینها را رؤسای شیاطین نامیده
اند و هر قبیحی که از هر کسی سر می‌زند، چون
نیکو می‌نگری به یکی از این سه منتهی می‌شود،
اما شوائب طبیعت، مثل شهوت و غضب و توابع
آن از حیث حب مال و جاه و غیر آن...، و اما
وساوس عادت، مانند تسویلات (گمراه نمودن)
نفس اماره و تزئینات او و اعمال غیر صالحه به
سبب خیالات فاسده و اوهام کاذبه و لوازم آن
از اخلاق رذیله و ملکات ذمیمه...، اما نوامیس
عامه، مانند متابعت غولان آدمی بیکرو تقلید
جاهلان عالم آسا و اجابت استغواء (گمراه کردن)
و استهوائی (بی‌خرد نمودن) شیاطین جن و انس
و مغرور شدن به خدع و تلبسات ایشان... [ازاد
السالک، فیض کاشانی، ص ۲۹-۴۹]

به علم خود عمل کند، متابعت او را لازم شمرد
و از حکم او بیرون نرود. و پیری که صوفیه
می‌گویند عبارت از چنین کسی است، و مرا
د از علم، علم آخرت است نه علم دنیا، و اگر
چنین کسی نیابد و اعلم از خود نیز نیابد، با
کتاب صحبت دارد و با مردم نیکوسیرت، که
از ایشان کسب اخلاق حمیده کند، هر صحبتی
که او را خوشوقت و متذکر حق و نشئه آخرت
می‌سازد از دست ندهد.

❖ با مردم حسن خلق و مباسطت (گشاده
رویی) معاشرت کردن، تا بر کسی گران نباشد و
افعال ایشان را محملی نیکو اندیشیدن و گمان
بد به کسی نداشتن.

❖ صدق در اقوال و افعال را شعار خود
ساختن.

❖ توکل بر حق سبحانه و تعالی کردن در
همه امور، و نظر بر اسباب نداشتن و در تحصیل
رزق اجمالی کردن و بسیار به جدی نگرفتن
در آن و فکرهای دور به جهت آن نکردن و
تا می‌توان به کم قناعت کردن و ترک فضول
نمودن.

❖ بر جفای اهل و متعلقان صبر کردن و زود
از جا در نیامدن و بدخوبی نکردن، که هر چند
جفا بیشتر می‌کشد و تلقی بلا بیشتر می‌کند،

اخلاق کریمانه در حکمت دینی

شرحی بر دعای مکارم الاخلاق امام سجاد(ع)

بخش (۳)

محمدتقی خلجی

(خطیب، نویسنده، محقق)



آثار معنوی ذکر صلوات

بَلِّغِ الْعُلَى بِكَمَالِهِ كَشَفِ الدُّجَى بِجَمَالِهِ /
حَسُنْتَ جَمِيعُ خِصَالِهِ صَلُّوا عَلَيْهِ وَآلِهِ (سعدی)
ذکر مبارک صلوات در احادیث اسلامی از اهمیت کم نظیری برخوردار می باشد؛ در منابع شیعی و سنی و مجامع این دو مذهب، آثار معنوی و ثواب و پاداشی بسیار بزرگ برای آن یاد شده تا آنجا که مایه شگفتی و اعجاب است. حضرت علی(ع) فرمود:

الصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ أَمْحَقُ لِلخَطَايَا مِنَ الْمَاءِ لِلنَّارِ وَالسَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ أَفْضَلُ مِنْ عَتَقِ رَقَابٍ. صلوات بر پیامبر(ص) و خاندانش، شدیدتر از آنکه آب، آتش را خاموش می کند گناهان را

محو و نابود می سازد و سلام و درود بر پیامبر و خاندانش برتر از آزاد کردن بزرگان است.

امام صادق(ع) فرمود:

إِذَا ذَكَرَ النَّبِيَّ صِ فَاتَّكُرُوا الصَّلَاةَ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ مَنْ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ (ص) صَلَاةً وَاحِدَةً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ أَلْفَ صَلَاةٍ فِي أَلْفِ صَفٍّ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ لَمْ يَبْقَ شَيْءٌ مِمَّا خَلَقَهُ اللَّهُ إِلَّا صَلَّى عَلَى الْعَبْدِ لِصَلَاةِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ صَلَاةِ مَلَائِكَتِهِ فَمَنْ لَمْ يَرْغَبْ فِي هَذَا فَهُوَ جَاهِلٌ مَغْرُورٌ قَدْ بَرَّئَ اللَّهُ مِنْهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ.

هرگاه که نام پیامبر(ص) برده شود بر او صلوات و درود فرستید؛ چرا که هر کس یک صلوات بر او بفرستد، خداوند هزار صلوات و درود، در هزار صف از فرشتگان، بر او می فرستد، و از آفریده های خداوند چیزی (کسی) باقی نمی ماند، مگر آنکه به خاطر صلوات خدا و فرشتگانش بر او صلوات و درود می فرستند و هر کس به چنین پاداش بزرگی دل نبندد، نادان مغروری است که خدا و پیامبر خدا و دودمانش از او بیزارند.

از خود آن حضرت نقل شده که فرمود:

الصَّلَاةُ عَلَى نُوْرٍ عَلَى الصُّرَاطِ. صلوات و درود بر من، روشنایی صراط است.

به روایت عایشه فرمود:

مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ غَدًا رَاضِيًا فَلْيَكْثِرِ الصَّلَاةَ عَلَيَّ. هر کس که خواهد شاد و مسرور شود از این که خدا را در حال خشنودی از او، دیدار کند بر من بسیار صلوات فرستد.

در سخن دیگر، فرمود:

اَسْبِغْ بِمَاءِ صَلَاتِكَ

اَكْثِرُوا الصَّلَاةَ عَلَيَّ فَإِنَّ اللَّهَ وَكَلَّ بِي مَلَكًا عِنْدَ قَبْرِي فَإِذَا صَلَّى عَلَيَّ رَجُلٌ مِنْ أُمَّتِي قَالَ ذَلِكَ الْمَلَكُ يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ فُلَانَ بَنَ فُلَانَ صَلَّى عَلَيْكَ السَّاعَةَ. بسیار بر من صلوات فرستید، چرا که خداوند فرشته ای را نزد قبر من گماشته که هر کس از امتم بر من صلوات فرستد، آن فرشته گوید، ای محمد، فلان کس فرزند فلان، در این ساعت بر تو صلوات فرستاد.

نیز فرمود:

صَلُّوا عَلَيَّ فَإِنَّ صَلَاتِكُمْ عَلَيَّ زَكَاةٌ لَكُمْ. صلوات و درود بر من فرستید؛ چرا که صلوات و درود شما بر من، جانمایه نمو و تعالی روح و پاکی جان شماست.

این قبیل احادیث که حتی در منابع معتبر و دست اول اهل سنت بسیار آمده است، حاکی از آن است که ذکر مبارک صلوات را آثار و برکات بسیاری است که از جمله آنها رشد و تعالی ما آدمیان و در نهایت سبب پاکیزگی اخلاق، طهارت روح، نمو و بالندگی سرمایه های معنوی و کفاره گناهانمان است. هم چنان که در فرازی از زیارت پرمایه و سرشار از معارف ناب شیعی - زیارت جامعه کبیره - بدان اشاره شده است: «وَجَعَلَ صَلَوَاتِنَا عَلَيْكُمْ وَ مَا حَصَّنَا بِهِ مِنْ وَلَايَتِكُمْ طَيْبًا لِيُخْلِقَنَا وَ تَزَكِيَةً لَنَا وَ كَفَّارَةً لِدُنُوبِنَا».

روح آدمی خدایی است؛ یعنی خداوند از روح خود در کالبد آدمی دمیده است: - فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي- ؛ از جهانی معنوی آمده و سرانجام نیز، به همان سو خواهد رفت: -إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ- . برای همین، اگر او را به میهمانی ددان و گرگان ببریم و با روح ناشناسان هم نشین کنیم، به او جفا کرده و قدر و منزلت او را پاس نداشته ایم؛ و گفته اند: «نخست موعظه پیر صحبت این حرف است / که از مصاحب



مِنْ أُمَّتِكَ إِلَّا صَلَّى عَلَيْهِ عَشْرًا»؛ (کسی از امت تو، بر تو درود نفرستاد مگر که من ده بار درود بر او فرستادم).

چهره‌های خورشیدی

ذکر مبارک صلوات، که یادآور چهره‌های پاک محمد و آل محمد (ص) است، یادآور چهره‌هایی است که همواره خورشیدهای حماسه و عزت تاریخند؛ یادآور شهادت و شهامت و ایثار یا عظمت علمی و تقوایی اند که مردم در بود و نبود ظاهری آنان، آرمان‌های متعالی خویش را مجسم می‌بینند. نام و یادشان درس آموز ایستادگی و صلابت در برابر ستم و هرگونه ناروایی و محرومیت و نابسامانی است؛ چرا که محمد و آل محمد (ص) همواره خود را فدای ملت‌ها کردند و با جباران زمانشان، برای دفاع از حقوق خلق، درافتادند و هستی خویش را سپر حقوق محرومان ساختند. و بدین گونه در حال حیات و پس از شهادت؛ بر حرکات و رفتار زمامداران مراقبت داشتند.

صلوات پاداش تبلیغ رسالت

ذکر صلوات به گونه‌ای بسیار عمیق پاداش تبلیغ رسالت الهی حضرت محمد (ص) است که فرمود:

«لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»

بگو: برای این رسالت از شما مزدی نمی‌خواهم جز دوستداری خویشاوندان خود را.

مسلمانان چه بسا با زنده نگه‌داشتن همین یاد، به تکالیف دینی خود بهتر عمل کنند و با خود ببندیشند

که پیامبر (ص) برای چه از جانب خداوند برانگیخته شد و چه کرد و چه می‌گفت و چه می‌خواست. و من که نسبت به او و ذریه اش احترام قایل می‌شوم پس چه بهتر که به احکام دینی او نیز عمل کنم و به سعادت منظور نایل گردم. برای همین بود که فرمود: دوست‌داری خویشاوندان پیامبر (ص) به سود شما مسلمانان است زیرا که به وسیله آن‌ها هدایت می‌شوید و از عذاب روز قیامت نجات پیدا می‌کنید: قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ -؛ «بگو: هر گونه مزدی از شما خواستم آن مال خودتان (و به سود خودتان) است، [و اما] مزد من جز بر عهده خدا نیست و او بر هر چیزی گواه است.»

ذکران صلوات را به رفاقت و همنشینی با آنان می‌کشاند: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»؛ «و آنان که از خداوند و پیامبر فرمان برند، با کسانی که خداوند به آنان نعمت داده است از پیامبران و راست‌کرداران و شهیدان و شایستگان خواهند بود؛ و آنان همراهانی نیکویند.»

و با حصول این مصاحبت و همنشینی است که پاکی جان و طهارت روح، حاصل می‌شود. صلوات، تجلیل از محمد و آل محمد (ص) است.

به یقین، ذکر صلوات تجلیل و تکریم از منزلت والای محمد و آل محمد است و دلیل برتری محمد و دودمان او از پیامبران و اوصیای پیشین است. ابوالفضل رشیدالدین میبدی گوید: «زهی کرامت و منزلت، زهی منقبت و مرتبت که مصطفی (ص) یافت از درگاه احدیت. بدایت درود و ثنای بر وی، به خلق باز نگذاشت، تا نخست خود گفت و خود مبدأ کرد، درود بر وی برابر شهادت توحید بنهاد چنانکه در توحید نخست خود مبدء کرد، گفت: شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ. آنکه شهادت فریشتگان و مقرران حضرت جبروت در شهادت خود پیوست که: وَالْمَلَائِكَةُ پس به درجه سوم شهادت مؤمنان و اهل دانش یاد کرد که: - وَأُولُوا الْعِلْمِ - . همچنین در ثنا و درود مصطفی (ص) نخست، خود ابتدا کرد آنکه خبر داد از درود فریشتگان، آنکه به سوّمین رتبت، مؤمنان را گفت: - صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا -؛ تا بدانید و دربابید قدر و جاه مصطفی به نزدیک خداوند اعلی. و این عجب‌تر که حق - جَلَّ جَلَالُهُ - خطاب با بندگان در ذکر خود این کرد که: - اذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ -، مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم، نگفت: تا شما را، ده باره یاد کنم، چون نوبت به ذکر و درود مصطفی (ص) رسید، خطاب این بود که: «لَا يُصَلِّي عَلَيْكَ أَحَدٌ

ناجنس احتراز کند که: «روح را صحبت ناجنس عذابی است الیم» (حافظ).

کم نیستند کسانی که بر سر راه آدمیان در کمین‌اند و قصد «دل ربایی» دارند. پس باید مراقب بود، تا به دل ربایی ملکوتیان دل سپرد که آن را گشاده می‌کنند، نه ابلیسانی که جز دل تنگی نمی‌آورند.

غیرتم ناید که پیشت بیستند
بر تو می‌خندند، عاشق نیستند
عاشقانت در پس پرده کرم
بهر تو نعره‌زنان بین دم به دم
عاشق آن عاشقان غیب باش
عاشقان پنج روزه کم تراش

پس باید روح را به مصاحبت و همنشینی همجنس فراخواند؛ یعنی مصاحبت و همنشینی خداوند. و این مصاحبت و همنشینی حاصل نمی‌آید، مگر در مصاحبت و همنشینی اولیای خداوند؛ آنان که اصل فیض و وسایط عمده رحمت و کرامت و نعمت‌اند: «هر که خواهد هم نشینی با خدا / تا نشیند در حضور اولیا». و البته، کمتر کرامتی که اولیای بزرگ خداوند دارند، این است که مصاحبان و همنشینان خود را، از باده طهور می‌نوشانند و سرمست می‌کنند، و شیرینی مصاحبت و همنشینی با خداوند را به گام جانشان می‌چشانند:

معجزاتی و کراماتی خفی
بر زند بر دل ز پیران صفی
که درون شان صد قیامت نقد هست
کمترین آنک شود همسایه مست
پس جلیس الله گشت آن نیکبخت
کو به پهلوی سعیدی برد رخت
و اما ذکر مبارک «صلوات» که یاد خاطره «محمد و آل محمد» است، اکسیری است که حاصل آن قرب و وصلت با آن بزرگواران است. و همین قرب و وصلت است که

هر مسلمانی، در هر عصر و روزگاری که زندگی کند، از نتایج و برکات بعثت محمد (ص) و کوشش‌ها و مراتب‌های طاقت‌سوز و توان‌فرسای پیامبر (ص) و هدایت و کتاب (قرآن) و «سنت» او بهره مند است. و از برکت وجود پیامبر (ص) و در پرتو زحمات‌های او و طریق و راه اوست که به معرفت خداوند و دین خدا و کتاب خدا و قبله و ایمان و عزت و یقین رسیده است؛ چرا که فرمود: هیچ کس چون رسول خدا (ص) از خدا آگاهی نداده است؛ «وَأَعْلَمُ يَا بُنَيَّ أَنْ أَحَدًا لَمْ يُبَيِّنْ عَنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ كَمَا أَنْبَأَ عَنْهُ الرَّسُولُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» و هیچ کس بی ارشاد او و اهل بیت او، که حافظان و شارحان قرآنند، نمی‌تواند به فضای علم ازلی خداوند، که در قرآن متجلی است، برسد و آن گونه که سزاوار است خدای رحمان را بندگی کند: «لَوْلَاهُمْ مَا عَرَفَ اللَّهُ وَ لَا يُدْرَى كَيْفَ يُعْبَدُ الرَّحْمَنُ»؛ «اگر ایشان (اهل بیت پیامبر (ص)) نبودند، خداوند رحمان پرستش نمی‌شد و خداوند رحمان شناخته نمی‌شد». شیخ سبط ابن جوزی از عالمان فرهیخته اهل سنت در کتاب «خصائص الأئمة» گوید: «اگر علی بن ابوطالب (ع) نمی‌بود، معارف مسلمانان، کامل نمی‌شد و ژرفای توحید را در نمی‌یافتند؛ زیرا پیامبر گرامی اسلام، جز برای بیان اصول و مبانی اعتقادی و احکام عملی فرصت نیافت. از این رو، مسلمانان در تبیین معارف توحیدی، ریزه‌خوار سفره دانش امیرمؤمنان و شاگردان اویند». و همو گوید: «اگر علی زین العابدین (ع) و صحیفه او نبود، مسلمانان، شیوه سخن گفتن و رویارویی با خداوند و رازگویی با پروردگار خویش و عرض حاجت به بارگاه ربوبی را نمی‌دانستند؛ و او بود که شیوه گفتگو با آفریدگار بزرگ و شکوه بردن در سختی‌ها و گرفتاری‌ها به پیشگاه او را به ما آدمیان آموخت. بنابراین، این دو بزرگوار - که خدای از آنان خشنود باد - نسبت به مسلمانان تا روز رستاخیز، حق عظیم آموختن و آگاهانیدن را دارند». بنابراین، زنده نگه داشتن یاد و خاطره محمد (ص) و یاد زحمت‌های او، از جنبه حق‌شناسی؛ هم در نظر خلق و هم در نظر خالق، امری مقبول و مطلوب است. و چون پیامبر اکرم (ص) در هر عصر و روزگار نیست تا به خود او ادای حق و سپاس کنیم، باید این حق و سپاس را نسبت به ذریه او ادا کنیم که گفته اند: «الْمَرْءُ يُحْفَظُ فِي وُلْدِهِ»؛ یعنی حرمت مرد، حرمت اولاد اوست. برای همین خداوند رحمان

در قرآن کریم، این مسئله اخلاقی و انسانی را به عنوان «سپاس رسالت» و قدردانی از پیامبر (ص) و کوشش‌های آن حضرت در انجام وظیفه هدایت خلق، با تعبیر «مَوَدَّةً فِي الْقُرْبَى» مطرح کرده است: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى».

پیامبر (ص) و امامان زنده‌اند.

برخی گفته‌اند: سلام و تحیت به پیشگاه پیامبر (ص) و همین‌طور، به اعتقاد شیعیان، امامان اهل بیت (ع) به هیچ روی قابل توجیه مقبولی نیست؛ چرا که هم پیامبر (ص) و هم اهل بیت او از دنیا رفته‌اند و اکنون از مردگان‌اند.

در پاسخ اینان باید گفت: اولاً از منظر آموزه‌های قرآنی، پیامبران و اولیای الهی و گروه‌هایی از مؤمنان، مانند مجاهدان و شهیدان در راه خدا، از گونه‌ای زندگی؛ یعنی «حیات برزخی» برخوردارند و قهراً در آن جهان هم می‌شوند و هم می‌بینند و با این که روح از بدن آنان خارج شده است، اما به اذن خداوند، زنده‌اند:

«وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ».

«و کسانی که در راه خداوند کشته می‌شوند،

مرده نخواهند که زنده اند اما شما در نمی‌یابید».

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» . «و کسانی را که در راه خداوند کشته شده‌اند، مرده مپندار که زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌برند».

می‌بینیم که در آیه نخست، فرمود:

کشته‌شدگان در راه خداوند را مرده نخواهید و سخن «مرگ» را درباره آنان به کار نبرید و اما در آیه دوم فرمود: حتی تصور مرگ را نیز، درباره آنان به ذهنتان راه ندهید که زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌برند. و البته حیات شهیدان و چگونگی آن فراتر از درک مردمان عادی است و تنها درخور فهم کسانی هم چون پیامبر (ص) است.

ثانیاً احادیث اسلامی به روشنی گواهند که فرشتگان سلام‌ها و درودهای مؤمنان راه، هر کجا که باشند به پیامبر بزرگوار اسلام (ص) ابلاغ می‌کنند. در این جا تنها به سه حدیث از منابع حدیثی اهل سنت بسنده می‌کنم:

۱- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ: مَا مِنْ أَحَدٍ سَلَّمَ عَلَيَّ إِلَّا رَدَّ اللَّهُ عَلَيَّ رُوحِي حَتَّى أَرُدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ. ابوهریره از رسول خدا نقل کرده است که فرمود: هیچ کس نیست که بر من سلام کند (درود و تحیت فرستد)، مگر این که خداوند

روح مرا به بدنم بازمی‌گرداند، تا پاسخ آن را به او بدهم.

۲- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): ... وَ صَلُّوا عَلَيَّ، فَإِنَّ صَلَاتِكُمْ تَبْلُغُنِي حَيْثُ كُنْتُمْ.

بر من درود فرستید که درود شما، هر کجا که باشید، بر من می‌رسد.

۳- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): إِنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً سَيَّاحِينَ يُبَلِّغُونِي مِنْ أُمَّتِي السَّلَامَ.

رسول خدا (ص) فرمود: خداوند را فرشتگانی است گردشگر که درودهای امت مرا به من می‌رسانند.

به استناد آیات و احادیث یاد شده و نظیر اینها که در مجامع روایی شیعه و سنی آمده است: رسول خدا (ص) و اهل بیت آن بزرگوار، همواره در برزخ دنیوی زنده‌اند؛ چرا که ارادتمندان‌شان در همه زمان‌ها، مدام بر آنان سلام و درود می‌فرستند. و فرمود: «رَدَّ اللَّهُ عَلَيَّ رُوحِي حَتَّى أَرُدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ» یعنی حس و شعور، هرگز، از روح پاک محمد (ص) و اهل بیت او جدا نمی‌شود و این دلیل آن است که به همه عالم اشراف دارند حتی پس از رحلت از این جهان؛ چرا که روح جهان‌اند و سرّ جاری در آن. بر این اساس، همه مسلمانان و شیفتگان رسول خدا و اهل بیت جز گروهی، در همه عصرها بر این باور بوده و هستند که پیامبر و اوصیای او سلام و درود ما را می‌شنوند و بدان پاسخ می‌دهند: «يَسْمَعُونَ سَلَامَنَا وَ يَرُدُّونَ جَوَابَنَا».

ماحصل اینکه، شعار صلوات؛ این ذکر عظیم، همواره باید زنده باشد، و مردم با توجه به خداوند و حضور قلب، آن را بر زبان آرند، و هم در معنای آن تأمل کنند، که شامل باورهای والای دینی: «در توحید، نبوت، امامت و اخلاق و کرامت و معاد و عدالت است: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ: پروردگارا، درود فرست، درودی کامل، بر خواجه ما محمد که هر در بسته را بگشود، و خاتم همه پیشینیان است؛ آن که حق را به حق پیروزی دهد، و دشواری‌ها به او آسان گردد، اندهان آرام گیرد، و کارها به سامان رسد و آرزوهای دراز برآید و ابرها از محضر شریف او تقاضای باران کنند و پروردگارا، بر خاندان او و یاران او درود فرست.



تازه‌های نشر *

(محمد کاظم تقوی)

فقه الثقلین عنوان سلسله کتابهای فقه استدلالی فقیه محقق حضرت آیت‌الله شیخ یوسف صانعی (حفظه الله) است که در سال‌های گذشته شرح کتاب الطلاق و کتاب القصاص تحریر الوسیله آن چاپ شده بود، و اینک در سال ۱۳۹۲ شرح کتاب الارث با محوریت تحریر الوسیله حضرت امام در دو جلد و مباحث مربوط به مکاسب المحرمه، با محوریت کتاب مکاسب محرمة شیخ انصاری و مکاسب محرمة امام خمینی در یک جلد، منتشر شده است.

حضرت آیت‌الله صانعی سال‌های طولانی است که در حوزه علمیه قم درس‌های خارج فقه خود را بر محور اثر ارزشمند فقهی امام خمینی؛ یعنی کتاب -تحریر الوسیله- بیان می‌کند. این درس‌ها که در جمع صدها تن از طلاب و فضلاء حوزه مطرح می‌شود، پس از تدریس، به نگارش در می‌آید و تا کنون چندین جلد با عنوان -فقه الثقلین- انتشار یافته است. سه جلد فوق‌الاشارة جدیدترین مجلدات این مجموعه می‌باشد.

کتاب الارث

مؤلف در این کتاب فقهی -استدلالی، موضوعات و فروعاًت مسائل ارث از جمله: ارث الزوجه، ارث کافر از مسلم و... در مفصل مورد بحث و مذاقه قرار داده است.

شارح تحریر الوسیله در مقدمه‌ای که پیش از شرح مسائل کتاب الارث نوشته، متذکر شده است:

بانگاه تاریخی روشن می‌شود که قانون ارث از نوآوری‌های شریعت اسلامی نمی‌باشد و حتی از نوآوری‌های انبیاء و ادیان الهی پیش از پیامبر اسلام (ص) هم نمی‌باشد بلکه قانون ارث قانونی امضائی - و نه تأسیسی - می‌باشد، امضاء سنت رایج در جوامع انسانی که از قدیم الایام در میان آنها رواج داشته است.

ایشان با الهام از تفسیر المیزان در تبیین آیات ارث، یادآور می‌شود که متأسفانه سنت رایج در میان ملل و اقوام بر این استوار بود که به زنان و کودکان و یتیمان ارث ندهند- مگر در بعضی از موارد به عنوان ولایت و قیمومیت- اما اسلام

قانون ارث خود را براساس ارث بردن زنان و کودکان و خردسالان قرار داده است.

آیت‌الله صانعی در آغاز مباحث متذکر می‌شود که بدین خاطر که اصل لفظی در ارث، قرآن است، سزاوار است پیش از بحث و بررسی احادیث باب ارث، آیات قرآنی ارث بررسی شود، بلکه بحث از آیات ارث لازم و ضروری است، چرا که محکم‌ترین دلیل ارث، آیات قرآنی است و در مواردی که میان احادیث ارث اختلاف و تعارض باشد، مرجع داوری، آیات مربوط به ارث می‌باشد. به همین خاطر استاد در پنجاه صفحه از جلد اول به بحث و بررسی آیات ارث پرداخته است که حاکی از محوریت آیات ارث در نگاه ایشان است.

فقیه متبع آیت‌الله صانعی در این بحث کوشیده است با تکیه بر مصادر اصلی تشریح، یعنی کتاب و سنت- از احتیاط‌هایی که دلیل معتبر و واقعی ندارند پرهیز کند و اسباب عسر و هرج را از چهره فقه دور کند و تأکید دارد این هدف محقق نمی‌شود مگر اینکه قرآن و سنت قطعی ملاک بررسی محتوایی احادیث و استنباط احکام قرار گیرند.

تکیه ایشان بر قرآن در تحقیقات و استنباطات به گونه‌ای است که در بحث ترجیح روایات، ملاک موافقت یکی از روایات متعارض با قرآن را مقدم بر ملاک مخالفت یکی از متعارضین با عامه می‌داند و در حقیقت این دو ملاک را در طول یکدیگر می‌بیند نه در عرض یکدیگر و مساوی با هم.

صاحب فقه الثقلین در بحث مانعیت کفر از ارث بردن کافر از مسلمان، می‌گوید: کسانی که در مانعیت کفر از ارث بردن عمومیت قائلند، مرادشان از کافر، غیر مسلمان، اعم از قاصر و مقصر است، اما ظاهر از ادله آن است که مراد از کافر مقصر می‌باشد لذا آن کفوری که ناشی از تقصیر باشد مانع از ارث بردن می‌باشد. ایشان برای موجه ساختن این دیدگاه خود به آیات قرآن، احادیث و لغت استدلال کرده است.

آیت‌الله صانعی در جایی که تنها زوجه و امام (ع) وارث زوج هستند، پس از مطرح ساختن سه دیدگاه:

- ۱- عدم رد بیش از سهم زوجه به او
- ۲- رد بیش از سهم زوجه به او
- ۳- تفصیل میان زمان حضور امام



تحقیق مؤسسه فرهنگی فقه الثقلین در دو مجلد و به قطع وزیری توسط مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (سلام‌الله علیه) به زیور چاپ آراسته گردید.

مکاسب محرمة

این کتاب تقریرات درس مکاسب محرمة حضرت آیت‌الله صانعی (مدظله)، همراه با تحقیق و تصحیح مؤسسه فرهنگی فقه الثقلین در قطع وزیری با ۵۱۸ صفحه توسط انتشارات مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (سلام‌الله علیه) منتشر شده است.

در این کتاب، سه نوع از انواع اکتسابات محرمة، شامل: الأول: الإکتساب بالأعیان النجسه؛ الثاني: ممّا یحرم لتحریم ما یقصد به؛ الثالث: ما یمكن أن یقصد منه الحرام؛ بحث شده است.

آیت‌الله صانعی درباره چرایی اهتمام بیشتر به آراء شیخ انصاری و امام خمینی (رضوان الله علیها) در کتاب مکاسب محرمة می‌نویسد:

«مکاسب محرمة شیخ انصاری در میان کتاب‌های فقهی شأن و جایگاه بزرگی دارد و استدلال‌های متین‌تر است و شمول مباحث آن بیشتر است و به همین خاطر محور درس‌های خارج در حوزه‌های علمیه قرار گرفته است و کتاب مکاسب محرمة امام خمینی نیز از دقیق‌ترین کتاب‌های فقهی از نظر دیدگاهها و نظریه‌ها می‌باشد و استدلال‌های دقیق‌تری دارد و بیش از دیگران به تنبع مسائل پرداخته و از امثال خود تحقیقی‌تر است و به لحاظ روش بهترین روش را دارد.»

امید است با ادامه تدریس و تألیف استاد بزرگوار دیگر مجلدات این اثر در دسترس فقه پژوهان قرار گیرد.

* منبع: روزنامه جمهوری اسلامی

معصوم (ع) و زمان غیبت امام زمان (ع)؛ فتوای دوم را -اقوی- می‌داند که ظاهر کلام شیخ مفید در مقنعه است و پس از آن قول سوم را می‌پسندد که در زمان امام معصوم (ع) قائل به عدم رد می‌باشند ولی در زمان غیبت قائل به رد می‌باشند. این قول مختار شیخ صدوق در من لایحضره الفقیه و علامه حلی در تحریر الاحکام الشرعیه و ارشاد الاذهان و شهید اول در لمعه می‌باشد.

فقه الثقلین در مسئله - حبه - یعنی آنچه به پسر بزرگتر از ترکه پدرش می‌رسد؛ از لباس تن او، انگشتر او، قرآن او و... که از مفزادات امامیه در باب میراث می‌باشد؛ بر این نظر است که گرچه ظاهر روایات متعددی لزوم تعلق مجانی حبه به پسر بزرگتر می‌باشد، ولی چنین مفادی با ظاهر آیات قرآن در باب ارث و سهام وراثت، مخالفت دارد و به همین خاطر قیمت آن در سهم ولد اکبر محاسبه می‌شود. یعنی این اشیاء به ولد اکبر تعلق دارد لزوماً، ولی قیمت آنها در سهم او محاسبه می‌شود. با این برداشت جمع مقبولی میان روایات و ظاهر آیات انجام می‌شود. و این همان فتوای سیدمرتضی علم الهدی در کتاب انتصار او می‌باشد.

حضرت آیت‌الله صانعی در بحث ارث بردن زوجه از زوج شش نظریه را ذکر کرده و خود نظریه ششم را اختیار کرده که ارث بردن زوجه از جمیع ماترک زوج بدون هرگونه استثناء است. ایشان برای اثبات دیدگاه خود به آیات قرآن و احادیث استدلال کرده است.

شرح بر کتاب الارث تحریر الوسیله حضرت امام خمینی (سلام‌الله علیه) با

امام خمینی(س) در طول مبارزات خویش حتی یک جا متوسل به ترور نشد. در طول انقلاب و نهضت هیچ گاه اجازه مبارزه مسلحانه نداد و آن را تأیید نکرد، حتی اجازه ترور حسنعلی منصور نخست وزیر وقت را نداد.

حضرت آیت الله العظمی صانعی



بهمن و اسفند ماه ۱۳۹۲ / ربيع الثانی و جمادی الاول ۱۴۳۵ / فوریه و مارس ۲۰۱۴
شماره ۵۸/۳۳ صفحه
www.saanei.org & safir@saanei.org

درج مقاله‌ها و تحلیل‌ها در راستای اطلاع رسانی و ارتقاء سطح فکری می‌باشد و دلالتی بر تأیید آن نیست.

دفتر قم :

خیابان شهید محمد منتظری - کوچه ۴ - پلاک ۸

کدپستی: ۳۷۱۳۷۴۴۳۶۹

تلفن: ۳۷۸۳۱۶۶۰-۶۲ / ۳۷۷۴۴۰۱۰ / ۳۷۷۴۴۷۶۷

فابریک: ۰۲۵ - ۳۷۷۳۵۰۸۰

وب سایت: www.saanei.org

پست الکترونیکی: istifta@saanei.org

حضرت آیت الله العظمی صانعی در پیامی یاد نلسون ماندلا را گرامی داشت.

مرگ ماندلای نود و پنج ساله امروز همه انسانها، مخصوصاً آنان که برای حقوق مردم و بشریت تلاش کرده و تلاش می نمایند دار و ناراحت نمود.



به امید اینکه روزی از ظلم و ستم و تبعیض در جهان خبری و اثری نباشد و عدل در همه ابعادش به دست مهدی منتظر (ارواحنا لتراب مقدمه الفداء) گسترانیده شود.

قم المقدسه - یوسف صانعی

۱۳۹۲/۹/۱۶

باسمه تعالی

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَلَا إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ وَإِنَّ
أَبَاكُمْ وَاحِدٌ... أَلَا لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ
وَلَا لِعَجَمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ وَلَا أَسْوَدَ عَلَى أَحْمَرَ وَلَا
أَحْمَرَ عَلَى أَسْوَدَ إِلَّا بِالْتَّقْوَى (...))

مرگ ماندلای نود و پنج ساله مردی که یک سوم عمر شریف و با ارزش خود را در زندان و سلول‌های حاکمیت ظالمانه و مستبدانه و ضد کرامت انسانی، تبعیض و نابرابری‌های نژادی سپری نمود امروز

همه انسانها، مخصوصاً آنان که برای حقوق مردم و بشریت تلاش کرده و تلاش می نمایند را غصه دار و ناراحت نمود لکن همه مظلومان و زندانیان بی گناه که جریشان دفاع از آزادی و حقوق مردم است مطمئن باشند که زحماتشان به نتیجه می رسد همانگونه که زحمات آن مرد بزرگ برای رفع تبعیض نژادی به نتیجه رسید.

مفتریان، زورگویان و ظالمان باید بدانند که هرچه صدایشان به افتراء و تهمت به انسان‌های در بند و محروم از حقوق شرعی و قانونی بلندتر و زیادتر شود مظلومیت و حق خواهی آنان آشکارتر و زمینه نجات و

آزادیشان بیشتر می گردد که «أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ؟» و نیز همگان باید بدانند اعمال صالحه و حسنه آن انسان‌ها مانند همه انسان‌های والا پیش خداوند محفوظ بوده و در آخرت و جهان پس از مرگ نورانیت و روشنایی و تکاملی بیش از این جهان مادی جلوه خواهد کرد که «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا».

